



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مشق زوین عبدانیل ازمنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالجليل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی

نویسنده:

محمد علی سلطانی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	عبدالجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	یادداشت دبیر علمی
۲۳	شرح حال و زندگی عبد الجلیل رازی
۲۳	۱. خاندان عبد الجلیل
۲۵	۲. آموزش، پرورش و شخصیت عبد الجلیل
۲۶	۳. آثار و فعالیت های علمی و فرهنگی عبد الجلیل
۲۶	اشاره
۲۷	الف. تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه
۲۸	ب. البراهین فی إمامه امیر المؤمنین علیه السلام
۲۹	ج. السؤالات والجوابات
۳۰	د. مفتاح الراحة فی فنون الحکایات
۳۱	ه. رساله ای در ردّ ملحدان
۳۲	و. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض...)
۳۲	۴. موقعیت و جایگاه عبد الجلیل در جامعه شیعی
۳۵	زمانه عبد الجلیل رازی
۳۵	اشاره
۳۶	۱. اوضاع سیاسی
۳۶	الف. تزلزل و آشفتگی سیاسی و دینی
۳۶	اشاره
۳۸	باطنیان

- ب. سودجویی حاکمان از احساسات دینی مردم ۴۶
- ج. استفاده ابزاری جریان های دینی از قدرت حاکمان ۴۹
- د. کشتارها و مجازات وحشیانه به نام دین ۵۲
۲. اوضاع فرهنگی - دینی ۶۱
- الف. رونق مجالس دینی - کلامی ۶۱
- ب. اتفاق نظر در باره ناشایستی کار یزید ۶۹
- ج. رونق آتهام های دینی - مذهبی ۷۱
- د. همزیستی دینی بین پاره ای از علمای مذاهب ۷۸
- ه . درگیری های مذهبی و قومی ۸۲
- و. رواج زندقه و دین گریزی ۸۵
- ز. رونق ادبیات ۸۸
۳. اوضاع اقتصادی و اجتماعی ری در عصر عبد الجلیل ۹۱
- الف. حدود و ثغور ری در آن روزگار ۹۱
- ب. سطح برخورداری مالی شیعیان ۹۲
- ج. طبقات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ری ۹۴
- کتاب «نقض» ۹۷
۱. فرهنگ نقض نویسی ۹۷
۲. انگیزه نگارش «نقض» ۱۰۰
- اشاره ۱۰۰
- نویسنده «بعض فضائح الروافض» ۱۰۳
- انگیزه نویسنده «بعض فضائح الروافض» از نگاه عبد الجلیل ۱۰۷
۳. محتوای «نقض» ۱۰۹
- الف. مباحث کلامی ۱۰۹
- ب. تبیین دیدگاه شیعه ۱۱۹

۱۲۲	ج. گزارش های سیاسی
۱۲۴	د. آگاهی های جغرافیایی
۱۲۴	ه . اطلاعات مردم شناسی
۱۲۴	یک. منقبت خوانی
۱۲۷	دو. شیوه عزاداری
۱۲۸	سه. لوح یا شانه چوبی به عنوان مُهر نماز
۱۲۹	چهار. گستردگی فساد
۱۳۰	و. داده های کتاب شناسی
۱۳۱	ز. مطالب تاریخی
۱۳۵	ح. بهره های تفسیری
۱۳۶	ط. مباحث اصول فقهی
۱۳۸	ی. توجیه و تفسیر گزارش های تاریخی
۱۴۰	ک. نکته های ادبی و زبان شناختی
۱۴۳	ل. آگاهی هایی در باره مساجد، مدارس، کتاب خانه ها
۱۴۶	م. آگاهی های ارزشمند در باره علما، دانشوران،...
۱۵۰	ن. نقد و بازبایی اصل احادیث
۱۵۳	س. شناخت فِرَق و مذاهب
۱۵۵	ع. همگرایی و تفاهم مذهبی
۱۵۹	شیوه نقد عبد الجلیل رازی
۱۵۹	اشاره
۱۶۷	نقد گزارش های قزوینی
۱۷۰	مراعات شرایط زمانی
۱۷۴	منابع و مأخذ
۱۸۲	درباره مرکز

عبدالجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلطانی، محمدعلی، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : عبدالجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی / محمدعلی سلطانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر؛ تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۷۲ ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی؛ ۶.

شابک : دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۱۶-۶؛ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۲۱-۰.

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۶۶] - ۱۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسین، ۵۰۴-۵۸۵؟ ق.

موضوع : عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسین، ۵۰۴-۵۸۵؟ ق. . نقض -- نقد و تفسیر

موضوع : مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : پورشریف، حسین، ۱۳۵۴ -، ویراستار

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی (۱۳۹۰ : قم)

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

شناسه افزوده : کتابخانه □ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۵۵/۳ ع/ ۲۴ س ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۴۶۹۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۷

یادداشت دبیر علمی

یادداشت دبیر علمی ری، یکی از کهن ترین مراکز تمدنی ایران است که قدمت چندین هزارساله دارد و مردمان آن را قومی با تمدن و هنر پیشرفته توصیف کرده اند. این شهر در سال ۲۲ هجری به دست مسلمانان افتاد و توسعه اش از آن پس آغاز شد و تا بدان جا گسترش یافت که پیش از حمله مغول (سال ۶۱۶ ق)، آن را یکی از بزرگ ترین و آبادترین بلاد اسلامی توصیف و جمعیت آن را بالغ بر دو میلیون نفر گزارش کرده اند.^(۱) در دوره اسلامی، ری، از سده سوم و چهارم، دارای یک حوزه نسبتاً توانمند علمی شد و شخصیت های بزرگی را، از شیعه و اهل سنت، در خود پروراند. عالمان و اندیشمندانی چون: ثقه الاسلام کلینی (م ۳۲۹ ق)، ابن قتیبه رازی (ق ۴)، ابن مسکویه (م ۳۲۱ - ۴۲۱ ق)،

۱- ر. ک: اشکال العالم، ص ۱۴۶؛ عجایب المخلوقات، ص ۲۲۶؛ آثار البلاد، ص ۳۷۵؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸؛ تاریخ آستانه ری، ص ۳۳.

ص: ۸

ابو حاتم رازی (م ۳۲۲ ق)، ابن فارس رازی (۳۲۹ - ۳۹۵ ق)، ابو بکر رازی (۳۲۵ - ۳۸۵ ق)، محمد بن زکریا رازی (م ۳۰۲ ق) و ... در این دوره می زیسته اند. با افول و از رونق افتادن حوزه های علمی بغداد و قم، ری به سرآمد شهرهای علمی شیعه در آن روزگار تبدیل شد و قرن پنجم و ششم، دوران بالندگی علمی ری به شمار می رود. در این برهه، عالمانی همچون: ابو الفتح رازی (ق ۶)، صفی الدین رازی (ق ۶) صاحب کتاب تبصره العوام، سدید الدین حمصی رازی (م ۶۰۰ ق) نویسنده کتاب المنقذ من التقلید، شیخ منتجب الدین رازی (۵۰۴ - ۵۸۵ ق) نویسنده کتاب الفهرست و قطب الدین رازی (م ۶۹۶ - ۷۶۶ ق) تأثیرگذار بوده اند. دو. از زندگی عبد الجلیل رازی، اطلاعات دقیقی در دست نیست. تنها منبع برای شناخت اجمالی او، فهرست شیخ منتجب الدین رازی است که معاصر وی بود و نیز کتاب نقض از خود وی که در لابه لای آن و به مناسبت، مطالبی را در باره خود، بازگو کرده است. منتجب الدین، او را چنین توصیف کرده است: الشيخ الواعظ، نصیر الدین عبد الجلیل بن أبی الحسین بن أبی الفضل القزوینی، عالم، فصیح، دین. (۱) این تعبیرها (الشیخ، الواعظ، نصیر الدین، عالم، فصیح، دین) نشان دهنده جایگاه علمی، اجتماعی و معنوی عبد الجلیل است.

ص: ۹

آثار عبد الجلیل، بنا بر کتاب های الفهرست و نقض، عبارت اند از: ۱. تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه (تألیف شده در سال ۵۳۳ ق)؛ ۲. البراهین فی إمامه أمير المؤمنين (تألیف شده در سال ۵۳۷ ق)؛ ۳. السؤالات و الجوابات (در هفت جلد)؛ ۴. مفتاح الراحة فی فنون الحکایات یا مفتاح التذکیر؛ ۵. رساله ای در ردّ ملحدان؛ ۶. بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» معروف به نقض (تألیف شده بین سال های ۵۵۶ تا ۵۶۶ ق). روزگار عبد الجلیل، دارای ویژگی ها و شاخصه هایی است که آشنایی با آنها در شناخت عبد الجلیل و کتاب او بی تأثیر نیست، چنان که از روی عناوین آثار عبد الجلیل نیز می توان تا حدودی به این تأثیر و ارتباط، پی بُرد. زمانه عبد الجلیل، یعنی نیمه دوم قرن پنجم تا اواخر قرن ششم را می توان دارای چند ویژگی عمده دانست: ۱. آبادانی ری و ایران؛ ۲. سست شدن پایگاه خلافت در جهان اسلام و نیز در فضای سیاسی؛ ۳. رواج باطنی گری و اندیشه های حسن صباح ۴. اختلافات و منازعات شیعه و سنی؛ ۵. رونق مجالس دینی با جان مایه مباحث کلامی و برگزاری مجالس مناظره؛

ص: ۱۰

۶. هم اندیشی دینی و تفاهم مذهبی؛ ۷. رواج زندقه و دین‌گریزی. عبد الجلیل، چنان که عناوین آثارش نشان می‌دهد، عالمی است حاضر در زمان که رخدادهای فرهنگی زمانه اش را به خوبی درک می‌کند. او به مناظرات مذهبی دامن نمی‌زند؛ بلکه با پایبندی به باورها و اعتقادات خویش تلاش می‌کند آنها را به هسته ای استوار، باورپذیر و قابل دفاع، فروکاهد. لذا نخستین کتابش تنزیه عایشه است. او می‌کوشد پرسش‌های مطرح در جامعه اش را پاسخ دهد و از این رو، کتاب السؤالات و الجوابات را در هفت جلد می‌نگارد. او در کتاب نقض، اتهام‌های بی‌جای یک متعصب را پاسخ می‌دهد. این کتاب، در عین حال، از گستردگی دانش و اطلاعات عبد الجلیل پرده برمی‌دارد و فصاحت و بلاغت و شیوایی نثر او را به نمایش می‌گذارد. سه. پس از برگزاری کنگره بین‌المللی کلینی در بهار ۱۳۸۸، اندیشه برگزاری کنگره بزرگداشت عبد الجلیل، به صورت جدی شکل گرفت و از آغاز سال ۱۳۸۹ با برگزاری جلسات شورای عالی سیاست‌گذاری و نیز جلسات شورای علمی کنگره، فعالیت‌های کمیته علمی کنگره آغاز شد. محصول دو سال فعالیت‌های این کمیته را در چند بند، فهرست می‌کنیم:

الف. آماده‌سازی مجموعه آثار کنگره (۷ جلد) ۱. کتاب نقض با ویرایش علمی جدید؛ ۲. عبد الجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی؛

ص: ۱۱

۳. شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض»؛ ۴. بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»؛ ۵. مجموعه مقالات کنگره (در دو جلد)؛ ۶. چکیده مقالات با ترجمه عربی و انگلیسی.

ب. خبرنامه کنگره (۳ شماره) ج. تهیه لوح فشرده (DVD) از مجموعه آثار کنگره همچنین شورای علمی، برنامه های دیگری را نیز لازم و مفید تشخیص داد که از جهت اجرا متوقف بر آماده سازی کتاب نقض با ویرایش جدید بود و از این رو، انجام یافتن آنها به پس از برگزاری کنگره موکول شد. این کارها عبارت اند از: ۱. بازنویسی کتاب نقض؛ ۲. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان انگلیسی؛ ۳. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان عربی. چهار. سپاس گزاری و قدرشناسی از همه کسانی که در شکل گیری و به ثمر نشستن این کنگره سهم داشتند، وظیفه ای اخلاقی و دینی است. بدین سبب، با یادکرد نام افراد و سازمان هایی که به شکلی در آن نقش داشته اند، کمترین وظیفه را در سپاس گزاری، به جای می آوریم.

الف. برگزارکنندگان این کنگره با مشارکت علمی، معنوی و مادی این مراکز به ثمر نشست که به ترتیب حروف الفبا عبارت اند از: ۱. آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، تولیت: آیه الله محمد محمدی ری شهری؛

ص: ۱۲

۲. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، رئیس: حجه الاسلام و المسلمین محمّد جواد ادبی؛ ۳. جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، رئیس: حجه الاسلام و المسلمین علیرضا اعرافی؛ ۴. کتاب خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، رئیس: حجه الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛ ۵. مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، رئیس: حجه الاسلام و المسلمین محمّد حسن اختری؛ ۶. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، رئیس: آیه الله محمّدعلی تسخیری؛ ۷. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، رئیس: حجه الاسلام و المسلمین حمید شهریاری؛ ۸. معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاون: جناب آقای بهمن دزی؛ ۹. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، رئیس: آیه الله محمّد محمّدی ری شهری. یادآوری می شود که جلسات شورای عالی سیاست گذاری، با حضور رؤسا و مدیران مراکز و نهادهای یاد شده برگزار می گردید.

ب. اعضای شورای علمی کنگره شورای علمی کنگره، مرکب از شخصیت های علمی حقیقی و نمایندگان علمی مراکز برگزارکننده بود که به ترتیب حروف الفبا

ص: ۱۳

عبارت اند از: ۱. حجّه الاسلام و المسلمین علی اصغر اوحدی (نماینده مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)؛ ۲. جناب استاد ناصر باقری بیدهندی (نماینده جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه)؛ ۳. حجّه الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛ ۴. جناب استاد قاسم جوادی (صفری)؛ ۵. حجّه الاسلام و المسلمین محمدحسین درایتی؛ ۶. حجّه الاسلام و المسلمین محمدکاظم رحمان ستایش؛ ۷. حجّه الاسلام و المسلمین محمد سالار (نماینده مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام)؛ ۸. حجّه الاسلام و المسلمین علی صدراپی خویی؛ ۹. آقای دکتر پرویز فارس‌سیجانی (نماینده انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)؛ ۱۰. جناب استاد میرهاشم محدّث (فرزند میر جلال الدین محدّث ارموی، مصحح کتاب نقض)؛ ۱۱. حجّه الاسلام و المسلمین محمد مهدی معراجی؛ ۱۲. حجّه الاسلام و المسلمین محمد علی مهدوی راد.

ج. گروه آماده سازی آثار، شامل: حروفچینی، ویرایش، نمونه خوانی و صفحه آرایی ۱. آقای حسین پورشریف (ویراستار)؛ ۲. آقای مهدی جوهرچی (نمونه خوان)؛

ص: ۱۴

۳. آقای محمد کریم صالحی (حروفچین و صفحه آرا).

د. گروه اجرایی کنگره ۱. حجّه الاسلام محمد مهدی خوش قلب (دبیر اجرایی)؛ ۲. آقای امیرحسین سعیدی صابر.

ه. مشاوران علمی کنگره ۱. آقای هادی ربّانی؛ ۲. آقای محمد هادی خالقی. همین جا باید از نویسندگان آثار و مقالات و اساتیدی که در مراحل مختلف ویرایش جدید کتاب نقض، تلاش و همکاری داشتند، سپاس گزاری کرد که البته نام آنها بر روی آثار و نیز در شناسنامه کتاب ها آمده است. همچنین از همه بزرگوارانی که در ارزیابی آثار یا برقراری ارتباطات علمی کوشش نمودند، قدردانی می کنم و تلاش همکاران خود را در بخش های مختلف معاونت اداری - مالی مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث می ستایم. مهدی مهریزی دبیر کمیته علمی جمعه ۱۸ فروردین ۱۴۱۳ ۱۴ جمادی الأولى ۱۴۳۳ ۶ آوریل ۲۰۱۲

ص: ۱۵

شرح حال و زندگی عبد الجلیل رازی

۱. خاندان عبد الجلیل

شرح حال و زندگی عبد الجلیل رازی ۱. خاندان عبد الجلیل قزوینی، فرزند ابی الحسین محمد بن ابی الفضل قزوینی ساوی است. (۱) خاندانش به روزگار خود، از خاندان مهم و تأثیرگذار در ری و قزوین بود. از اشاره‌ها و گاه تصریحات عبد الجلیل رازی در لابه لای کتاب نقض می توان به جایگاه و موقعیت این خاندان در آن روزگار پی بُرد. خود وی از سخنوران به نام و بانفوذ ری بود و چنان که می گوید برای سخنرانی به مجالس بزرگان دعوت می شد و در پای سخنانش افراد زیادی از فرّق مختلف حضور می یافتند. شرکت افراد مختلف از فرّق گوناگون در پای سخنرانی فردی در دورانی که تبلیغات گسترده مذهبی وجود دارد و علاقه مندان به مذاهب مختلف می کوشند که پیروان خود را حفظ کنند و از گرایش آنان به مذاهب دیگر پیشگیری نمایند، گویای قدرت سخنوری و نفوذ کلام وی است. از سوی دیگر، بیانگر جایگاه

۱- .أعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۶.

ص: ۱۶

خاندانش در جامعه است. برادر بزرگ وی به نام اوحد الدین بن حسین در زمان تألیف کتاب نقض، در شهر ری، مفتی و به تعبیر عبد الجلیل، پیر طایفه بود. وی از جمله افرادی بود که خیلی زود به وجود کتابی علیه شیعه در شهر ری و اطراف آن پی برده و آن را مطالعه کرده است. آگاهی وی به تألیف چنین کتابی که به پنهانی بین خواص اهل سنت، دست به دست می شد به گونه ای که فردی چون عبد الجلیل قزوینی با همه حضورش به عنوان سخنور و منبری و با همه تلاشش نمی توانست به آن دسترس پیدا کند، بیانگر آن است که موقعیت وی در بین شیعیان به گونه ای بود که باید از این قبیل امور، آگاهی پیدا کند و به احتمال قوی، افرادی که دغدغه مذهب داشتند، وی را از جمله افرادی می دانستند که باید از حوادث پنهان و آشکار جامعه باخبر باشد و اطلاعات لازم را به وی می رساندند. از بیان مرحوم عبد الجلیل چنین فهمیده می شود که وی فردی باهوش، دوراندیش و بااراده بود؛ زیرا بعد از آن که به وجود این کتاب پی می برد، آن را از برادرش پنهان می دارد و بیم آن دارد که برادرش با تندی با موضوع برخورد کند و مشکلاتی ایجاد کند. این نوع تصمیم گیری ها و دوراندیشی ها بیانگر پختگی و درایت فرد است و همین برای تبیین شخصیت وی کافی است. مفتی بودن و پیر قوم بودن نیز نشانگر همین نکته است. سه تن از فرزندان اوحد الدین نیز از عالمان این خاندان بودند که نام های آنان عبارت

۲. آموزش، پرورش و شخصیت عبد الجلیل

بودند از: قطب الدین محمد، جلال الدین محمود و جمال الدین مسعود. منتجب الدین در باره آنان می نویسد: «همه آنان از فقیهان و صالحان هستند» (۱). با آن که از دیگر افراد خاندان قزوینی آگاهی چندانی در دست نیست، اما همین مقدار هم در تبیین موقعیت خاندان قزوینی در ری بسنده است.

۲. آموزش، پرورش و شخصیت عبد الجلیل از آموزش های ابتدایی عبد الجلیل قزوینی، آگاهی چندانی در دست نیست. وی در لابه لای کتاب نقض، در مناسبت هایی به اساتید خود اشاره می کند. یکی از مهم ترین اساتید وی، برادر بزرگش اوحد الدین یاد شده بود. وی در این خصوص می نویسد: حَدَّثَنَا الْأَخُ الْإِمَامُ أَوْحَدُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ الْقَزْوِينِيِّ سَمَاعًا وَقَرَأْتَهُ (۲). این احتمال وجود دارد که استاد دیگر وی فردی به نام ابو منصور مظفر عبادی بوده باشد که در این مورد نیز می نویسد: «أخبرنا الأمير أبو منصور المظفر العبادي» (۳). از این تعبیر فهمیده می شود که وی از مقامات سیاسی وقت و از خاندان های حاکم نیز به شمار می رفت و در عین حال، شیخ حدیثی مرحوم قزوینی بود. مرحوم محدث

۱- فهرست منتجب الدین، ص ۲۶۴.

۲- نقض، ص ۴۹۵.

۳- نقض، ص ۵۲۲.

۳. آثار و فعالیت های علمی و فرهنگی عبد الجلیل

اشاره

أرموی، این احتمال را رد کرده و بر این باور است که عبارت، از باب نقل قول است. (۱) از جمله شاگردان وی شرف الدین منتجب بن حسین سروی بود. (۲) نیز سید واثق بالله احمد بن حسین حسینی که زیدی مذهب بود و با تحصیل در نزد شیخ عبد الجلیل قزوینی، مذهب شیعه دوازده امامی را پذیرا می شود. (۳) از تغییر مذهب سید واثق می توان به قدرت علمی و بیان مرحوم عبد الجلیل پی برد.

۳. آثار و فعالیت های علمی و فرهنگی عبد الجلیل عبد الجلیل قزوینی، افزون بر فعالیت های کلامی و برگزاری مجالس و نشست های علمی، به نگارش کتاب هایی نیز دست یازیده است که با کمال تأسف، همچون آثار بسیاری از دانشمندان مسلمان پیش از یورش مغولان، بخش عمده ای از آنها از بین رفته اند. اکنون تنها کتابی که از وی در دسترس است، همین کتاب نقض است. البته امید اندکی وجود دارد که در گوشه کنار کتاب خانه های جهان، شماری از نوشته های وی به دست آید. در هر صورت، بنا بر گزارش خود وی در کتاب نقض و دیگرانی که به شرح حالش پرداخته اند، آثاری بدین شرح از خود به جا گذاشته بود:

۱- فهرست منتجب الدین، ص ۲۶۴ (بخش تعلیقات).

۲- بحار الأنوار ج ۱۰۲، ص ۲۸۱.

۳- همان، ص ۲۸۹.

الف. تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه

الف. تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه وی این کتاب را در روزگار حاکمیت امیر عباس غازی و به هنگام قاضی القضاتی سعید حسن استرآبادی، به دستور سید شمس الدین حسینی به سال ۵۳۳ ق، نوشته است. عبد الجلیل قزوینی در باره این نوشته خود، در کتاب نقض سخن گفته است. وی می نویسد: من در شهور سنه ثلاث و ثلاثین و خمسمئه، کتابی مفرد ساخته ام در تنزیه عایشه در دولت امیر غازی عیّاس - رحمه الله علیه - به اشارت رئیس و مقتدای سادات و شیعه، سید سعید فخر الدین بن شمس الدین الحسینی - قدس الله روحهما - و قاضی القضاة سعید عماد الدین الحسن استرآبادی - نور الله قبره - به استقصا برخوانده و بر پشت آن، فصلی غزا نوشته به استحسان تمام، و نسخه اصل به خزانه امیر عباس بردند و دیگر نسخه ها دارند. (۱) تقریظ قاضی القضاة حنفی مذهب وقت بر این کتاب، نشان از اهمیتی بود که دانشوران شیعی و اهل سنت آن روز به مقوله همدلی شیعه و سنی و ایجاد دوستی بین مسلمانان داشتند و از سوی دیگر، نشانی از موقعیت عبد الجلیل قزوینی در جامعه آن روز دارد. چنان که مؤلف محترم یادآور شده، نسخه اصلی این کتاب در کتاب خانه امیر عباس بود؛ اما از سرنوشت این کتاب خانه، خبری نیست. آیا می توان روزی به نسخه های دیگری که از این کتاب نوشته شده است و در

ب. البراهین فی امامه امیر المؤمنین علیه السلام

اختیار دیگران بود، دست یافت؟ وی در جای دیگری از کتابش پی جوین دیدگاه شیعه در باره عایشه را به خواندن این کتاب توصیه می کند و می نویسد: هر کس از فریقین که خواهد که اعتقاد شیعه در باره عایشه و أم سلمه و همه زنان مصطفی بدانند، باید که کتاب فی تنزیه عایشه که ما در دولت امیر عباس غازی و عهد قاضی القضاة سعید حسن استرآبادی، به اشارت امیر سید شمس الدین الحسینی - رحمه الله علیه - ساختیم، برگردد و بخواند. (۱) از این عبارت عبد الجلیل چنین به دست می آید که این نوشته در زمان خود، اشتهار لازم را داشت و نسخه های آن به مقداری بوده که برای بسیاری قابل دسترس باشد و همین امر با تصریح وی بر این که از آن «نسخت ها دارند» این امید را ایجاد می کند که شاید نسخه ای از آن در جایی پیدا شود. از گزارش مرحوم مجلسی به دست می آید که این کتاب در زمان وی وجود داشت و از یورش مغولان به سلامت گذشته بود و همین امر، آرزوی یافته شدن آن را بیشتر در دل انسان ایجاد می کند. (۲)

ب. البراهین فی امامه امیر المؤمنین علیه السلام وی این کتاب را به سال ۵۳۷ق، در اثبات امامت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته است و در آن، شمار خلفا، نام و القاب آنان را تحریر کرده است. این کتاب به نام البرهان فی امامه امیر المؤمنین علیه السلام هم یاد شده است.

۱- همان، ص ۲۹۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۰.

ج. السؤالات والجوابات

مرحوم قزوینی در مطاوی کتاب نقض به این نوشته خود و محتوای آن اشاره کرده و در جایی از آن می نویسد: ... و عدد اسامی همه خلفا و القاب ایشان ما در کتاب البراهین فی إمامه أمير المؤمنين بیان کرده ایم در تاریخ سنه سبع و ثلاثین و خمسمئه (۱) وی در ادامه بحث از آیات و روایاتی که بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت می کند، می نویسد: و ما در کتاب البراهین فی إمامه أمير المؤمنين بیان آیت و وجه خبر و دلالت بر امامت، به سمع گفتیم (۲) ظاهراً مقصود قزوینی از عدد و اسامی و القاب خلفا، خلفایی هستند که حاکمیت را در دست گرفتند و شامل خلفای راشدین، خلفای اموی و عباسی می گردد و مقصود، خلفای بر حق بر اساس دیدگاه شیعه نیست. در آن زمان، اطلاق واژه خلیفه به دوازده امام علیهم السلام متداول نبود. به احتمال بسیار زیاد در این کتاب، ضمن بحث از اثبات امامت علی علیه السلام از خلفای صدر اسلام و نیز از امویان و عباسیان هم سخن به میان آمده است.

ج. السؤالات والجوابات این مجموعه، هفت جلد بوده و به شکل پرسش و پاسخ نگاشته شده است (۳) هم دوره وی شیخ منتجب الدین ابی الحسن علی بن عبید الله ابن رازی در کتاب فهرست خود، در یادکرد آثار عبد الجلیل، به این

۱- نقض، ص ۳۷۶.

۲- همان، ص ۶۴۱.

۳- ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۳۰۴.

د. مفتاح الراحات فی فنون الحکایات

کتاب اشاره می کند و تصریح می کند که در هفت جلد، تدوین شده است. (۱) این کتاب نیز در زمان مجلسی وجود داشت و وی از آن یاد می کند. تدوین هفت جلد کتاب مشتمل بر پرسش و پاسخ، گویای آن است که مرحوم قزوینی در روزگار خودش به عنوان عالمی که می تواند به پرسش های دینی مردم پاسخ دهد، شناخته می شد و مراجعه کننده بسیاری داشت.

د. مفتاح الراحات فی فنون الحکایات در این کتاب، دیدگاه شیعیان را در باره زاهدان، عابدان و مفسران توضیح داده است. این کتاب به نام مفتاح التذکیر هم شناخته می شود. (۲) قزوینی خود در باره این کتاب می نویسد: و اعتقاد شیعه در حق زهاد، عباد و مفسران چنین به غایت نیکو باشد و چون مفصل خواهد که بدانند کتاب مفتاح الراحات که ما جمع کرده ایم در فنون حکایات، سی پاره کاغذ است، مطالعه باید کردن تا فایده حاصل شود و شبهت زایل گردد. (۳) وی در جای دیگر می نویسد: من در کتاب مفتاح الراحات فی فنون الحکایات، شرح ایمان عمر، به نوعی بیان کرده ام لطیف، و بسی از معروفان فریقین، آن را نسخه کرده اند و دیده و بر خواننده اند. (۴) مرحوم محدث ارموی در تعلیقاتی که برای فهرست منتجب الدین

۱- فهرست منتجب الدین، ص ۸۷.

۲- معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۸۳.

۳- نقض، ص ۲۳۹.

۴- همان، ص ۱۷۷.

ه . رساله ای در ردّ ملحدان

نوشته (۱) و به تبع وی، دیگر نویسندگان در باره چرایی شهرت این کتاب به مفتاح التذکیر چنین گمانه زنی کرده اند که کتاب، به خاطر گوناگونی مطالب برای بهره گیری در امر تذکار، سودمند بود و مورد استفاده فضلالی آن دوره قرار می گرفت و کم کم به خاطر اختصار، این نام را گرفته و به آن شهرت یافته است. (۲) به نظر می رسد که این کتاب در حقیقت، تلاشی برای زدودن اتهام دشمنی شیعه با صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. از این که وی در این کتاب از ایمان خلیفه دوم سخن گفته و به تعبیر خودش آن را به نوع لطیف بیان کرده است و معروفان، آن را دیده و نسخه کرده اند، می توان حدس زد که مقصود از زاهدان و مفسران باید صحابه و نیز تابعیان باشد. افسوس که نسخه ای از این نوشته، به جای نمانده است تا دیدگاه وی را در این باره روشن تر نشان دهد!

ه . رساله ای در ردّ ملحدان این کتاب در پاسخ نوشته ای از سوی مردم قزوین در باره خلیفه فاطمی وقت، نوشته شده است. وی در این کتاب، به ردّ شبهات ملحدان پرداخته و باورهای آنان را پاسخ گفته است. خود در این مورد می نویسد: و ما در مختصری که پارسال در جواب ملاحظه و ردّ شبهات ایشان کرده ایم که از قزوین به ما فرستادند، شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان داده ایم،

۱- فهرست منتجب الدین، ص ۲۶۰ (بخش تعلیقات).

۲- «معرفی و بررسی کتاب نقض»، حسینی شاه ترابی، مجله سخن تاریخ، ش ۳، ص ۶۱.

و. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض...)

۴. موقعیت و جایگاه عبد الجلیل در جامعه شیعی

چون بخوانند، بدانند. (۱) با توجه به این که در آن زمان، خلفای فاطمی مصر به عنوان ملاحظه شناخته می شدند، این کتاب در باره آنان است. از اتهامی که نویسنده بعض فضائح الروافض در موردشهادتبه رسالت معد به فاطمیان نسبت می دهد و از این که کتاب بعض فضائح الروافض، نخست در بین مردم قزوین مطرح و دست به دست می شد و در مجالسشان خوانده می شد و از طرف دیگر، نزدیکی این شهر به الموت، پایگاه متحدان اصلی فاطمیان در ایران، این احتمال وجود دارد که پرسش های مردم قزوین در باره خلافت معد بوده است و از آن جایی که عبد الجلیل قزوینی، به الحاد فاطمیون هم باور داشت، می توان به اجمال، محتوای کتاب یاد شده را گمانه زنی کرد.

و. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض») کتاب مورد بحث این نوشته - که وی آن را در رد کتابچه ای که علیه شیعه نوشته شده بود، تدوین کرده -، مهم ترین و مشهورترین اثر وی است. این کتاب، تنها کتابی است که از عبد الجلیل باقی مانده است و یکی از مهم ترین کتاب ها در زمینه کلام شیعه است که همواره مورد توجه علما و متکلمان شیعه بود.

۴. موقعیت و جایگاه عبد الجلیل در جامعه شیعی عبد الجلیل قزوینی، با توجه به همین اثر برجای مانده از وی، در بین دانشوران رشته های مختلف علمی، از جایگاه والایی برخوردار بود.

ص: ۲۵

دانشوران کلام، همواره از وی به نیکی یاد می کنند و بسیار مورد تجلیل قرار می دهند و در باره وی می نویسند: وی عالمی فصیح و بسیار متدین بود. از وی کتاب بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، کتاب البراهین فی إمامه أمير المؤمنين علیه السلام، کتاب السؤالات و الجوابات در هفت جلد، مفتاح التذکیر و کتاب تنزیه عایشه باقی مانده است. (۱) ادیبان، اثر وی را با توجه به این که گویای زبان و ادبیات قبل از یورش مغول بود و از سلاست و روانی بالایی برخوردار است، بسیار ارج می نهند. کتاب نقض به خوبی نشان می دهد که عبد الجلیل قزوینی، به روزگار خود ادیبی سرآمد و بسیار دان بود. به همین خاطر، کتاب وی از نگاه ادیبان، یکی از غنائم ارزشمند است. مرحوم محدث ارموی در تعلیقات خود بر کتاب فهرست منتجب الدین، در ذیل نام عبد الجلیل، سخنان نویسندگان و علمای پیشین و تجلیل های آنان را در باره وی آورده است که خواندنی است. (۲) در کتاب عبد الجلیل قزوینی، نکات تاریخی - جغرافیایی بسیار مهمی وجود دارند که کمتر می توان در دیگر کتب تاریخی و یا جغرافیایی، آنها را به دست آورد. نکات تاریخی، جغرافیایی، و مردم شناختی کتاب نقض، موجب شده است تا دانشوران دانش های یادشده، در باره آن چنین

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۱.

۲- ر.ک: فهرست منتجب الدین، بخش تعلیقات، ص ۲۹۰.

اظهار نظر کنند: مرحوم عباس اقبال در باره این کتاب نوشته: این کتاب شیخ عبد الجلیل قزوینی، اگر چه مذهبی و در نقض کتاب یکی از علمای سنت نوشت که بر شیعه تاخته بوده، لیکن از آن لحاظ که یکی از متون قدیم فارسی است که فقط چند سالی بعد از چهار مقاله نظامی عروضی و مقامات حمیدی تألیف شده، و مشتمل بر بسیاری از مطالب مهم تاریخی و ادبی است، نسخه ای بسیار نفیس و گران بهاست. (۱) جلال ستّاری از نویسندگان نسل کنونی در مقاله ای در باره کتاب نقض می نویسد: در معارضات و مناقضات مذهبی نیز می توان کتاب نقض قرن ششم هجری را به عنوان مثال ذکر کرد که در ردّ «دعوی بی حجّت و حوالت بی برهان» خواجه ای از مجبّره است که بر شیعه تشنیع می زند و نویسنده معتقد است که: «به مذهب محققان شیعه، اخبار آحاد، ایجاب علم و عمل نکند و بی دلیل حجّت، هیچ خبری مقبول نباشد» کوشیده است تا در رد و قبول و نقض ابرام، دلیل و برهان بیاورد و دعوی بی نیت نکند، و الحق کلامش در پاره ای موارد، مستدل و استوار است، و جای جای آن نیز بسیار ظریف و حاکی از نکته جویی و ژرف بینی است. (۲)

۱- نقض، ص ده (مقدمه مصحح).

۲- «نگاهی به نقدنویسی در ایران قدیم» جلال ستّاری، مجله نمایش (دوره قدیم)، ش ۴۹، آبان ۱۳۷۰.

زمانه عبد الجلیل رازی

اشاره

زمانه عبد الجلیل رازی شناخت عبد الجلیل قزوینی بدون شناخت روزگار وی چندان نمی تواند دقیق باشد. از این رو، در ادامه بحث، به شناخت روزگار وی خواهیم پرداخت. عبد الجلیل در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری می زیست. درگذشت وی پنجاه سال پیش از یورش وحشیانه مغولان به ایران و نابودی فرهنگ، تمدن، و آبادانی این مرز و بوم بود. شناخت روزگار عبد الجلیل، در واقع، شناخت بخشی از علل و عوامل سقوط ایران به دست مغولان بود. در این نکته تردیدی نیست که عمده شکست های تاریخی در بین بیشتر ملت ها، به همان مقدار که ناشی از قدرت، تلاش و توانایی نیروی مهاجم بیرونی است، همان مقدار هم زاییده سستی، آشفتگی، و اختلاف های درونی نیروهای داخلی است. گرچه برای شناخت آن روزگار، منابع قابل توجهی وجود دارد، با این حال، گزارش های خود عبد الجلیل از زمان، هم دقیق تر و هم قابل اعتمادتر است؛ زیرا وی در این گزارش ها به دقایقی پرداخته است که در دیگر آثار، کمتر می توان سراغ آنها را گرفت. از این رو به پاره ای از زوایای گوناگون زمانه یادشده اشاره می کنیم.

۱. اوضاع سیاسی

الف. تزلزل و آشفتگی سیاسی و دینی

اشاره

۱. اوضاع سیاسی الف. تزلزل و آشفتگی سیاسی و دینی قرن پنجم و ششم هجری تا یورش مغولان، دوران آشفتگی سیاسی و دینی جهان اسلام بود. در این دوره، خلافت عباسیان، قدرت خود را از دست داده بود و خلفا به ابزاری در دست امیران و پادشاهان و وزیران تبدیل شده بودند. با قدرت گرفتن امیران دیالمه و سیطره آنان بر خلیفه و تبدیل وی به مقامی تشریفاتی، این زمینه به وجود آمد تا در گوشه و کنار جهان اسلام، سلسله‌هایی اعلام استقلال کنند و قدرتی به هم بزنند و در پی در اختیار گرفتن خلافت و تسلیم ساختن خلیفه وقت باشند. این خواسته، موجب شده بود همواره بین این سلسله‌ها جنگ و درگیری و رقابت و حسادت شعله ور باشد. این تصادم و اختلاف بین سلسله‌ها موجب کشتارهای بسیار و خرابی‌های جبران‌ناپذیر شد و حتی زمینه چیرگی قوم وحشی‌ای به نام مغولان را بر سرنوشت بشر آماده کرد و بنیان عقب‌ماندگی و بدبختی مسلمانان را به وجود آورد. در این دوران، افزون بر به وجود آمدن سلسله‌هایی در بخش‌های مهم جهان اسلام در درون حکومت سلجوقیان که در منطقه مورد بحث ما قدرت را در دست داشتند، تقسیم دیگری وجود داشت که به عنوان سلجوقیان عراق و کردستان، سلجوقیان روم، شام و کرمان، قدرت را به دست داشتند. افزون بر همه، تقسیم قدرت دیگری با عنوان اتابکان پیدا شده بود که تفرقه و چنددستگی را بیشتر می‌ساخت. این تقسیم

اخیر، موجب پیدا شدن سلسله اتابکان آذربایجان و همدان، اتابکان فارس، اتابکان شبانکاره شیراز، اتابکان لرستان کبری و اتابکان لرستان صغرا شد.^(۱) بر همه جا آشوب های سیاسی و تزلزل حاکم بود. شهر ری از حکم کلی این قاعده مستثنا نبود. در این شهر نیز آثار این تزلزل و بلبشوی سیاسی، خود را نشان می داد. از این رو، در دورانی که عبد الجلیل قزوینی در این شهر می زیست - و همین مدت زمان مورد بحث این نوشته است -، تغییرات و تحولات قابل مطالعه ای را شاهدیم. در عبارتی که از عبد الجلیل قزوینی در باره قدرت گرفتن حسن صباح خواهیم آورد، وی گذرا به این وضع نابه سامان اشاره می کند. جنگ و جدال بین بازماندگان حاکمان، وزیران، امیران لشکر و دیگر افراد بانفوذ بر سر تصاحب قدرت، عملاً ثبات سیاسی را از بین برده بود. وقتی طغرل بیگ (بنیان گذار سلسله سلجوقی) از بین می رود، قدرت به برادرزاده و دامادش محمد، مشهور به آلپ ارسلان می رسد. در زمان وی این سلسله به اوج قدرت خود دست پیدا می کند. آلپ ارسلان از راه نمایی های وزیران قدرتمندی چون عمید الملک کندی و خواجه نظام الملک طوسی برخوردار بود. با کشته شدن آلپ ارسلان، فرزندش ملک شاه به قدرت رسید. وی نیز از تیزهوشی

۱- معرفی و بررسی کتاب نقض، سید مرتضی حسینی شاه ترابی، مجله سخن تاریخ، ش ۳، ص ۵۶، تابستان ۱۳۸۷ش.

ص: ۳۰

باطنیان

نظام الملک بهره مند شد؛ اما با درگذشت ملک شاه، بر سر جانشینی وی اختلاف آغاز می‌گردد. بلبشویی که بر سر جانشینی ملک شاه به وجود آمد، نه تنها قدرت این سلسله را از بین برد، بلکه زمینه لازم را برای جنگ‌های داخلی و نا آرامی زندگی توده‌های مردم به وجود آورد. قلیچ ارسلان، حکومتی در روم ایجاد کرد. توتوش در سوریه حاکم شد. سلطان محمود اول در ایران، برکیارق در عراق، محمد اول در بغداد و احمد سنجر در خراسان، قدرت را به دست گرفتند. اینها افزون بر جنبش‌ها و قدرت‌های کوچکی بود که در جاهای مختلف سر برافراشتند.

باطنیان یکی از عوامل مهم در آشوب‌های سیاسی آن روزگار، حرکت‌ها و جنبش‌هایی بودند که به نام «باطنیه» در گوشه و کنار جهان اسلام سر برآورده بودند. در ایران، این حرکت با نام حسن صباح که از مردم ری بود، گره خورده است. این که حسن صباح، پیش از پیوستن به جریان باطنی‌گری و برقراری ارتباط با خلفای فاطمی، چه گرایشی داشت، مورد اختلاف است. شماری بر این عقیده هستند که وی امامی مذهب بود.^(۱) مرحوم قزوینی تصریح می‌کند که وی از مجبران ری بود؛^(۲) اما وی

۱- ابو الفتوح رازی (گوشه‌هایی از زندگی و برگ‌هایی از تفسیر ابوالفتوح رازی)، محمد قنبری، ص ۶۷.

۲- نقض، ص ۴۷۸.

ص: ۳۱

بعد از پیوستن به باطنی‌ها، در سرتاسر ایران غوغا و شورش‌های ایجاد کرد که همه امیران و حاکمان وقت را درگیر آن ساخت. مرحوم عبد الجلیل قزوینی در باره وی و آشوبگری‌هایش می‌نویسد: عهد دولت ملک شاه - رحمه الله علیه - ، کذب‌آبی از میان مجبران ری بگریخت او را حسن صباح کل گفتند - علیه اللعنه - . و در جهان می‌گشت و تمهید دعوت الحاد می‌کرد به مشافهت و به مکاتبت از ری به اصفهان و به همدان و همه بلاد قهستان، و پس به دیار بکر و مصر و شام و آن حدود دعوت می‌کرد تا به الموت آمد و به مکر و حيله و زر و سیم و نیرنگ، آن حدود بستد و قلعه میسر کرد. و دعوت می‌کرد که به خدای دانستن پیغمبری صادق باید، و عقل و نظر را البته اثری نیست. چون خبر رفتن او به الموت - خربها الله - شایع و فاش شد سلطان بدانست تاج الملك مستوفی همکار او بود و دگران پوشیده می‌داشتند و سلطان به پیکارهای روم و اوژ کند و خصومت بافضلون گنجه و طلب فتح قلعه او مشغول شد با آن نمی‌پرداخت که آن مور را پیش از آن که مار شود بمالد. تا فتنه قوی می‌گشت و امام مستظهر در آن تغافل می‌کرد به آخر کار خواجه نظام الملك الحسن بن علی بن اسحاق - رحمه الله علیه - که سنی مصلح مشفق بود نه مجبر متعصب، به تیغ ملاحده شهید آمد و سلطان به مدتی نزدیک با جوار خدای شد، و ترکان عالم روی به تنش آورده به طلب سلطنت و جهانداری، و ترکان به الموت نپرداختند و از دار الخلافه این کار بزرگ مهم

ص: ۳۲

عظیم در توقّف می داشتند تا آن ملعون قوی شد و گرچه سلاطین را غم سلطنت باشد، ائمه و خلفا را به همه روزگار باید که غم دین و شریعت باشد. چون تنش کشته آمد و سلطنت بر برکیارق سلطان قرار می گرفت، دگر باره دو هوایی پدید آمد و چند مصاف برفت علی الجملة تا سلطنت به کلی بی منازعت با سلطان محمد - رحمه الله - افتاد و سلطان سنجر ملک بود خراسان بر وی مقرّر شد و چون کار بدین حد انجامید، الحاد قوت گرفته بود و صباح قوی شده در آن حدود، و سلاح ها و ذخیره ها بر قلعه ها برده بود، و راه ها بگرفته، چون زین الاسلام کشته آمد و قصد امیر احمد یل می کردند، سلطان محمد به کلی دل در خرابی الموت و قمع ملاحده بست و لشگرهای گران با سازها و آلت های وافر فرستاد و امیران بزرگ و سپه سالاران با عدت را بر این قلعه الموت فرستاد و صباح کل هنوز در قید حیات بود و آن جا صبورآبادها به حکم بکردند و حصن و حصار بر آن ملاعین چون وادی جهنم کردند، تا بستانند و شرّ آن مخاذیل از مسلمانان کفایت کنند چون به آخری رسید، سلطان سعید محمد را - نور الله قبره - به روضه رضای خدا بردند و آن ملاعین بشارت زدند. امیر علی بار کردی بود با منکبرس مهم ترین فرزندان سلطان محمد را بگرفت و به حدود شام رفت، و قراچه ساقی سلجوق را برگرفت و روی به فارس نهاد، و ملک طغرل در حکم اتابک نوشتکین شیرگیر بود، اما با وی نبود، عماد الدوله یلقفشت پسر بزرگ شیرگیر را بگرفت و به قلعه ای فرستاد و عالم متزلزل شد، و هنوز بیست و

ص: ۳۳

اندی سال بود که صباح کل مجبّر به الموت رفته بود.^(۱) این عبارت ها به خوبی، وحشتی را که حسن صباح در بیست و اندی سال بر جامعه آن روز، چیره ساخته بود، نشان می دهد. تزلزل و ناپایداری افسار گسیخته ای هم در بین سیاستمداران و حاکمان ایجاد کرده بود و هم در بین عالمان دینی، بیمی بزرگ به وجود آورده بود. اقبالی که در بین مردم برای اندیشه های افراطی حسن صباح به وجود آمده بود، چیزی جز بازتاب خشم و نفرت مردم از حاکمیت سلسله های ترک به نمایندگی از خلیفه عربی نبود. جنگ هایی که در گوشه و کنار ایران در بین بازماندگان حاکمان و اتابکان محلی برای به دست گرفتن قدرت به وقوع می پیوست و در این جنگ ها توده های مردم، طعمه شمشیر می شدند و دارایی های آنان به غارت می رفتند و زن و فرزندانشان به اسارت گرفته می شدند، آن قدر نفرت در بین مردم ایجاد می کرد که در پی پناهگاهی به سوی دژهای قوی و مستحکم الموت هجوم بیاورند و در مدتی اندک چنان سپاهی برای حسن صباح تشکیل دهند که خلیفه وقت و حاکمان وی در ایران، از شکست دادن آنان درمانده شوند. اندیشه های حسن صباح چنان جاذبه داشت که حتی عالم سنی بلفتوح گورخر را در هشتاد سالگی و بعد از عمری ارشاد و هدایت مسلمانان سنی مذهب قزوین، از درون محراب به دژ الموت بکشاند.^(۲)

۱- همان، ص ۴۷۸-۴۷۹.

۲- همان، ص ۱۲۵.

ص: ۳۴

بدیهی است که چنین جاذبه و گرایش، هم ارکان حکومتی را متزلزل کند و هم عالمان دینی همه مذاهب را به وحشت بیندازند به گونه ای که همه آنان، حسن صباح را خطری جدی تلقی کنند و او را ملحد شمارند و بروی لعن و نفرین کنند؛ امّا این لعن و نفرین ها هیچ دردی را دوا نمی کرد و حسن صباح، هر روز قوی تر می شد و تزلزل سیاسی و دینی بیشتری به وجود می آورد. تعبیری که مرحوم عبدالجلیل قزوینی در این عبارت ها برای حسن صباح به کار برده است از قبیل: کچلی، مزوری، ملحدی، رشوه دهی، مجبّری، جهنمی، خذلانی و امثال آن، بیانگر چیزی جز درماندگی عالمان دینی در برابر تزلزلی که حسن صباح در آن روزگار در دین و سیاست جامعه ایجاد کرده بود، نیست. یکی از مورّخان عصر صفوی در باره حسن صباح و وحشت و تزلزلی که ایجاد کرده بود چنین می نویسد: ... در شام، روزگار تاریک او روشنی به هم نرسانید. از آن جا در لباس درویشان به کوهستان رودبار الموت آمده، شب و روز به نماز و روزه مشغول شد. پاره ای از روستای آن دیار معتقد زهد او شده، ارادت به هم رسانیدند. قلعه سالار الموت، چون مکز محامد اوصاف او شنید، او را مکز به درون قلعه به ضیافت می برد. یک بار او چند روز در قلعه ماند. معتقدان او در قلعه به تدریج جمع شدند. شبی خروج کرده به قلعه سالار گفت: تو را نمی کشیم که در گردن ما حق آشنایی داری. او را بر آوردند و قلعه را استحکام تمام دادند و دهات رودبار متصرّف شدند. چند نوبت ملک شاه

ص: ۳۵

لشکر در دفع آنها فرستاد، لشکرها شکست خوردند. یک صد و شصت سال، آن فتنه در آن دیار بود، تا کار به جایی رسید که فدویان بسیار به هم رسیدند، به این عقیده که هر کس از متقیان و علما و بزرگان اهل اسلام را بکشند، به بهشت خواهند رفت و در دور دیگر پادشاه خواهند شد و غافل برآمده، وزیر و امیر یا فاضل را خنجر زده کشته، می گریختند. و در مدّت پادشاهی آن طایفه، خلق بسیار از جمیع ممالک اهل اسلام کشته شدند، و به هیچ وجه، دفع ایشان از پادشاهان میسر نمی شد که آنها مخفی به لباس مردم هر دیار در آمده می بودند تا وقت فرصت کار خود سازند.^(۱) گرچه برداشت این نویسنده در مورد اعتقاد صباحيان به تناسخ ارواح، قابل دفاع نیست و دست کم به این شیوه ای که تقریر کرده، درست نمی نماید، با این حال، این گزارش به خوبی گستردگی وحشت و ترس ناشی از تلاش های تروریستی قلعه نشینان الموت را نشان می دهد. در آن روزگار، کسانی که در رأس امور بودند، از امنیت لازم برخوردار نبودند. خنجر به دستان الموتی، در همه جای جهان اسلام حضور داشتند. مرزهای هیچ امیرنشینی نمی توانست جلو این افراد را بگیرد؛ زیرا سپاهیان آنان از مردم بومی مناطق بودند که در لباس توده

۱- میراث بهارستان (بخش تاریخ، کتاب «لب الخیر»، نوشته نجم الدین اسکندر آملی)، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.

ص: ۳۶

مردم زندگی می کردند. نیازی به گذر از مرزها نداشتند و هیچ نشان مشخصی که بتوان با آن اینان را شناخت و از اقدامشان جلوگیری کرد، وجود نداشت. افزون بر آن، اهداف این فداییان به گروه خاصی منحصر نبود و به همان مقدار که خلیفه بغداد، هدف ترور این افراد تلقی می شد، پادشاهان سلجوقی و غزنوی و وزیران و امیران مناطق و حتی عالمان دینی مذاهب مختلف در لیست سیاه آنان بودند. وزیرانی که به دست این افراد به قتل رسیدند، خود گویای قدرت و وحشتی است که الموت نشینان در بین مردم آن روزگار ایجاد کرده بودند. اینان در سال ۴۸۵ق، نظام الملک یکی از قدرتمندترین وزیران آن روزگار و در سال ۴۹۵ق، ابوالمحاسن عز الملک دهستانی وزیر برکیارق، در سال پانصد هجری، فخر الملک فرزند نظام الملک را که وزیر برکیارق بود، و به سال ۵۱۵ق، کمال الملک سمیرمی وزیر سلطان مسعود و در سال ۵۲۱ق، مختص الملک کاشانی وزیر سنجر را به قتل رساندند. (۱) توجه به شیوه کار آنان، قلمرو فعالیت و نیز گستردگی اهداف آنان دلیل این همه نفرت موجود در آثار نویسندگان آن روز نسبت به الموت نشینان را روشن می کند و به این پرسش مهم پاسخ می دهد که چرا حسن صباح - که به قول اسکندر میرزا روز و شب به روزه و نماز و عبادت مشغول بود -، به عنوان رأس الحاد مطرح می گردد و هم

۱- تداوم و تحوّل در تاریخ میانه ایران، ص ۵۷.

ص: ۳۷

عبد الجلیل قزوینی و هم نویسندگان بعضی فضائح الروافض همدیگر را به وابستگی به صباحیان متهم می‌کنند و هر کدام تلاش می‌کنند که دامن خود و هم مذهبی‌های خودشان را از این آلودگی دور نگه دارند. به نظر می‌رسد آنچه اینان را به بدگویی باطنیان سوق داده، نفوذ بسیاری است که اندیشه‌های حسن صباح در بین مردم پیدا کرده بود و می‌رفت که بساط همه تشکیلات دینی و سیاسی را درهم بریزد. اتهام وابستگی به جریان باطنی برای حلیت اعدام هر فردی از سوی حاکمان وقت کافی بود. از این رو، هر جریانی تلاش می‌کرد دیگری را به باطنی‌گری متهم کند. در نوشته‌های افرادی چون عبد الجلیل قزوینی، حسن صباح به جبری‌گری متهم می‌شود تا به نویسندگان بعضی فضائح الروافض گوشزد کند که اندیشه باطنی‌گری از دل جبری‌گری بیرون آمده است که وی به آن معتقد است و نویسندگان بعضی فضائح الروافض، شیعه را دهلیز باطنی‌گری معرفی می‌کند تا آن را زاییده اندیشه شیعی جا بزند. البته روشن است که جریان باطنی‌گری حسن صباح، نه از آن و نه از این، به وجود آمده است؛ بلکه ستم حاکمان وقت و طرفداری پاره‌ای از عالمان دینی از رفتارهای این قبیل حاکمان، زمینه‌ساز پیدایش و رشد این جریان گشته است. در هر صورت، جریان الموتیان در این قرن، یکی از بزرگ‌ترین نقش‌بازان سیاست در جهان اسلام بود و بلبشویی را در جهان اسلام پی‌افکنده بود که بسیار گسترده و عمیق بود. تزلزل و ناآرامی سیاسی، بارزترین مشخصه روزگاری بود که عبد الجلیل قزوینی در آن

ب. سودجویی حاکمان از احساسات دینی مردم

می زیست. از عبارتی که از وی پیش تر به تفصیل نقل شد، گویای تأثیر گذاری روشن اوضاع سیاسی نه تنها در زندگی توده های مردم بود، بلکه به وضوح در رفتار و عملکرد دینی عالمان دینی مذاهب مختلف اسلامی نیز نمود داشت و فکر و اندیشه و نوع تلقی آنان از مباحث دینی را تحت تأثیر قرار داده بود. نکته ای که نباید از آن غفلت کرد، تأثیر عمیقی است که اوضاع سیاسی آن روز در تلقی مذهبی فرّق مختلف اسلامی گذاشت و این تأثیرها به عنوان شاخصه مذاهب اسلامی، جای خود را برای همیشه در ذهن و دل مردم گذاشت. اختلافات مذهبی دردآوری که در بین مسلمانان وجود دارد، اصلی ترین مواد خود را از جنگ های مذهبی سیاست نهاد این دوران گرفته اند و آثار کلامی مؤثر در باور مذهبی فرّق مختلف اسلامی - که امروزه نیز شاکله مذهبی مردم را ساخته است و به مقدار زیادی، با خرافه و عداوت فرقه ای، آمیخته است -، با آثار کلامی پیش از این دوره - که در آنها خردورزی و تکیه بر اصول و داده های تاریخی و سیره نبوی و علوی، جان مایه آثار است -، به خوبی، تأثیر مخرب اوضاع سیاسی در اندیشه دینی را نشان می دهد. در ادامه، توضیح بیشتری در باره این تأثیر مخرب ارائه خواهد شد.

ب. سودجویی حاکمان از احساسات دینی مردم حاکمان در این دوره، از احساسات دینی مردم، بسیار سوء استفاده می کردند. از آن جایی که در این دوره، نگرش غالب دینی در دو شاخه فقه و حدیث متمرکز شده بود و شاخه های دیگر از قبیل عرفان و فلسفه، به شدت منزوی گشته بود، احساسات توده های مردم به نوعی

با دین و آموزه های دینی گره خورده بود. از این رو، هر کسی که می خواست قدرتی به دست بیاورد و یا قدرت خود را حراست کند باید جانب احساسات دینی مردم را - که نمود روشن آن در گرایش های مذهبی بود - پاس دارد. از این رو، معمولاً افراد متنفذ سیاسی کوشش می کردند خود را پشتیبان جریانی خاص نشان بدهند و از این راه، شماری از مردم را گرد خود جمع کنند. سلجوقیان - که شخصیت مورد بحث ما در این دوره می زیست - برای آن که بتوانند پایگاهشان خود را استوار سازند، خود را یاور و منجی خلیفه بغداد نشان می دادند و با آن که بساسیری، از بزرگ غلامان تُرک دستگاه آل بویه - که با خلیفه فاطمی المستنصر بالله نیز ارتباط داشت -، مقدمات برچیدن بساط خلافت عباسیان را آماده کرده و القائم بالله عباسی را به بند کشید و می رفت که زمامداری عباسیان برای همیشه از سرنوشت مسلمانان حذف شود؛ اما سلجوقیان بر بساسیری یورش بردند و وی را شکست دادند و خلیفه فراری را به قدرت بازگرداندند.^(۱) این کار، نه به خاطر اعتقاد سلجوقیان بیابانگرد به خلافت و اعتبار آن در دید ترکان شیفته قدرت بود، بلکه آنان به خوبی درک کرده بودند در ایرانی که بیشتر آن سنی نشین بود، خود را پشتیبان خلافت نشان دادن، اصلی ترین گام برای کسب قدرت است. در این باره، دکتر ذبیح الله صفا می نویسد: ترکمانان همچنان که قبلاً دیدیم، سیاست تقویت آل عباس

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۱-۳۶۲.

را وسیله ای برای تحکیم قدرت خود در خراسان و ماوراء النهر که تحت سیطره قطعی تسنن و متعصبان فرق سنت و مشبهه و مجبره بود، و کسب محبوبیت در میان مردم آن سامان، قرار دادند، و این سیاست، الحق عاقلانه بود و برای آنان به نتایج نیک انجامید، به همین جهات، سلجوقیان در فتح بغداد و استقرار حکومت عباسی از طرفی، نسبت به خلیفه، نهایت توقیر و احترام را رعایت کردند و از طرف دیگر، شروع به آزار فرق مختلف شیعه و طرد آنان از دستگاه های دولتی کردند و خاصه نسبت به باطنیان، دشمنی و عنادی سخت به کار بردند.^(۱) وجود بعضی از شهرهایی شیعی در ایران و نیز اعتباری که علویان و در رأس آنان امامان معصوم علیهم السلام و بویژه امام رضا علیه السلام در بین مردم داشتند و در موازنه قدرت نمی شد از آنها به راحتی چشم پوشی کرد، بخصوص این که مکه و مدینه در این روزگار، تحت نفوذ و سیطره جریان های شیعی مصری قرار داشت، برای حاکمان و امیران جلب نظر بزرگان شیعه، موضوع فراموش شده ای نبود. این افراد باید به گونه ای می توانستند موازنه قدرت بین جریان های مذهبی ایجاد کنند تا از دشمنی جریان های مذهبی بکاهند و پایه های قدرت خود را مستحکم کنند. این شرایط، زمینه لازم را در اختیار پاره ای افراد می گذاشت تا بتوانند در دایره قدرت ها نفوذی پیدا کنند. به همین خاطر، در آن دوره،

۱- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۱۸۲.

ج. استفاده ابزاری جریان های دینی از قدرت حاکمان

بسیار شاهد تعدیل گرایش های مذهبی حاکمان پس از به قدرت رسیدنشان هستیم. در دربار خلیفه سنی، بزرگان شیعه با عناوین مختلف دیده می شوند و یا در تشکیلات سلجوقیان و غزنویان، به مرور صاحب منسبان شیعه، پا به عرصه می گذارند. اینها چیزی جز بازتاب و نتیجه علاقه حاکمان برای بهره برداری از باور و اعتقاد مردم در راستای تثبیت قدرت نیست. به کارگیری دستگاه خلافت از سوی جریان های مختلف حکومتی نظیر: سلجوقیان، غزنویان، حمدانیان، آل بویه، وزیران ایرانی یا ترک اعم از شیعی و سنی، همه گویای آن است که در این روزگار، سودجویی حاکمان از باورهای دینی و نمادهای این باورها به عنوان یک اصل، مورد توجه بود.

ج. استفاده ابزاری جریان های دینی از قدرت حاکمان همان گونه که حاکمان، از احساسات دینی مردم در راستای اهداف سیاسی خود بهره می گرفتند، رهبران دینی هم از قدرت حاکمان برای اهداف دینی خودشان سود می جستند. در این دوره ها بسیار دیده می شد که عالم دینی از یک جریان مذهبی، خود را به حاکمی نزدیک می کرد و کم کم دیدگاه وی را تحت تأثیر قرار می داد و قدرت او را پشتیبان جریان مورد نظر خود می کرد و در کشاکش درگیری های مذهبی، از آن بهره می جست. همه می دانیم که سلجوقیان، گسترش قدرت خود را وامدار خواجه نظام الملک بودند. در زمان سیطره خواجه نظام الملک، مذهب شافعی (مذهب مورد نظر وی)، بسیار

قدرتمند گشت و خواجه برای گسترش آن، اموال فراوانی خرج کرد. مدارس قابل توجهی ساخت، کتاب خانه هایی برای آنان تدارک دید و با آن که سلطان، خود مذهب حنفی داشت و برای هر دو جریان مذهبی شافعی و حنفی، مدرسه می ساخت، اما خواجه بدون توجه به رفتار پادشاه، منحصرأً برای مذهب شافعی مایه می گذاشت. اما بعد از مرگ خواجه، نفوذ عالمان دینی از یک سو و قدرت نظامیان از سوی دیگر نگذاشت وزارت - که در آن روزگار بالاترین جایگاه را در حکومت داشت - در فرزندان خواجه استمرار داشته باشد و همواره رقابت بین سلسله های حاکم در دو قرن متوالی موجب شده بود آنان برای خودنمایی و نشان دادن چهره دانش دوستی و علم گرایی، به تشویق دانشوران و اهل اندیشه پردازند و در این راه، امکانات خوبی فراهم کنند و عالمان دینی هر کدام از گرایش های دینی، این را فرصت برای خود تلقی می کردند. نتیجه این تمایل، رونق علم و دانش در این دو قرن بود. در این دو قرن، آثار فراوانی در بسیاری از علوم و دانش ها نگارش یافتند و دانشمندان زیادی پا به عرصه گذاشتند و دانش ها و مذاهب مختلف، رونق فراوان گرفتند. چنان که گفته شد، هر کدام از این سلسله ها به گرایشی از گرایش های مذهبی، کلامی، فقهی، حدیثی و فلسفی در دوره ای از ادوار حاکمیت خود برای به دست آوردن پیروان و طرفداران بیشتر، علاقه نشان می دادند و این علاقه باعث می شد آن گرایش در آن دوره، از رونق خوبی برخوردار شود و رشد قابل

توجهی داشته باشد، گرچه از سوی دیگر، گرایش های متضاد به حاشیه رانده می شدند و در موارد بسیاری، طرفداران آنها مورد آزار و شکنجه قرار می گرفتند؛ ولی حتی این انزواها و کنار رانده شدن ها و آزار دیدن ها نیز گاه موجب رونق آن گرایش می شد؛ زیرا طرفداران و دانشوران گرایش مورد نظر، احساس وظیفه می کردند و در صدد دفاع از گرایش مورد تهاجم برمی آمدند و در این پیوند، آثار ارزشمندی به وجود می آوردند. البته باید از این مسئله بگذریم که در این دو قرن، دست به دست شدن قدرت، بسیار فراوان بود چنان که تغییر گرایش ها در بین افراد و خاندان های حاکم نیز به وفور اتفاق می افتاد و در موارد زیادی، بین پادشاه و منتقدان دستگاه وی، اختلاف گرایش وجود داشت و همه اینها دست به دست می دادند تا زمینه بالندگی و رشد همه گرایش های مختلف اعم از: مذهبی، فقهی، کلامی و فلسفی به وجود بیاید به گونه ای که اگر در دستگاه سلجوقیان، گرایش هایی زمینه بالندگی نمی دیدند، این فرصت را داشتند که خود را به دربار غزنویان بکشند و در آن جا رشد نمایند و اگر گرایشی در هیچ کدام از آن دو زمینه نمی یافت، خود را در پناه نقیبی و یا صاحب نفوذی در گوشه و کنار جهان اسلام قرار می داد و به رشد خود ادامه می داد. از این رو باید این دو قرن را دوران شکفت تاریخ مسلمانان دانست که در عین دیکتاتوری، آزادی وجود داشت و در عین آزادی، بسیاری به جرم داشتن گرایشی، مورد مجازات قرار می گرفتند. این دوران را

د. کشتارها و مجازات وحشیانه به نام دین

باید دوران بازی دین و سیاست نامید؛ دوره ای که از سویی دین و مذاهب به کمک افراد شتافتند تا آنان را به قدرت و ثروت برسانند و از سوی دیگر، افرادی به کمک دین و مذهب شتافتند تا دین و بخصوص مذاهب بتوانند هویت جدید خود را شکل بدهند.

د. کشتارها و مجازات وحشیانه به نام دین بازتاب طبیعی گره خوردن منافع حاکمیت با دین و مذهب، کشتارها و مجازات های وحشیانه مردم به نام دین و مذهب از سوی امیران و پادشاهان بود. کشتارهایی که در این دوره به نام دین دیده می شود، نظیر کشتارهایی است که در دوران متوکل و مأمون با عنوان های دینی ساختگی از قبیل اعتقاد به قدمت و عدم قدمت قرآن - که هیچ ربطی به دین و آموزه های دینی ندارند - ، انجام می گرفت. عبد الجلیل قزوینی، خود نمونه هایی از این وحشی گری ها را گزارش کرده است. به عنوان نمونه آورده است که: در این سی سال، هر ملحدی معروف که در حدود گردکوه و طبس گیلکی و دیار الموت و قلاع طالقان ناپدید شد، چون بازجستند، سرش در ساری یافتند یا در ارم بر سر نیزه شاه شاهان ملک مازندران و تنش طعمه سگان که الوف الوف از آن سگان جهنم و خنازیر جحیم را آن شاه شیعی به تأیید الهی طعمه سباع و طیور می کند،... حساب کرده اند تا ملک مازندران به رستم بن علی بن شهریار افتاد، بیست و هفت هزار مرد ملحد که در حد اعتبار و التفات اند، به تیغ او کشته شدند بیرون از آن گروه که به قتل ایشان التفات نباشد و در

عالم از سلاطین و امرا، کس را مانده این فتوح نبوده است. (۱) این گزارش، به خوبی گویای وحشی‌گری‌های امیران و حاکمان آن روزگار، به نام دفاع از دین و مبارزه با ملحدان است. این گزارشی است که یکی از مدافعان رستم بن علی بن شهریار می‌دهد و نمی‌توان آن را یک اتهام از سوی مخالفان این پادشاه دانست؛ زیرا عبد الجلیل با افتخار، این گزارش را نقل می‌کند و تنها توجیه وی در دفاع از این وحشی‌گری‌های رستم بن علی، پادشاه مازندران، این است که وی مدعی ولایت و علاقه به دوازده امام علیهم السلام است. اگر این نکته را هم در کنار این گزارش ملاحظه کنیم که همه این ملحدانی که الوف الوف طعمه سگان می‌شدند و بعد از مرگ هم جزء سگان جهنم و خنزیران جحیم به شمار می‌رفتند، خود مدعی ولایت علی بن ابی طالب علیهم السلام بودند و دل و جان در این راه می‌گذاشتند و تنها تفاوتشان با قاتلانشان این بود که بعد از امام صادق علیه السلام امامت را در شاخه امام موسی بن جعفر علیه السلام نمی‌دیدند؛ بلکه در کوه‌های الموت قلعه می‌ساختند و مخالفان خود را ترور می‌کردند به این امید که به قول خودشان دشمنان علویان را از سر راه بردارند و حکومت علوی شاخه اسماعیل فرزند دیگر امام صادق علیه السلام را به قدرت برسانند. نتیجه بحث، قابل توجه تر می‌گردد. این که فردی را به جرم اعتقاد به اندیشه ای - حتی اندیشه نادرست - سر ببرند و تن وی را جلو سگان بیندازند و سرش را پیش

پادشاه بیرند، با طرز تفکر کدام پیامبر و یا امامی سازگار بود که اینان به نام امامان شیعه، دست به چنین جنایاتی می زدند؟ راستی نباید گفت که امامان معصوم علیهم السلام آن قدر که از دست این قبیل طرفداران بی فرهنگ و خون آشام ضربه خوردند، از سوی دشمنان صریح خود زیان ندیدند. مرحوم قزوینی تصریح می کند که این الوف کشته ها فقط افرادی بودند که به آنان التفات می شد و گرنه افرادی که به آنان التفات نمی شد، بسیار زیاد بودند و بدیهی است که بیشتر افراد جامعه، کسانی بودند که به هیچ انگاشته می شدند و به آنان التفات نمی شد. ملاحظه جوانب این گزارش، به خوبی وقاحت این همه وحشی گری به نام دین و البته به کام حاکمان را نشان می دهد. شکنجه و آزار مخالفان، امری عادی و متداول بود و هر جریانی که قدرت و توان داشت، جریان مقابل را مورد تحقیر و شکنجه قرار می داد. خواجه نظام الملک - که در مدیریت کشور، توانی قابل تحسین داشت -، وقتی به مقوله تعصب دینی قدم می گزارد، همان کارهایی را انجام می دهد که رستم بن علی مازندرانی با مخالفان مذهبی خود می کند. خواجه نظام الملک در روزگار ملک شاه سلجوقی که در اوج قدرت بود، چنین به تحقیر شیعیان و عالمان شیعه می پردازد: باز چون عهد کریم ملک شاهی بود - سقاہ اللہ [رحمتہ] - نظام الملک ابو علی الحسن بن علی بن اسحاق از سر عقیدت اینها آگه بود، همه را خوار و مهین داشتی و در ری هر که دعوای دانشمندی از اینها کردی چون حسکا بابویه، و بوطالب بابویه، و ابوالمعالی امامتی و حیدر زیارتی مکی،

ص: ۴۷

و علی عالم، و بو تراب دوریستی، و خواجه ابوالمعالی نگارگر. جز اینها از رافضیان شتام همه را بفرمود تا بر منبرها بردند سرها برهنه کرده به بی حرمتی و استخفاف که می کردند بر ایشان و می گفتند: شما دشمنان دینید، و سابقان اسلام را لعنت می کنید و شعارتان شعار ملحدان است، ایمان بیاورید تا اگر خواستند و اگر نه ایمان می آوردند و از مقالت رفض بیزار می شدند. (۱) گرچه مرحوم قزوینی، این گزارش را دروغ می شمارد، با این حال، استدلال وی بر نقل نیست؛ بلکه با توجه به عطایایی که خواجه به پاره ای از بزرگان شیعه و سادات انجام داده، این کار را از خواجه بعید می داند؛ اما توجه به این نکته که رفتارهای امیران و وزیران را شرایط سیاسی شکل می دهد و نه اعتقاد و انصاف آنان، وقوع چنین کارها از امیران و وزیران، امری بعید نیست و در رفتار آنان اعمال متناقض، به وفور گزارش شده است. اگر این قبیل رفتارها را از افرادی چون نظام الملک بعید بدانیم و بر این باور باشیم که حتی قسمت های پایانی سیاست نامه وی - که در آن به شدت بر شیعه تاخته - ساخته و پرداخته دیگران است و ساحت وی را از این قبیل اندیشه ها بری بدانیم، در این نباید تردید کرد که بسیاری دیگر از امیران، وزیران و پادشاهان - که خود را به یکی از گرایش های مذهبی اهل سنت وابسته می دانستند - برای بهره گیری از اعتقادات مردم در راستای حاکمیت خویش بسیار به

ص: ۴۸

شیعیان ستم روا داشتند. نمونه بارز این رفتارها، برخوردی است که سلطان محمود غزنوی با شیعیان داشت. نویسنده بعض فضاءح الروافض، گوشه ای از بدرفتاری سلطان محمود غزنوی با علمای شیعه را چنین گزارش می کند: و در عهد سلطان محمود غازی چه رفت از قتل و صلب و روی علمای رفض سیاه بکردن، و منبرها بشکستن، و از مجلس داشتشان منع کردن، و هر وقت جمعی را می آوردند، دستارها در گردن کرده که اینان دست ها در نماز فرو گذاشتند، و بر مرده پنج تکبیر کرده اند، پس از سه طلاق تجدید نکاح کردند. (۱) دست آویزهایی که برای شکنجه عالمان در این گزارش و نظایر آن آمده، بسیار مذبحانه است. این که چهره عالمی را به خاطر آن که دست بسته نماز می گزارد، سیاه کنند، نهایت بی خردی پادشاهان بود؛ اما اینها واقعیت های آن روز بود. برمرده پنج تکبیر گفتن، چه معضلی ایجاد می کند که چهار تکبیر گفتن، آن را ایجاد نمی کند تا اولی، مورد آزار و شکنجه قرار گیرد و دومی، مورد تقدیر واقع شود؟ آیا این قبیل رفتارها را جز در چار چوب نیرنگ بازی برای استحکام قدرت می توان تفسیر کرد؟ عبد الجلیل قزوینی، بخشی از کتاب بعض فضاءح الروافض را نقل می کند که نویسنده آن به شماری از قتل های مذهبی توسط قدرتمندان

زمانش به جرم شیعه بودن آنان، اشاره دارد. گرچه نویسنده یاد شده در پی آن است که شیعیان را همگون ملحدان قلمداد کند، با این حال، امروزه این سخنان بیش از آن که بیانگر هدف نویسنده یاد شده باشد، گویای رواج قتل و جنایت به نام دین و مذهب است. وی می نویسد: بدان ای برادر که رافضی، دهلیز ملحدی است و بلکه خود اساس الحاد است. و از رفاض، در الحاد شوند و هر کس که سر به گریبان رفاض برآورده است، غایت ما فی الباب آن بوده است که به ملحدی منسوب شده است و خونشان بریخته اند. و هیچ کس را نیافته ایم که سر به گریبان سنت و جماعت برآورده است که او به الحاد متهم شده است؛ بل چون در رفاض غالی شدند، به الحاد کشیدند. اولاً تاج الملک رافضی بود پاره پاره اش بگردند و آوازه ملحدی اش برآمد، سعد الملک بود که سلطان محمدش برآویخت رافضی بود آنکه گفتند: ملحد است و آوازه برآمد که به دژ کوه ملاطفه می نویسد، مجد الملک قمی بود که به ساوه اش برآویختند رافضی بود، آنکه گفتند: ملحد است، حاجب زرین کمر و بوسعد حداد و آن خواجگان که همه را به ویح بکشتند، همه رافضی بودند و باز گفتند همه ملحد بودند. در شهر ری رستم خادم، و بلقاسم عبدویه، و بلقاسم شواء و غیرهم که امیر قجقرشان به طاق باجکی برآویخت، همه رافضیان شتام بودند، باز گفتند ملحد بودند و از قلعه های ولایت ری آن خواجگان را که به زیر آوردند چون بوجعفر عیلان، و بورضا، و بلفتوح اسدآبادی و غیرهم من

ص: ۵۰

الملاحده - لعنهم الله - نه همه رافضی بودند و از رفض در الحاد شدند؟ (۱) این مهم نیست که اینان شیعه بودند، سنی بودند، جبری بودند، تفویضی بودند، اسماعیلی بودند و یا مذهبی دیگر داشتند، مهم آن است که کشتن انسان‌ها به اتهام دینی، امری عادی و متداول بود و چیزی که هیچ ارزشی نداشت، جان آدمی بود که حتی رئیس روستایی به نام قجقرشان هم به خود حق می‌دهد که اعتقاد مردم را سامان دهد و اگر کسی باور دیگری غیر از اعتقاد و باور او را دارد، روستایش را از وجود چنان ملحدی پاک سازد! شکنجه‌هایی که در این روزگار با توجیه مذهبی انجام می‌گرفت، گاه چنان وحشتناک و غیر قابل تصور است که انسان در می‌ماند که انسان‌ها چه قدر خودبین و خودباور هستند؟ خاتونی در ساری، زبان منقبت‌خوانی را به اتهام مذهبی از دهانش بیرون می‌کشد و می‌بُرد (۲) و خواجه بوبکر خسروآبادی سنی حاکم قزوین، صدیقک فضایل خوان سنی را دستور می‌دهد که پاره پاره کنند. (۳) عشق به کشتار مذهبی به قدری قوی بود که گاه اطرافیان یک پادشاه، به خاطر کینه‌های مذهبی علیه فردی، بر پادشاهشان عصیان می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی در رابطه با مرگ مجد الملک می‌نویسد:

۱- همان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۲- همان، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۳- همان، ص ۱۰۹.

ص: ۵۱

سلطان برکیارق از خراسان بازگشته بود و به کهستان عراق آمده بود و مجد الملک ابوالفضل قمی، مستوفی حضرت سلطان بود و کار مملکت بدو مَفوض، و چون از قم بود، امرای دولت و ارکان حضرت را با او به سبب مذهب و اعتقاد خوش نبود، سایر چشم بدین واسطه بر سلطان برکیارق بیرون آمدند، چون اینانچ بیغو آخر بک و پسران امیر اسفہسالار برسق و غیره، ایشان قصد سر مجد الملک می کردند، سلطان اجابت نمی کرد و گفت: مهابت و ناموس و نفاذ حکم برخیزد. غوعا کردند و قصد خیمه مجد الملک کردند. او بگریخت و در نوبتی سلطان پیش حرم آمد. خیل خانه او جمله غارت کردند و به سلطان پیغام دادند که او را به ما بسپار. سلطان اجابت نمی کرد و مجد الملک می گفت: ای خداوند عالم! چون می دانی که مصلحت ملک تو در این است، بگذار تا بنده بیرون شود تا آنچه مراد است ایشان را بکنند. سلطان دستوری نمی داد و سپاه جمله برنشسته بودند و پیرامون سراپرده سلطان صف زده، دست به غارت بردند و از حشمت کناره کردند و در نوبتی شدند و مجد الملک را به ریش به در کشیدند و پاره پاره کردند.^(۱) در همین راستا باید از رسم توبه دهی های گسترده ای یاد کرد که جریان های حاکم، افراد و علمای دیگر فرقه ها را به توبه های اجباری وا

۱- جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)، ص ۲۴.

ص: ۵۲

می داشتند. این رفتارها خود نوعی آزاردهی و شکنجه روحی بود که بر علما و دانشمندان دینی وارد می شد. عبد الجلیل قزوینی، گزارش هایی از این برخوردها آورده است که برای فهم اوضاع و شرایط آن روز، بسیار کارساز است. نویسنده بعضی فضائح الروافض در مورد چنین رفتاری در باره علمای شیعه آورده: «و در روزگار سلطان سعید ملک شاه - قدس الله روحه - در ری چه استخفاف ها رفت بر رافضیان و همه را بر منبر بردند که: ایمان بیاری» (۱). عبد الجلیل در پاسخ وی یادآور می شود که این، رسم متداول پادشاهان است و نمونه هایی از برخورد پادشاهان دیالمه در ری با لاسکیان، در روزگار محمودی در اصفهان با مشبهان، در روزگار سلطان مسعود در همدان و در روزگار قشقر و در زمان امیر عیّاس در شهر ری با اصحاب ابوحنیفه و در مازندران و طبرستان از سوی شاه مازندران با جبرگرایان را یادآور می شود (۲). اگر موارد شکنجه ها و بدرفتاری هایی که در این دوران برای عالمان مذاهب گوناگون اتفاق افتاده است از لابه لای کتاب نقض بیرون کشیده شود، خود نوشته ای قابل توجه خواهد بود. مرحوم عبد الجلیل در باره علل این نوع حرکات از سوی پادشاهان و امیران شیعه و یاسنی و یا هر دین و مذهبی، توضیح زیبایی ارائه می کند که در همه دوران ها برای تفسیر رفتارهای ناهنجار قدرتمندان در زیر لوای دین و مذهب کارایی

۱- نقض، ص ۴۱.

۲- ر.ک: همان، ص ۴۲.

ص: ۵۳

۲. اوضاع فرهنگی - دینی

الف. رونق مجالس دینی - کلامی

دارد. وی می نویسد: همه عقلا- و اهل تجربت را معلوم است که چون لشکری بیگانه و رایت سلطانی غریب، به شهری و ولایتی رسد و پادشاه آن جایگاه را منهزم کند و یا بگیرد با اهل مذهب و مقاتل او بی حرمتی و جفا کند به سبب مذهب و طلب ودایع و تفحص گریختگان و متواریان، و این نقصان مذهب و بطلان اعتقاد نکند. و عزیزان شهر را ذلیل و اسیر گردانند به دلالت قول سبحان در قصه بلقیس و سلیمان... همه عاقلان دانند که مثل این برای هیبت و تقریر ملک کنند و نقصانی نباشد. (۱) این سخن به روشنی، گویای این است که دینداری و شکنجه و کشت و کشتارهای قدرتمندان به نام دین، برای تثبیت قدرت و تحصیل مال و ایجاد ابهت است و ربطی به دین ندارد.

۲. اوضاع فرهنگی - دینی الف. رونق مجالس دینی - کلامی در این دوران، مجالس دینی، بسیار رونق داشت و جان مایه این مجالس را مباحث کلامی تشکیل می داد. این امر را هم می توان در گزارش هایی که عبد الجلیل قزوینی در نقض دارد، مشاهده کرد و هم در شرح حال دیگر اندیشوران آن روزگار دید. برای نمونه، در زندگی فخر الدین رازی - که تقریباً در همین دوران زندگی می کرد

ص: ۵۴

(۵۴۴ - ۶۰۶ق) - می خوانیم: ...در بخارا مجلس هایی برای مناظره تشکیل شد و فخر الدین با علمای بخارا به بحث نشست. از کسانی که با وی مناظره کرده اند، یکی رضی الدین نیشابوری است... . دیگری رکن الدین قزوینی (ابوحامد محمّد بن احمد، متوفی ۶۳۶ق) است... . در دو سه مجلس با عالمی دیگر به نام نور الدین احمد بن محمّد صابونی بحث کرد... . با شرف الدین مسعودی در مجلسی دیگر در باره کتاب الملل و النحل شهرستانی و نیز کتاب های المستصفی و شفاء الغلیل غزالی بحث کرده است. (۱) ابن اثیر در نقل حوادث سال ۵۹۵ق، در باره فتنه ای سخن می گوید که زاییده مناظره ای بین فخر رازی و علمای کرامیه بود. وی می نویسد: در این سال، فتنه بزرگی در سپاه غیاث الدین پادشاه غور و غزنه به وجود آمد. در این زمان، وی در فیروزکوه بود. این فتنه توده مردم، پادشاهان و امیران را به خود مشغول ساخت. سبب آن، این بود که محمّد بن عمر بن حسین، فخر رازی، امام مشهور و فقیه شافعی مذهب، از بهاء الدین سام رئیس بامیان - که خواهر زاده غیاث الدین بود - جدا شد و پیش غیاث الدین آمد و وی فخر را بسیار احترام کرد و بزرگ داشت و برای وی مدرسه ای در هرات نزدیک

۱- «زندگی فخر رازی»، احمد طاهری عراقی، مجله معارف، دوره سوم، ش ۱، فروردین - تیر ۱۳۶۵ش.

ص: ۵۵

مسجد جامع ساخت. فقیهان شهرها به وی روی آوردند و این رویکرد برای کرامیان - که در شهر هرات جمعیت زیادی داشتند و در غور، همه مردم معتقد به کرامیه بودند - گران آمد. مردم، فخر را ناخوش داشتند، ملک ضیاء الدین، پسر عمو و داماد غیاث الدین، وی را از همه بیشتر دشمن می داشت. در فیروز کوه، فقیهان کرامیه، حنفیه و شافعیه برای مناظره نزد غیاث الدین گرد آمدند و از جمله فخر الدین رازی و قاضی مجد الدین عبد المجید بن عمر معروف به ابن قدوه از کرامیه هیصمیه در این مناظره حضور داشت. ابن قدوه، به خاطر زهد و علم و جایگاه خانوادگی اش نزد کرامیه هیصمیه، از موقعیت بالایی برخوردار بود. فخر رازی، شروع به سخن کرد و ابن قدوه اعتراض کرد و بحث بین آن دو بالا- گرفت. ضیاء الدین از مجلس برخاست و فخر، زبان علیه وی گشود و بدگفت و ناسزا داد و بسیار آزرده خاطر کرد. ابن قدوه فقط می گفت چنین نکن مولانا و استغفار کن! ضیاء الدین به خاطر این جریان به غیاث الدین شکایت کرد و فخر رازی را مذمت بسیار کرد و وی را زندیق و فیلسوف خواند. غیاث الدین به سخن ضیاء الدین، توجه نکرد. روز بعد، ابن قدوه در مسجد جامع به سخنرانی پرداخت و بعد از سپاس خداوند گفت: خدایی جز الله نیست. پروردگارا! ما به آنچه برای ما فرو فرستادی، ایمان داریم و از پیامبر پیروی کردیم. پس ما را از شاهدان قرار بده. ای مردم! ما جز به

ص: ۵۶

آنچه از پیامبر خدا به ما رسیده، اعتقاد نداریم؛ اما دانش ارسطو و کفریات ابن سینا و فلسفه فارابی را قبول نداریم. چرا دیشب شیخی از شیوخ اسلام را که از دین خدا و از سنت پیامبر خدا دفاع می کرد، مورد شتم قرار گرفت؟ وی خود گریست و توده مردم به فریاد آمدند و کرامتیان گریستند و مردم را علیه فخر رازی برانگیختند و به یاری افرادی بسیج کردند که در پی دور ساختن فخر رازی از پادشاه بودند. مردم از هر سو هجوم آوردند و شهر را فتنه فراگرفت و به کشتار یکدیگر پرداختند و شمار زیادی از مردم کشته شدند. خبر به پادشاه رسید و وی گروهی را برای آرام کردن مردم فرستاد و به آنان وعده داد که فخر را از شهر بیرون کند و به فخر دستور داد که به هرات برگردد. (۱) از این قبیل درگیری ها که در پی مناظره عالمان مذاهب مختلف به وجود می آمد، در این روزگار بسیار وجود داشت و می توان آن را نوعی آزادی افسارگسیخته ای دانست که زمینه برای غوغاسالاری شماری از بزرگان فرق مختلف تدارک می دید. مرحوم طاهری عراقی، با بهره گیری از منابع مختلف از رواج مناظره در خوارزم سخنی دارد که به همان میزان که در قلمرو خوارزمیان صادق است، در قلمرو رقیبان آنان، سلجوقیان هم صادق است. وی می نویسد: خوارزم آن روز به خصوصیتی دیگر ممتاز بود و آن، رواج بحث و مناظره بود در مسائل کلامی. در همه جا از مجالس

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۱۵۲.

ص: ۵۷

حکام و امرا تا مساجد و مدارس، بحث و مناظره تشکیل می شد. مردم شهر جرجانیه خوارزم، به گفته ذکریا قزوینی، حتی در کوچه و بازار هم به بحث در مسائل کلامی می پرداختند.^(۱) رقابت تنگاتنگ بین، سلجوقیان و خوارزمیان موجب شده بود که این روش در قلمرو سلجوقیان هم وجود داشته باشد. عبد الجلیل قزوینی در کتاب خود از این گونه مجالس مناظره در قلمرو سلجوقیان و بویژه در شهر ری و نیز قزوین، نمونه های زیادی نقل می کند. از جمله می نویسد: در عهد حیات سلطان مسعود و به روزگار امیر عباس غازی، علوی ای از بلخ به ری آمد جلال الدین نام، که عزم سفر حجاز داشت، محترم از اهل فضل، روز که مرا به سرای سید فخر الدین - رحمه الله - نوبت مجلس بود، حاجبی از آن امیر عباس پیامد که علما و متکلمان مذهب خود را بیاورید که سید جلال الدین خراسانی، با امام اهل سنت بلفضائل مشاط در وجوب معرفت سخن خواهد گفت. ما مجلس به آخر آوردیم و علما در خدمت سید فخر الدین به سرای ایالت رفتند و قاضی ظهیر الدین و خواجه بونصر هسنجانی و نجیب الدین بلمکارم را که متبحر بودند در علم اصولیین به ناظری اختیار کردند و علوی سخن گفت تا به حدی که امرا و همه ترکان بدانستند که حق این است که

۱- همان جا.

ص: ۵۸

معرفت باری تعالی به عقل و نظر دانند نه به تعلیم و خبر. (۱) وی نمونه‌های دیگری از این دست نقل می‌کند که باید در اصل کتاب پی گرفت و در این جا فرصت نقل همه آن گزارش‌ها نیست. نتیجه این مناظره‌ها مخصوصاً زمانی که در حضور پادشاه و امیری انجام می‌گرفت، برای فرد شکست خورده، بسیار خوارکننده بود و چه بسا مجبور بود توبه نامه‌ای بنویسد و دست از باورها و اعتقادات خود - دست کم به ظاهر - بردارد. قزوینی در جایی دیگر می‌نویسد: اولاً آنچه گفته است که: ملحد گوید: «به خدا دانستن معلّمی صادق باید» صد هزار لعنت بر ملحد باد و بر مقالت و دعاوی او، و بر آن کس که مذهبش در وجوب معرفت و اصول دین به مذهب ملحدان مانندگی دارد و به اول دعوی مذهب خویش فراموش کرده است که: ائمه عراقین و خورسانان در محافل و مجامع خلفا و سلاطین بزرگ به مناظره و محاوره به درست کرده اند که آن هر دو یکی است که ملحد گوید: به قول معلّمی صادق بشاید دانستن و به مذهب خواجه چنان است که تا پیامبر نیاید معرفت خدا واجب نباشد. (۲) قزوینی در جای جای کتاب خود، از فرجام این قبیل مناظره‌ها گزارش می‌دهد. قزوینی در مبحثی که برای گزارش رونق مدارس شیعه در ری و دیگر شهرهای شیعه نشین می‌دهد، یکی از دلایل رونق

۱- نقض، ص ۴۸۶-۴۸۹.

۲- همان، ص ۱۳۳-۱۳۴.

ص: ۵۹

این مدارس را وجود کرسی‌های مناظره در این مدارس می‌داند. (۱) در همین دوره، نه تنها در خراسان بزرگ، مجالس مناظره بسیار و مداوم برقرار بود، بلکه در یمن که زیدیان حاکم بودند و در برابر آنان اصحاب حدیث قرار داشتند مجالس مناظره بسیاری برگزار می‌شد و کتاب‌های قابل توجهی در مناظره بین مذاهب مختلف از آن روزگار باقی مانده است. آقای انصاری قمی در مقاله‌ای با عنوان «زیدیه و چالش حنابله و معتزله»، در مجله کتاب ماه دین، اطلاعات ارزشمندی از رونق مناظرات دینی داده است که گویای چنین سنتی در همه جهان اسلام است. (۲) عمده مباحث مطرح در این مناظره‌ها بر محور جایگاه عقل و نقل در معرفت دینی برمی‌گشت و به طور دقیق‌تر، دیدگاه اشعریان و در مقابل معتزلیان بود که بنیان مباحث را تشکیل می‌داد. در این جدال دامنه دار، شیعیان در جبهه معتزلیان قرار داشتند و دیدگاه آنان در لزوم معرفت خداوند از راه عقل را باور داشتند. البته شیعیان، افزون بر این مباحث، تنزیه انبیا و امامان علیهم السلام و نیز لزوم گزینش و نصب امام از سوی خداوند را در مبحث کلامی خود وارد می‌کردند. سلجوقیان را در پیوند با موضعگیری‌های مذهبی باید به دو دوره شاخص تقسیم کرد. دوره نخست، از آغاز حاکمیت آنان شروع می‌شود و تا زمان ترور خواجه

۱- ر.ک: همان، ص ۳۴.

۲- ر.ک: «زیدیه و چالش حنابله و معتزله»، حسن انصاری قمی، کتاب ماه دین، ش ۳۶، مهر ۱۳۷۹ ش.

ص: ۶۰

ادامه پیدا می کند. در این روزگار که خواجه نظام الملک قدرتی فوق العاده داشت و به تعبیری که منتسب به وی است، «تاج سلجوقیان به قلم وی وابسته بود»، مذهب اهل سنت و بویژه گرایش شافعی که خود خواجه به آن معتقد بود، رونق بسیار داشت. در این دوره، باور مرسوم در مباحث کلامی، اعتبار دیدگاه معتزلیان بود. این دیدگاه با دیدگاه شیعه قرابت داشت و در بسیاری از مباحث، توافق بین باورمندان دو دیدگاه وجود داشت. طرف مقابل، گرایش هایی بود که در آنها دیدگاه اشاعره، بن مایه نگرش کلامی بود و به طور عمده، نقل بر عقل مقدم داشته می شد. دوره دوم، مربوط به زمانی است که شیعیان در دستگاه خلافت نفوذی پیدا کردند و زمینه برآمدن شیعه را فراهم آوردند. در این دوره، در یک سوی مباحث کلامی، معمولاً شیعیان قرار داشتند. در هر دو دوره، بازار مناظرات داغ بود و دانشمندان هر مذهبی تلاش می کردند که علمای مذهب دیگر را در مناظره شکست بدهند و آنان را به حقانیت اعتقاد خصم وادارند. رونق این قبیل مجالس، دو مفهوم کاملاً مختلف را نشان می دهد. از سویی، نوعی پیشرفت در روند فکری مردم بود که به عقل و خرد انسانی واقعی نهاده می شد و از سوی دیگر می توانست به این معنا باشد که این مجالس، ابزاری در دست علما برای وادار کردن حاکمیت برای اعمال زور در برابر مخالفان فکری شان است؛ زیرا بعد از این قبیل مجالس بود که تحریک پادشاهان برای قلع و قمع مخالفان مذهبی رونق می گرفت.

ب. اتفاق نظر در باره ناشایستی کار یزید

در هر صورت، این فضا موجب شده بود تا در همین دوره، منتقدانه ترین آثار در جهان اسلام به وجود آید. کتاب های جنجالی و انباشته از آموزه های نقدی و عقل گرایانه ای چون تفسیر فخر رازی و یا تفسیر معتزلی پُرآوازه ای چون الکشاف زمخشری و امثال آن، محصول همین عصر و زمانه است. بدیهی است فضای نقد آگین آن روز در پیدایش چنین آثاری، بیشترین نقش را داشت.

ب. اتفاق نظر در باره ناشایستی کار یزیدیکی از نکاتی که در این دوره، نمود خاصی داشت، اتفاق نظری بود که شیعیان و سنیان در باره ناشایستی کار یزید و تقبیح آن داشتند. نمود این اتفاق، در برگزاری مراسم عاشورا از سوی هر دو جریان مذهبی انجام می گرفت. شاید این امر، زائیده فرهنگی باشد که آل بویه در زمان خود در خصوص برگزاری چنین مجالسی داشتند و در واقع، جریان عزاداری روز عاشورا به یک سنت ایرانی قوی، تغییر جهت داده بود. در هر صورت، عبد الجلیل قزوینی در این باره، گزارش هایی نقل می کند که بیانگر این اتفاق نظر است. به نمونه هایی که وی نقل کرده توجه شود: مرثی شهادی کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بی عدد و بی نهایت است.^(۱) این سخن به این معناست که علاوه بر شیعیان که این مراسم را به صورت گسترده و پر شور برگزار می کردند، پیروان دو مذهب رایج دیگر هم که در ری بودند، به شکل گسترده به این مقوله می پرداختند.

ص: ۶۲

در روزگار عبد الجلیل «خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است، هر سال این روز این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته اند» (۱). وی حتی در باره خواجه علی غزنوی حنیفی نقل می کند که در روز عاشورا مراسم عزاداری برگزار می کرد و بر سفیانیان بسیار لعنت می کرد. در حضور خلیفه وقت المقتفی بالله، وقتی از فردی چون امیر عبادی که به قول قزوینی، «علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن» بود در باره معاویه می پرسند، وی در پاسخ می گوید: کدام معاویه مقصود توست؟ همان معاویه ای که پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخواید و بیست و اندی بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسین ببرید؟ آن گاه از مسلمانان می پرسد که شما در باره این فرد چه نظری دارید؟ آنان یک صدا در حضور خلیفه حنیفی و سنی و شافعی، زبان به لعنت و نفرین می گشایند. (۲) این مراسم، حتی از سوی جبرگرایان و مشبّهه آن روز که معمولاً با توجه دیدگاهشان کارهای افرادی چون معاویه و یزید را می توانند توجیه کنند، برگزار می شد و چنان که قزوینی نقل می کند در همدان که مشبّهه غالب بودند، این مراسم برگزار می شد و نیز در نیشابور خواجه ابو المعالی بن ابی القاسم بزاری که حنیفی مذهب بود، این مراسم را با

۱- همان جا.

۲- همان، ص ۳۷۱-۳۷۲.

ج. رونق آتّهام های دینی - مذهبی

شکوه برگزار می کرد و نوحه سرایی می کرد و خاک بر سر می پاشید و ناله و فریاد می زد. (۱) وی همچنین در جای دیگری از کتابش شمار زیادی از شخصیت ها از علمای رفته و باقیان از فریقین را نام می برد که در موسم عاشورا با جزع و فزع و نوحه و زاری به عزاداری می پرداختند و بر شهدای کربلا- می گریستند، افرادی از قبیل: محمّد منصور، امیر عبادی، خواجه علی غزنوی، صدر خجندی، ابومنصور ماشاده، مجد همدانی، خواجه بونصر هسنجانی، شیخ بوالفضائل مشاط، ابومنصور حفده، قاضی ساوه، سمعانیان، خواجه ابوالمعالی جوینی و نزاری. (۲) از این گزارش ها به خوبی می توان از سنت عزاداری و نیز از نفرت مردم و اعمال و رفتار امویان در جریان کربلا آگاهی یافت. سنتی که آل بویه، بنیان گزار آن بود و تا به امروز از مهم ترین و پرنقش ترین سنت های موجود در بین مسلمانان است و در شکل دهی تاریخ مسلمانان و بویژه شیعیان، همواره حرف اول را می زند.

ج. رونق آتّهام های دینی - مذهبی یکی از ویژگی های این دوره، رونق آتّهام زنی پیروان مذاهب به یک دیگر بود. آتّهام زنی چنان شایع و متداول بود که افراد برای از بین بردن رقیبان سیاسی خود، به سهولت به این روش متوسّل می شدند. شاید مهم ترین و شایع ترین آتّهام در این زمان، الحاد و زندقه بود. تعبیر

۱- همان، ص ۳۷۲.

۲- همان، ص ۵۹۲.

الحاد، اباحی، زندقه، مرتد، باطنی، قرمطی و... واژه هایی بود که به راحتی مورد استفاده افراد برای دشمنان و رقیبان قرار می گرفتند. این تعبیرها در حقیقت، همه به یک مصداق خارجی اشاره داشتند و آن هم اسماعیلیان منطقه الموت و پیروان حسن صباح بود که با کشتن مخالفان خود به صورت ترور و گاه انتحاری، موجی از ترس و وحشت در بین حاکمان، امیران، وزیران و حتی علما و فقیهان ایجاد کرده بودند. اینان پیوندی محکم با فاطمیان مصر داشتند. از این رو، هم اسماعیلیان ایران و هم فاطمیان مصر، هدف این آتھام ها بودند. از گزارش های عبد الجلیل چنین فهمیده می شود که در متهم ساختن اسماعیلیان، همه گرایش های مذهبی آن روز متفق بودند و اینان را به بدترین شکل ممکن، مورد حمله قرار می دادند و هر آتھامی را بر آنان روا می شمردند. وی از قول نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد: «آن ملحدان در مصر می گفتند: العنوا الغار و ما حولها و بدعت ها به ظاهر کردند چون زنا و لواطه در بازارها نهاراً و چهاراً و خمرخانه ها را واقعی نهادند، و زنان و دختران خود را بی نکاح بدادند و قاضی بنشانند تا توسط خمر و زنا و لواطه همی کند و مانند این چنان که شرح بعضی از این مناکر در تاریخ الأيام و الأنام که ما جمع کرده ایم در باب خلافت مقتدر بداده ایم. این متغلبان مصر، خود را ابن رسول الله، و ولی الله، و القائم بأمر الله، و المهدی بالله، و العزیز بالله، و الظاهر لاعزاز دین الله، و الحاکم بحکم الله و الأمر بأمر الله و المستنصر بالله لقب دادند.» (۱)

ص: ۶۵

چنان که ملاحظه می کنید، این زشت ترین کردارهایی که نه متظاهر به دین، بلکه فاسدترین افراد عالم هم از انجام دادن آن به صورت آشکار ابا دارند، به افرادی نسبت می دهند که دست کم بزرگ ترین دانشگاه جهان اسلام را در طول تاریخ مسلمانان بنیان نهادند و در روزگار آنان بیشترین دانشمندان مسلمان در بسیاری از شاخه های دانش اسلامی، پا به عرصه گذاشتند. آیا به راستی می توان به فاطمیان مصر و مردم روزگار آنان چنین آتھامی را وارد کرد که بی نکاح، دختران و زنان خود را در اختیار دیگران می گذاشتند؟ و یا در بازارها نهاراً و چهاراً به زنا و لواطه مشغول بودند؟! شگفتی این جاست که عبد الجلیل قزوینی، نه تنها این آتھام ها را نفی نمی کند، بلکه ارتکاب چنین اعمالی را از سوی این افراد - که ملحد هستند - بعید نمی داند و می نویسد: اما جواب آنچه حواله کرده است به ملاحظه از شتم غار و غاریان، یعنی رسول خدای و بوبکر بوقحافه، و به ظاهر کردن منکرات و منہیات از خمر و زنا و لواطه و غیر آن، هیچ شبهتی نیست که آن معانی به مذهب ملحدان رواست و به مذهب مجبران به قضا و اراده خداست، و اگر این و مانند این نکردندی و نگفتندی چون ملحد بودندی؟! و بر پشت زمین از همه اصناف مبطلان از مشرک و کافر و بت پرست و آفتاب پرست و ستاره پرست و مجوسی و آتش پرست و مجبر و گبر و جهود و ترسا و از همه اعدای خدا و انبیا و اولیا، ملحدان، بدتر و شقی ترند و ملعون تر... . اما جواب این

کلمات که «خلفای ملاحده در مصر خمر فروختن و زنا و لواطه و غیر آن از منہیات شرعی به ظاهر کردند» آری کردند لعنت بر ملحدان باد و اقوالشان (۱) در نگاه عبد الجلیل قزوینی شیعی مذهب و نیز نویسنده کتابی که وی بر آن نقد نوشته و به تعبیر قزوینی سنی جبری گرای مشبّه است، خلفای فاطمی مصر و طرفداران آنان در ایران که بر گرد حسن صباح جمع شدند و در بین آنان افرادی چون بولفتوح گورخر دیده می شود که تا سن هشتادسالگی در شهر قزوین به امامت جماعت، افتاء، (۲) و پند و موعظه و هدایت مردم مشغول بود و در این سن به الموتیان می پیوندند، همگی ملحد هستند و همه انواع کارهای خلاف دین و بلکه انسانیت را روا می شمارند و آشکارا به انجام آن مبادرت می ورزند! راستی چه چیزی موجب شده است که خلفای فاطمی و طرفداران آنان در ایران چنین جایگاهی در نگرش عالمان شیعی و سنی، پیدا کنند؟ آیا می توان دلیلی جز طلب امنیت و یا محبوبیت در بین امیران و پادشاهانی که خود را به انگیزه های مختلف به خلیفه بغداد منتسب می دانستند، برای آن ارائه کرد؟ خلفایی که از سوی خلفای مصر به شدت مورد تهدید بودند و خوانده شدن خطبه در مکه و مدینه و نیز شهرهای سوریه به نام فاطمیان، زنگ خطر سقوط را در کنار گوش خلیفه بغداد به صدا در آورده بود و همه امید خلیفه به ترکانی بود که در

۱- همان، ص ۹۸-۹۹.

۲- همان، ص ۱۲۵.

ص: ۶۷

مناطق مختلف ایران با نام های گوناگون، اختیار امور را در دست داشتند. ایرانی که حکومت آل بویه را در تاریخ خود داشت و در الموت و اطراف آن، نام خلیفه فاطمی به حرمت برده می شد و داعیان اسماعیلی، با اشعار حماسی خود، عشق به خلیفه فاطمی را در دل مردم می کاشتند و خنجر به دستان نقاب زده آنان با نام فدایی، ترس و وحشت را در دل امیران، پادشاهان، وزیران و حتی علما و فقهای شیعه و سنی افکنده بودند. بدیهی است که موضعگیری در برابر چنین موجودات ترسناک و بی باک، به معیاری برای سنجش مقدار وفاداری به ترکان و بلکه همه امیران و پادشاهان در سرتاسر جهان اسلام آن روز تبدیل شوند. بنا بر این، این بازار آتھام، دلیلی برای رونق خود داشت. شاید شمار افرادی که به آتھام وابستگی به اسماعیلیان و به نام ملحد توسط امیران و پادشاهان و به فتوای فقیهان سنی و شیعه کشته شدند، به مراتب، از افرادی که توسط جلاّدان فدایی اسماعیلی به قتل رسیدند، بیشتر باشند. در بخش کشتارها و شکنجه های وحشیانه به نام دین، به گوشه ای از این قتل ها اشاره کردیم. آتھام ها منحصر به این مقوله نبودند؛ بلکه گاه سنیان، شیعیان را متهم می کردند که از بغض خلفای صدر اسلام، نام عُمَر و یا ابوبکر بر فرزندانشان نمی گذارند و در صورتی که نام های یاد شده را بر فرزندانشان بگذارند، آن را برای اهداف خاصی نام گذاری می کنند و قصدشان نارواست. مرحوم قزوینی در این مورد، گزارشی خواندنی دارد. وی می نویسد: اما جواب این کلمت که «ما فرزندان خود را حسن و حسین

ص: ۶۸

نام نهیم، و شیعت، بوبکر و عمر و عثمان نهند» دروغ محض است و بُهتان بی اصل که بسیاری از شیعت، فرزندان را بوبکر و عمر و عثمان نام نهنده اند در بلاد عراق و خوراسان و بلکه از معروفان شیعت از راویان بودند که نامشان یزید و معاویه بوده است. (۱) وی بعد از توضیح مناسبی که در باره علل روانی گرایش افراد به نام گذاری فرزندان خود، در باره چرایی پرهیز از نام گذاری بعضی از شیعیان پاره ای از شهرهای شیعه نشین فرزندان خود را به نام خلفا می نویسد: و اما آنچه در ری و قم و قاشان و دگر مواضع نام بوبکر و عمر و عثمان بر فرزندان کمتر نهند، شبهتی نیست، و آن را سبب نزولی هست و آن عجب است که مصنف انتقالی را معلوم نیست با این همه دعوی، و گر معلوم است مگر به عداوت امیر المؤمنین باز می پوشد. و آن چنان بود که آن مفتی محتشم که خواجه را بود در عهد سلطان ملک شاه و برکیارق - رحمه الله علیهما - ... آن پیر دانشمند سنی متعصب چنین فتوا کرد با ترکان به تلبیس بر ایشان که این رافضیان از غایت بغض صحابه می شوند و نام پسران را بوبکر و عمر و عثمان بر می نهند و فرزندان را به نیت ایشان کافر و ملحد و حرام زاده می خوانند و نامشان می برند و اشارت به فرزندان خود می کنند و غرضشان صحابه

بزرگوارند، این تشنیع بر شیعت می زد به طمع ناموس و بازارچه و دانگانه تا جماعتی از شیعت که فرزندان را به تبرک صحابه و اقتدا به امیر المؤمنین علی، بوبکر و عمر و عثمان نهاده بودند، رشوت برند و چون حال بدین انجامید، شیعت این حال رفع کردند بر خواجه علی عالم، و فقیه بلمعالی امامتی، شمس الاسلام حسکا، بوطالب بابویه، سید رئیس سید محمد کیسکی، سید امام ماندگیم رضی و ایشان گفتند: چون در این اختیار بر شما تشنیع می زنند، ترک این تبرک کنی و این اسامی که سنت است بر فرزندان منهدید تا کس را بر شما سخن نباشد تا به برکت گفت و فتوای پیر دانشمند سنی این طریقت زایل شد و منقطع گشت و وزر و بال آن به گردن خواجه مفتی. و مصنف انتقالی، چون این احوال داند باید که بر شیعت به ترک اختیار این اسامی تشنیع نزند و تهمت ننهد تا مأخوذ و مأثوم نباشد. (۱) این گزارش گرچه مربوط به نام گذاری فرزندان است، با این حال گویای نکته های بسیار مهم از حوادث تاریخی و چگونگی بهره گیری ناروا از باورهای مردم برای دستیابی به ثروت توسط شماری از عالمانی دینی در گذشته است. شیعیان تا پیش از این زمان، از نام خلفا و صحابه برای نام گذاری فرزندانشان بهره می گرفتند و وجود نام خلفا در بین فرزندان ائمه و یاران آنان، گواه محکمی بر وجود این شیوه نام گذاری است و این امر، خود کمک خوبی برای ایجاد وحدت بین

د. همزیستی دینی بین پاره ای از علمای مذاهب

مسلمانان بود؛ اما سودجویی مادی یک عالم دینی از باورهای توده‌ها، موجب می‌گردد که عالمان شیعه وقت، از این شیوه حسنه، دست بشویند و در نتیجه، زمینه دیگری برای ایجاد اختلاف در بین مسلمانان تدارک دیده شود. در جوامعی که باورهای دینی به عنوان ابزار قرب و بعد به دستگاه حکومت می‌گردد، بازار اتهام و انتساب‌های ناروا داغ می‌شود. هر کسی که در پی مقام و منصبی است و یا می‌خواهد باور و اندیشه‌ای را که به آن تعلق خاطر دارد، در نزد حاکمان، مقبول و محبوب سازد، ساده‌ترین شیوه را در متهم کردن محسود خود به زندقه و الحاد و تمایل به زندیقان می‌دیند و در قرن پنجم و ششم که مصداقی چون اسماعیلیان در دسترس افراد بود، این کار، بسیار ساده تر انجام می‌یافت. افرادی که در آن روزگار، متهم به اتهامی شده‌اند و مجازاتی دیده‌اند و یا از بارگاه طرد شده‌اند، بسیار هستند که نام شمار قابل توجهی از آنان را در گزارش‌های مرحوم قزوینی می‌توان دید.

د. همزیستی دینی بین پاره ای از علمای مذاهب با این که در این دوره، تعصب و خشک‌اندیشی، رواج کامل داشت و شمار قابل توجهی از علمای مذاهب، برای تحت فشار قرار دادن پیروان مذاهب دیگر و یا تسلیم کردن افراد پرنفوذ جامعه، اعم از امیران، وزیران و سران قبایل، توده‌های عوام را تحریک می‌کردند و غوغاسالاری به راه می‌انداختند، با این حال، گاه دیده می‌شود که پیروان مذهبی به پای سخن و یا درس عالمی از مذهب دیگر می‌نشینند و به

سخنان آنها گوش فرا می دهد. در بین عالمان این دوره، گاه دیده می شود که فردی اساتیدی متعدّد از بین عالمان دیگر مذاهب دارد. نویسنده بعض فضائح الروافض، به عنوان یک فضیحت گزارش می دهد که شیعیان شهر ری، در مجالس سخنرانی سخنرانانی از مذاهب دیگر که به فضایل علی بن ابی طالب اشاره می کنند، شرکت می نمایند و بعد از آن در باره مباحث مطروحه، به گفتگو می نشینند. قزوینی مشارکت آنان را در این گونه مجالس نفی نمی کند؛ بلکه چنین امری را تحسین می کند و یادآور می شود که معتقدان به دیگر مذاهب نیز در مجالس سخنرانان شیعه مشارکت می کنند و به عنوان نمونه، از مجالس سخنرانی روزانه خودش یاد می کند که شمار زیادی از معتقدان مذاهب دیگر، مشارکت می کنند. (۱) این گزارش، در حقیقت چیزی جز زندگی مسالمت آمیز اعتقادی در عین وجود اختلاف مذهبی نیست. این همزیستی در مواردی، موجب می شد که پیروان مذهبی، نوشته هایی در دفاع از شخصیت های مورد احترام مذاهب دیگر بنویسند. نمونه بارز این امر را در نوشته شخصیت مورد بحث خود می بینیم. وی به تصریح خود، بنا به دستور فخر الدین بن شمس الدین حسینی - که از بزرگان شیعه در آن زمان بود -، کتابی در باره تنزیه عایشه می نویسد (۲) و قاضی القضاة سعید عماد الدین استرآبادی، از علمای حنفی مذهب، بر آن تقریظ می نویسد. در کتاب نقض به روشنی،

۱- همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲- همان، ص ۱۱۵.

بین دیدگاهی که نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض به شیعه نسبت می دهد و بین دیدگاه راستین شیعه، فرق می گزارد و اولی را دیدگاه غلات، حشویه و دیگر فرق منحرف و دومی را دیدگاه شیعه معرفی می کند که در دیدگاه دوم با حرمت قابل توجهی از خلفا و بویژه از شیخین یاد شده است. به عنوان نمونه می نویسد: حدیث بوبکر و عمر در مواضع برفت که حوالات چنین بر شیعه اصولیه بی اصل و بی مغز است و ایشان را صحابه و یاران رسول دانند و مذهب همین است که پایه و منزلت علی ندارند، و هر حوالت که بیش از این است، دروغ است، و سرمایه مجبّری را بنشاید. (۱) شاید یکی از علل این همزیستی، شعور و احساس مسئولیتی بود که بعضی از عالمان دینی مذاهب در باره حفظ جان و مال مردم داشتند و گاه از راه تقیه، دست به اقداماتی می زدند که چندان خوشایند آداب و سنن متداول بینشان نبود. به تعبیر دیگر، این همزیستی و تعامل، در حقیقت برای حفظ موازنه بود و نه از سر اعتقاد به این که همزیستی مسالمت آمیز، دستور دینی است و یا آن که به پیشرفت امور کمک می کند و راه را برای رفع کدورت ها باز می کند و مذاهب گوناگون را به پیروان مذاهب دیگر، بهتر نشان می دهد و موجب بالارفتن سطح آگاهی افراد می گردد، گرچه این نتیجه در هر صورت، در زندگی مسالمت آمیز مذهبی حاصل می شود.

ص: ۷۳

دلیل این احتمال، آن است که هم زمان با همزیستی مسالمت آمیز در برهه هایی، درگیری های شدید مذهبی هم در برهه های دیگری وجود داشت و در حقیقت هر دو رویه زیست مسالمت آمیز و زیست درگیرانه وجود داشت. وجود عالمان دورانیدیش و خردمند در بین شیعیان و سنیان و قدرتی که اینان با نزدیکی به مراکز قدرت به دست می آوردند، موجب می شد که موانعی در برابر غوغاسالارانی از هر دو جریان - که با بهره گیری از احساسات تند عامیانه، همواره در صدد ایجاد فتنه بودند -، ایجاد کنند. مرحوم قزوینی، داستان تأمل برانگیزی از یکی از بزرگان شیعه در مورد تقدیم فردی سنی مذهب بر شیعه مذهب نقل می کند: من نیز شنیدم از رئیس شیعت و پیر سادات سید سعید فخرالدین شمس الاسلام الحسن - رحمه الله علیه - گفت: روزی در پیش مجد الملک بودم، در خدمت پدرم حاضر بودم، سید علی علوی - رحمه الله علیه -، دو بازرگان غریب در آمدند یکی از حلب و دیگری از ماوراء النهر؛ ماوراء النهری، عمر نام و حنیفی بود، و حلبی، علی نام و شیعی بود، هر دو برسلطان مبلغی قرض داشتند. مجد الملک بفرمود تا ماوراء النهری را که عمر نام بود از خزانه زر نقد بدادند و علی حلبی را حوالت ساختند باشهر. مردکی فزاش حاضر بود گفت: خداوندا! عجب نیست عمر را نقد می دهد و علی را نسیه؟! گفت: می دانم؛ اما تا جهانیان بدانند که در پادشاهی و معامله تعصب روا نباشد. و طرفه نباشد که من

ص: ۷۴

ه. درگیری های مذهبی و قومی

علی را حرمت دارم و دوست دارم. و این معنی از وی پسندیده داشتند.^(۱) این گونه برخوردها گویای تیزهوشی سیاسی رهبران دینی در آن روزگار ناآرامی بود که به سادگی می شد احساسات مذهبی مردم را برانگیخت. اعتراض مرد فزاش به رفتار مجد الملک، به خوبی گویای نوع تفکر جامعه آن روز بود و مجد الملک، این موضوع را به خوبی درک کرده بود و می دانست که در چنین محیطی که ارج گذاری ها بر اساس گرایش های مذهبی است و نماد آن نام هایی است که افراد بر خود می نهند، مدیریت، نیازمند ظرافت هایی است که از هرکسی بر نمی آید.

ه. درگیری های مذهبی و قومی از آن جایی که در برهه هایی از این دوره، گرایش های عرفانی و فلسفی به شدت سرکوب شده بود و فیلسوفان را با ملحدان و باطنیان، یکی می دانستند و همه قدرت در دست فقیهان و متکلمان قرار داشت، درگیری های مذهبی به گستردگی در سراسر جهان اسلام رواج داشت. بعضی از فقیهان گرایش ها، گرایش های دیگر را به الحاد و کفر و خروج از راه و رسم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متهم می کردند. جنگ و درگیری های مذهبی ای که گاه به کشتارهای وسیعی می انجامید، در این روزگار به وفور وجود داشت. عبد الجلیل قزوینی، از این اتهام زنی ها و درگیری های فراوان بین طرفداران مذاهب، گزارش های بسیاری در کتاب خود آورده است.

ص: ۷۵

گاه این درگیری ها به بدگویی و فحاشی و بدزبانی از هر دو سوی منجر می شد. عبد الجلیل قزوینی در این کتاب، ضمن نقل بدگویی های نویسنده بعض فضائح الروافض، بر مردم شهرهایی که اکثر ساکنان آنها شیعه بودند، خود گاه عنان قلم را از دست می دهد و به بدگویی مردم شهرهایی قلم می گشاید که بیشتر آنها سنی نشین بودند. نقل این دو دیدگاه نیز - که نتیجه هر دو یکی است و در واقع، بازگوکننده فرجام درگیری های مذهبی است - گویای این نکته است که وقتی اختلاف های علمی به سطح توده ها کشید و تبدیل به فرهنگ شد، افراد عالم و دانشمند را نیز از اوج عفت قلم، به حضيض زشت نگاری های چاله میدانی می کشد و این همه، هشداری برای پیروان ادیان و مذاهب است که به هوش باشند و اختلافات مذهبی را به ناخن خرد، باز کنند و نه به تیغ تهمت و غوغاسالاری. عبد الجلیل قزوینی، در پاسخ به این قول نویسنده بعض فضائح الروافض در باره شیعه که: «... عجب است که خران ورامین و کفشگران در غابش (؟) و عوانان قم و کلارگران آوه، وجولاهکان قاسانف و کیاکان ساری و ارم، و خربندگان سبزوار در قفا، محمّد و علی دارند و به بهشت برند که اینان شیعت آل محمدند و صحابه و بزرگان و امامان را به دوزخ برند»،^(۱) می نویسد: طرفه آن است که گمان می برد که لران خوزستان، و گاوان طوس، و خران اردبیل، و گرگران قزوین، و مشبه همدان،

و

۱- همان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

ص: ۷۶

خبرندگان ساوه، و دباغان نهاوند، و بیاعان اصفهان، و خارجیان کره، و کلان آمل، و خران اهواز، و رندان درکنده، و قدان پالانگران، همه به بهشت روند برای آن که کفر و فساد و عصیان به مشیت و اراده خدای تعالی گویند، و علی را قتل گویند. (۱)

نویسنده این عبارت ها از هر دو سو، عالمان دینی هستند. افرادی که می دانند بدگویی هرگز از سوی دین توصیه نشده و به شدت از آن نهی شده است. این سخنان، از قلم افرادی است که خود روایات بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله، صحابه و امامان علیهم السلام در باره عفت زبان و ادب گفتمان خواننده و شنیده و نقل کرده اند. هر دو واعظ بودند و مردم را به اخلاق و ادب فرا می خواندند؛ امّا چه باید کرد وقتی که فرهنگ توده های عوام مذاهب خود را بر جامعه غالب می کند، عالم و غیر عالم در این سرایشی اخلاقی فرو می غلطند و چنین عنان قلم را در اختیار بی نزاکتی می گذارند. در صورتی که فردی چون عبد الجلیل با آن عظمتش گاه چنین به تندنویسی فرو می غلطد، از کسانی چون نویسنده بعض فضائح الروافض - که انگیزه اش از نگارش کتاب، تحریک احساسات توده هاست - چه انتظاری باید داشت؟! عبد الجلیل، خود به خوبی بر زشتی خروج قلم از دایره نزاکت آگاه هست، از این رو در جایی می نویسد: و اگر زلتی در قلم ما آید در این جواب، وزر و بال آن هم

ص: ۷۷

و. رواج زندقه و دین گریزی

به گردن آن کس که ابتدا کرده است، رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا. (۱) این که گناه بدگویی را به گردن طرفی انداخته شود که آغازگر بدگویی است، چاره کار نیست و چیزی از زشتی آن نمی کاهد؛ اما چه باید کرد؟ وقتی عصبیت بر همه چیز غلبه می کند، زمام اختیار از دست بیرون می شود!

و. رواج زندقه و دین گریزی به موازات فشارهای سیاسی - که بر بعضی گرایش های ایرانی وجود داشت -، زمینه روی گردانی از دین و گرایش به بی دینی افزون تر می شد و تبلیغات ضدّ دینی، روز به روز افزایش می یافت. بدیهی است افرادی که در پی اتهام های بی جا از دم شمشیر می گذشتند، زمینه مناسب را برای داعیه داران بی دینی و به تعبیر دقیق تر، دینی که عرب های فاتح با خود آورده بودند، آماده تر می کرد. این گرایش، از زمانی زمینه پیدا کرد که شماری از افراد غیر عرب، با دیدن رفتار و کردار عرب های فاتح، به این نتیجه رسیدند که: دینی به نام اسلام وجود نداشت و در واقع، اسلام ابزاری برای سلطه عرب ها بر جوامع دیگر بود. این گرایش، تندترین بازتابی بود که رفتار غیر قابل توجیه کارگزاران اُموی و عباسی در ایران و بعضی کشورهای دیگر به وجود آوردند و در نتیجه، کسانی را به فکر بازگشت به گذشته خود تشویق کردند.

ص: ۷۸

بسیاری از تلاش‌هایی که سرداران ایرانی برای خروج از سیطره حاکمان عرب انجام دادند، در آغاز از این آب‌شخور تغذیه می‌شد، گرچه در بین راه مجبور می‌شدند در اهداف خود تعدیلی ایجاد کنند و اگر چنین نمی‌کردند، از سوی قدرت‌های وقت، متهم به زندقه می‌شدند. بازتاب دیگر رفتار افراد یاد شده، آن بود که تفسیری که حاکمان وقت از دین داشتند و بر اساس آن رفتار می‌کردند، تفسیری اشتباه بود و باید از آن روی برتافت و به تفسیری که جریان علوی از دین داشتند، رو آورد. این بازتاب، نمود خود را در شکل قیام‌های علوی نشان می‌داد که در وقت‌های مناسب در سرتاسر ایران، قیام‌هایی به راه می‌انداخت و حرکت‌هایی ایجاد می‌کرد. فلسفه قیام افرادی چون ابومسلم خراسانی که موجب به قدرت رسیدن عباسیان گشت و یا تلاشی که آل بویه انجام دادند و یا حکومت‌های محلی زیدی که در پاره‌ای از مناطق به وجود آوردند، بازتاب همین اندیشه بود. گاه نیز که همه راه‌ها را فراروی خود بسته می‌دیدند، دست به ترور می‌بردند و موانع فیزیکی را از سر راه خود برمی‌داشتند. در ادبیات رسمی آن روز، هر دوی این بازتاب‌ها عنوان الحاد داشت. در مواردی به طور رسمی، الحاد و کنار گذاشتن اسلام از زندگی روزمره مردم اعلان می‌شد. اگر در نوشته‌های افرادی چون قزوینی، الموتیان به الحاد متهم می‌گردند، با آن که بنیان‌گذار آن هرگز ابراز الحاد نکرد، به آن خاطر بود که بعضی از جانشینان افراطی وی از قبیل کیامحمد و فرزندش که مرام اباحی‌گری را برای مدتی در بین الموتیان

به راه انداختند، و راه را برای اُتْهام علیه الموتیان هموارتر کردند؛ امّا زندقه به طور کلی، اُتْهامی سیاسی بود که حاکمان علیه مخالفان خود به کار می‌گرفتند و این تعبیر نخست در زمان اُمویان پا به ادبیات دینی گذاشت. در باره زنداقه، بحث‌های مفصّلی در منابع انجام گرفته است. در کتاب‌های احتجاجی، معمولاً یکی از اطراف بحث، فردی بود که به زندیق اشتها داشت. از این رو، در کتب روایی مسلمانان نیز این تعبیر به وفور به کار رفته است و می‌توان در مناظرات امام رضا علیه السلام نامی از این افراد را دید. این واژه با آن که ظاهراً واژه‌ای است که در مباحث کلامی کاربرد دارد و معمولاً در احادیث هم در همین حوزه به کار رفته، با این حال، عمده کاربرد آن در جنگ‌های مذهبی‌ای بود که پشتوانه قدرت داشتند و معمولاً هر گروهی، گروه دیگر را با اُتْهام زندیق یا ملحد و امثال آن، مورد تهاجم قرار می‌داد و زمینه نابودی آنان را به وجود می‌آورد. گستره کاربرد این واژه را به هیچ عنوان نمی‌توان محدود کرد؛ زیرا هر گروهی، گروه دیگر را به الحاد و زندقه متّهم می‌کرد. آقای تابان در این باره می‌نویسد: می‌توان گفت مفهوم و مدلول زندیق، هیچ‌گاه به یک صورت باقی نمانده؛ بلکه در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، تغییر می‌کرده است. نه تنها مانویان و مزدکیان و فیلسوفان و منطقیان زندیق خوانده شدند، بلکه روافض و اهل اعتزال نیز از این نسبت بی‌بهره نمانده و گاه‌گاه چنین عنوانی یافته‌اند. خوارزمی در مفاتیح العلوم، زنداقه و مانویه و مزدکیه را مترادف یکدیگر خوانده است.

ابوالمعالی در

ز. رونق ادبیات

بیان الأدیان و عبد الجلیل قزوینی در نقض و نشوان الحمیری در الحور العین و یافعی در مرآه الجنان و عبره الیقظان، قرمطیان را زندیق می‌نامد و بیهقی، معتزلی و زندیقی و دهری را در یک ردیف ذکر می‌کند. مفهوم زندیق در نظر افراد مختلف، فرق می‌کرد و چه بسا افرادی، دیگران را ملحد و زندیق خوانده‌اند و حال آن‌که دیگران آنان را متهم به الحاد و زندقه کرده‌اند. (۱) با این حساب می‌توان گفت که گسترش زندقه و الحاد در زمان مرحوم قزوینی، دقیقاً به مفهوم زندقه در ادبیات سیاسی همان روز است و زمانی که قزوینی و نیز نویسندگان بعضی فضائح الروافض از شیوع زندقه و الحاد بحث می‌کنند، به معنای گسترش نفوذ پیروان فاطمی، الموتیان و یا قرمطیان در آن عصر است؛ زیرا این گروه‌ها عمده مخالفان دستگاه خلافت عباسیان و سلجوقیان بودند.

ز. رونق ادبیات دوره سلجوقیان و بویژه عصر ملک شاه و سلطان سنجر را که اوج شکوه و قدرت سلجوقیان می‌دانند، عصر طلایی شعر و ادب فارسی است. (۲) سبک این دوره، سبکی بین خراسانی و عراقی بود. در این دوره، شاعران بسیاری پا به عرصه گذاشتند که می‌توان به اسدی طوسی (زنده به سال ۴۴۷ق)، اسعد گرگانی (م ح ۴۶۶ق)، مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ق)،

۱- «زنداقه در سده‌های نخستین اسلامی»، تورج تابان، ایران نامه، ش ۱۹، بهار ۱۳۶۶ش.

۲- شعر العجم، ص ۱۶۰.

ص: ۸۱

امیر معزی (م ح ۵۲۰ ق)، قطران تبریزی (م ح ۴۶۵ ق)، ابوالمعالی رازی (م ۵۴۱ ق)، ابوبکر زین الدین بن اسماعیل ازرقی (م ح ۴۶۵ ق)، ابوالقاسم علی بن ابوالحسن باخرزی (م ۴۶۸ ق)، عبد الملک برهانی (م ح ۴۶۵ ق)، جمال الدین اصفهانی (م ۵۸۸ ق)، سنایی (م ۵۴۵ ق) اشاره کرد. یکی از نویسندگان معاصر، ترسیم گویایی از اوضاع علم و دانش و ادبیات در دوره سلجوقی ارائه می دهد و می نویسد: تعداد قابل ملاحظه ای از ائمه و علمای بزرگ اسلام در همین دوره و در همین قلمرو سلجوقیان شهرت پیدا کردند. از جمله، فقیه ابو اسحاق شیرازی (م ۴۷۶ ق)، ابوحامد غزالی (م ۵۰۵ ق)، محمد بن عبد الکریم شهرستانی (م ۵۴۸ ق)، ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری (م ۵۳۸ ق)، حکیم عمر خیام (م ۵۱۷ ق)، حسن بن علی قطان مروزی (م ۵۴۸ ق) سید اسماعیل جرجانی (م ۵۳۱ ق)، شیخ اشراق یحیی بن حبش سهروردی (م ۵۸۸ ق) امام فخر رازی (م ۶۰۶ ق) و در بین علمای شیعه، شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی (م ۴۶۰ ق) و شیخ ابو علی طبرسی (م ۵۴۸ ق) را می توان در بین نام آوران علمای این عصر یاد کرد. بازار شعر و ادب فارسی و عربی هم در این دوره، رونق بسیار یافت و دربار ملکشاه و سنجر و همچنین دستگاه اتسز خوارزمشاه و اتابک قزل ارسلان و برادرش محمد، مورد توجه و محل پرورش شاعران و نویسندگان بزرگ واقع گشت. در بین شاعران عصر، امیر معزی، اوحد الدین انوری، سنایی غزنوی، نظامی گنجوی، خاقانی شیروانی،

جمال‌الدین اصفهانی، ظهیر‌الدین فاریابی، و کمال اسماعیل اصفهانی، استادان بزرگ شعر کلاسیک فارسی محسوب‌اند و بعضی از آنها در شیوه و فن خود در تمام تاریخ شعر فارسی، سرآمدان بی‌مانند تلقی می‌شدند. همچنین کسانی چون خواجه عبد‌الله انصاری، خواجه ابوالفضل بیهقی، خواجه نظام‌الملک طوسی، کیکاوس بن اسکندر زیاری، امام ابو‌حامد غزالی، ابو‌المعالی نصر‌الله منشی، و محمد عوفی در شیوه نثرنویسی، از استادان بی‌نظیر به‌شمار می‌آمدند. (۱) بسیاری از متون ادبی ما میراث همین دوره است. شاید یکی از علل مهم آن، فقدان قدرت فائق و طولانی‌مدت برای سلسله‌ای از سلسله‌ها بود که نمی‌توانستند بر همه چیز کنترل داشته باشند و علت دیگر آن، وجود سلسله‌های گوناگون بود که برای نشان دادن دانش دوستی خود و ایجاد مقبولیت بیشتر در پی جذب شاعران و نویسندگان و عالمان به دربار خود افتادند و شاید علت سوم آن، ورود ادبیات و بویژه شعر به قلمرو تبلیغات مذهبی بود که انگیزه‌ای دوچندان برای رونق پیدا کردن و روز به روز پیشرفت کرد. نیز می‌توان به ورود پرقدردت ایرانی‌گرایی مخالف با حاکمیت عرب به صحنه سیاسی ایران اشاره کرد که در لباس‌های گوناگون و قیام‌های مختلف پا به عرصه گذاشت و همه توان و استعداد جامعه را برای این منظور به کار گرفت و از جمله این ابزار،

۱- روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، ص ۴۹۲.

۳. اوضاع اقتصادی و اجتماعی ری در عصر عبد الجلیل

الف. حدود و ثغور ری در آن روزگار

ادبیات بود که بسیار پُر قدرت علیه حاکمیت عرب به کار گرفته شد و در شکل زنده کردن قهرمانی های ایران قبل از اسلام، نمود پیدا کرد. همه این عوامل، موجب شکوفایی ادبیات در این روزگار گردید.

۳. اوضاع اقتصادی و اجتماعی ری در عصر عبد الجلیل الف. حدود و ثغور ری در آن روزگار شهر ری بر خلاف امروز که تابعی از شهر تهران تلقی می شود، در دوران گذشته، یکی از شهرهای مهمی بود که بسیاری از شهرها و قصبات امروزی تهران، از توابع آن به شمار می آمدند. این شهر به مقداری پراهمیت بود که فرزند سعد بن وقاص، به خاطر به دست آوردن حاکمیت آن، به جنایت بارترین کار در تاریخ مسلمانان دست یازید. این که عمر بن سعد نمی تواند در برابر پیشنهاد وسوسه انگیز امارت ری بگذرد و به خاطر آن حاضر می شود فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را - با آگاهی تام از نادرستی و ناحقی این کار - بهشهادت برساند، گویای آن است که ری در صدر اسلام به قدری از اهمیت برخوردار بود که نیازمند تحقیق و مطالعه و شناخت است. خوش بختانه در باره تاریخ ری، کارهای قابل توجهی انجام گرفته است و حدود و ثغور آن در ادوار مختلف و اهمیت آن در تاریخ مسلمانان، مشخص شده است. در دهه های اخیر، کار ارزشمند و بزرگ استاد کریمان در باره ری، بسیاری از نکته های تاریک تاریخ ری را روشن کرده است. با آن که مرحوم قزوینی، کتاب خویش را در باره ری ننوشته است و جان مایه کتاب، مباحث کلامی و بویژه مباحث مورد اختلاف بین شیعیان و اهل

ب. سطح برخورداری مالی شیعیان

سنت است، با این حال، می توان در لابه لای این کتاب، اشاره های فراوانی به مناطق مختلف شهر ری و جغرافیای انسانی و مذهبی را مشاهده کرد و از این نظر، از جمله کتاب های قابل استفاده است.

ب. سطح برخورداری مالی شیعیان با این که کتاب نقض، ردیه ای بر کتابی است که به انگیزه تخریب چهره شیعه نوشته شده، با این حال، نویسنده آن در موارد مختلف به بهانه هایی، اطلاعاتی در اختیار می گذارد که برای روشن شدن وضع مردمان ساکن ری، کمک شایانی می کند. از جمله این که هر دو یعنی نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض و نیز عبد الجلیل قزوینی گزارش می دهند که وضع شیعیان در زمان آنان بسیار خوب بود و از امکانات بسیاری برخوردار بودند. نویسنده بعض فضائح الروافض، این وضع را زاییده فتوحات عمر می داند و بر شیعیان منت می نهد و می نویسد «و اکنون که روافض، با مال و ملک اند و علویان، با اموال و املاک، از برکات فتوح عمری است»^(۱) عبد الجلیل هم برخورداری شیعیان را انکار نمی کند و آن را لطف و نعمت الهی می داند و می نویسد: آری گیر که هست، اما کور نیست، باید که ببیند این نعمت در این دیار و بلاد مشترک از میان مسلمانان و مشرکان، و جهودان و مؤمنان، و موخیدان و ملحدان و علویان و رشنیقان و ترکان و تاجیکان، پس خواجه نوسنی نمی دانم که تاختن چرا بارسرای علویان آورده است خاص...

ص: ۸۵

علویان اگر مالی و ملکی دارند به کسب دست و رنج به دست آورده اند و موروث و مکتسب ایشان است که اگر از برکات عُمَر بودی، همه علویان را بودی نه بهری را دون بهری، تا علوی هست که سیر اشکم نان نمی یاود و هست که طوق زر در گردن اسب دارد. پس مَنّت خدای را باشد که: «نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» خود آن را شکرش می کند که آهریده است و داده و «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» این مَنّت نه بوبکر راست و نه عمر را و نه عثمان را و نه علی را، مَنّت خدای راست که بیافریده است و بداده. (۱) این دو گزارش، در یک نکته اتّفاق نظر دارند که شیعیان از جمله افراد برخوردار جامعه آن روز بودند و طبقه مرفّه را تشکیل می دادند. گرچه در سخن قزوینی تصریح شده که همه شیعیان از امکانات مالی برخوردار نبودند، با این حال، گزارش های متعددی که وی از تلاش بزرگان شیعه برای انجام دادن کارهای خیر می دهد و شمار تأسیسات و مراکز علمی و فرهنگی و عام المنفعه ای که توسط شیعیان ساخته شده و پاره ای از آنها هنوز هم باقی است، گویای برخوردارِ شیعیان از امکانات مالی بالاست. قزوینی در این کتاب در موارد بسیاری، از تلاش شیعیان برای ایجاد مراکز عام المنفعه یاد می کند و نیز اموالی که بزرگان شیعه برای

ج. طبقات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ری

رونق این اماکنُ خرج می کردند و این امر به تنهایی گویای برخورداری شیعه از امکانات قابل توجه است. وی حتی در جایی بر روحانیان اهل سنت خرده می گیرد که برای دریافت کمک مالی به خانه بزرگان شیعه می روند و با خواری، چشم طمع به یاری آنان دارند که این نکته نیز گویای برخورداری بخشی از بزرگان شیعه آن روز از امکانات بالاست.

ج. طبقات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ری شهر ری در زمان عبد الجلیل قزوینی، از شهرهای بسیار مهم بود و از نظر فرهنگی و مذهبی و اجتماعی، جایگاه قابل توجهی داشت. پادشاهان و امیران به این شهر، اهمیت خاصی می دادند و شخصیت های ساکن ری، در ساختار قدرت، نقش جدی ای داشتند. در این شهر، پیروان مذاهب مختلف سکونت داشتند و شهر بر اساس پیروان مذاهب به مناطق گوناگون تقسیم می شد. مردم به صورت جدی به مباحث فرهنگی و مذهبی، علاقه نشان می دادند و همین امر، موجب شده بود که در برابر تحریکات مذهبی غوغاسالاران، تحت تأثیر قرار بگیرند. مرحوم قزوینی در این کتاب در موارد گوناگون از طبقات مختلف مردم، سخن گفته است. گاه نام مناطقی از شهر را با اشاره به مذهب ساکنان آن جا آورده است و زمانی به بهانه تبیین رونق دینی و علمی شهر از موقعیت علمی و فرهنگی جامعه سخن گفته است. قزوینی یادآوری می کند که در مساجد و مدارس، مجالس سخنرانی، برگزاری نماز، ختم قرآن، جلسات مناظره و بحث علمی رونق داشت و مردم با علاقه در این مجالس گرد می آمدند. این نکته، بیانگر اهمیت دانش های

ص: ۸۷

دینی مرسوم آن روز در نگاه جامعه است. رونق مجالس به مفهوم اهمیت‌دار بودن مباحث کلامی برای توده‌های مردم است. از آن گذشته، رونق منقبت‌خوانی و فضیلت‌خوانی که هر دو بر محور مسائل کلامی کهن برآمده از جریان چگونگی انتخاب خلیفه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در حقیقت، نوعی عمومی شدن و بازاری گشتن مباحث مهم کلامی و گویای نوع فرهنگ و بلکه دغدغه جامعه آن روز بود. در این روزگار، دل مشغولی مذهبی مردم همین مباحث کلامی اختلافی شیعه و سنی بود و در حقیقت، به نوعی فرهنگ جاری جامعه را نشان می‌داد. قزوینی، کمتر به طور مستقیم از چگونگی زندگی مردم گزارش می‌دهد؛ امّا از لایه‌های لای بعضی از گزارش‌های وی می‌توان به وجود دو طبقه مهم برخوردار از امکانات مالی و نابرخوردار از این امکانات پی برد. گستردگی امور خیرانه از سوی شماری از امیران و رؤسایان و روحانیان برجسته، گویای برخورداري این قبیل افراد از امکانات جامعه است و از سوی دیگر، وجود افراد نیازمند در جامعه آن روز، بیانگر فقر موجود در جامعه است.

ص: ۸۸

..

کتاب «نقض»

۱. فرهنگ نقض نویسی

کتاب «نقض» ۱. فرهنگ نقض نویسی نقض نویسی، پیشینه ای کهن دارد. در جهان اسلام با پیدایش گرایش های کلامی مسبوق به اختلافات سیاسی که در دو جریان علوی و اُموی نمود پیدا کرده بود، ردّیه نویسی، پا به عرصه وجود گذاشت. اختلافی که با کشته شدن خلیفه سوم و انتخاب علی علیه السلام به خلافت مسلمانان، با دو عنوان علویان و عثمانیان به وجود آمد، موجب شد شماری از مسلمانان که از زیاده خواهی های اُموی خسته شده بودند و به خاندان پیامبر اسلام روی آورده بودند، به تنقیص جریان اُموی - که نمود آن را در آن روز در عثمان، خلیفه دوم مسلمانان می دیدند - پردازند. در برابر این جریان، اُمویان - که قدرت خود را در حال فروپاشی می دیدند - بر آن شدند که خود را در پناه نام عثمان بن عفّان به عنوان مدافع اسلام مرسوم قرار دهند. از این به بعد، دو گرایش علوی و عثمانی به وجود آمد. این دو جریان، آثار بسیاری در ردّ یکدیگر می نوشتند و هر کدام، جریان دیگر را باطل و خود را بر حق می شمردند. این جریان تا مدّت ها بر همین منوال بود و حتّی با به وجود آمدن

ص: ۹۰

مکاتب فقهی نیز جامعه به دو گروه علوی و عثمانی تقسیم شده بودند و در بسیاری از درگیری‌هایی که علویان، علیه حکومت وقت وارد مبارزه می‌شدند، شماری از سران، و پیروان گرایش‌های مذهبی اهل سنت هم با آنان مشارکت می‌کردند. بعد از روی کار آمدن عباسیان - که در پناه گرایش مردم به علویان توانستند به قدرت برسند -، اختلاف پیشین - که بر محور علوی و عثمانی می‌چرخید -، تغییر جهت داد و رنگ دینی و مذهبی گرفت و در دو حوزه گرایش‌های کلامی، با دو شاخه اصلی اشعری و معتزلی، و حوزه فقهی با پنج گرایش شیعی، حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی و زیرمجموعه هر کدام از اینها، جاخوش کرد. از این تاریخ، ردنویسی‌های دینی از مقوله سیاسی عثمانی و علوی رخت بر بست و در حوزه کلامی و فقهی، بساط خود را پهن کرد. جریان علوی به طور عمده در فقه شیعی و جریان عثمانی در آن چهار شاخه دیگر نمود یافتند. این تغییر جهت، زیان‌های بسیاری بر باور مسلمانان وارد ساخت و پدیده گمراه‌کننده‌ای شکل گرفت و عملاً اختلاف پیشین - که بن‌مایه آن، درگیری حق و باطل و عدالت و بی‌عدالتی بود -، به جنگ‌های بیهوده فقهی - کلامی تبدیل شد و ردیه نویسی‌ها و نقض و ابرام‌ها بیشتر در این دو حوزه، نمود یافتند. این امر به قدرت طلبان و زورگویان، این فرصت را داد تا از اختلافات مذهبی به سود خود بهره بگیرند و در سایه چنین اختلاف‌هایی، بقای خود را تضمین کنند. این امر، موجب می‌شد که عالمی سنی از حاکمی ستمگر، تنها به این خاطر دفاع کند که

ص: ۹۱

وی نیز ادعای تسنن می کرد و عالمی شیعی، تنها به این جهت که فلان پادشاه، خود را شیعه می داند، بر ستمگری های وی چشم پوشد و از وی دفاع کند. نتیجه طبیعی این پدیده، مساوی شدن مفهوم حاکم عادل با مفهوم گرایش مذهبی گشت و در نگاه فرد سنی، حاکم عادل، حاکم سنی و در نظر فرد شیعی، حاکم عادل، حاکم شیعه گشت. در هر صورت، ردیه نویسی برای خود میدانی جدید یافت و شمار زیادی آثار کلامی و نیز فقهی با عنوان ردیه، پا به عرصه گذاشت. این ردیه ها گاه عام و دربرگیرنده همه مباحث کلامی و یا فقهی بود و گاه به یکی از مباحث مهم کلامی و یا فقهی اختصاص می یافت. پدیده ردیه نویسی در قرن چهارم، پنجم و ششم هجری، بسیار اوج گرفت. در این سده ها به خاطر قدرت گرفتن امیران و حاکمان محلی و ضعف قدرت خلافت و نیز پاگرفتن قدرتی در کنار خلیفه در ساختار خلافت که از آن به عنوان وزارت یاد می شد و معمولاً اقوام و ملل مختلف ایرانی، ترک و... این شاخه قدرت را به دست می گرفتند، همچنین قدرت یافتن خاندان ها در گوشه کنار جهان اسلام، اختلافات کلامی و فقهی می توانستند پشتیبان هایی برای خود دست و پا کنند و علاقه مندان به افکار مختلف با پشتیبانی آنان به نقض و رد دیدگاه مخالفان پردازند. مرکز خلافت در بغداد، شهرهای حاکم نشین در ایران، عراق، سوریه و افریقا و شهرهایی که امیران، نقیبان و رؤسای قبایل و اقوام به آنها عنایت داشتند، مرکزی برای رشد و نُضح این قبیل اختلاف ها

۲. انگیزه نگارش «نقض»

اشاره

می‌گشت و عالمان مذاهب و گرایش‌های کلامی و یا فقهی در پناه قدرت‌های یاد شده، در این مکان‌ها زندگی می‌کردند و با نگارش ردیه‌ها و نقض آثار جریان‌های دیگر می‌پرداختند. در پاره‌ای از شهرها این پدیده رونق بیشتری داشت. حسن انصاری قمی در مقاله‌ای، به نمونه‌هایی از مناظرات و نیز ردیه‌نویسی در منطقه یمن در بین زیدیه، اشاره‌های خواندنی‌ای دارد. (۱) در ایران، شهرهایی که در آنها گرایش‌های مختلف از سوی قدرت‌های مختلف پشتیبانی می‌شد، این امر متداول‌تر بود. یکی از این شهرها شهر ری بود که از قرن چهارم تا قرن ششم هجری با فراز و نشیب‌هایی همواره محل درگیری فکری و قلمی و حتی عملی بین گرایش‌های گوناگون بود. در روزگاری که مرحوم عبدالجلیل قزوینی می‌زیست، ری، یکی از دوران‌های پُرتنش مذهبی را می‌گذراند که در آن در حوزه کلام، دو گرایش اشعری و اعتزالی، همواره درگیر بودند و علیه یکدیگر می‌نوشتند و در حوزه فقهی بین شیعه، شافعی و حنبلی، این اختلاف وجود داشت.

۲. انگیزه نگارش «نقض» کتاب نقض، حاصل فضایی است که به آن اشاره شد. در آن فضا، یکی از عالمان ظاهراً حنفی مذهب کتابی با عنوان بعض فضائح الروافض

۱- «زیدیه و چالش حنابله و معتزله»، حسن انصاری قمی، کتاب ماه دین، ش ۳۶، مهر ۱۳۷۹ ش.

ص: ۹۳

می نویسد و به طور پنهانی در محافل و مجالس بر مردم می خواند تا آنان را بر شیعه، بدبین کند و کینه و دشمنی مسلمانان دیگر را علیه آنان برانگیزاند. در این کتاب، تعدادی ایراد به عنوان فضیحت و رسوایی به شیعه نسبت می دهد. آنچه که در این کتاب به شیعه نسبت می دهد، به چند گروه تقسیم می گردد. بخش عمده این ایرادها ربطی به شیعه ندارند و اعتقاد و باور فرق دیگر است که نویسنده یادشده، آن را به شیعه نسبت داده است. بنا به باور عبد الجلیل قزوینی، این بخش از اتهام ها دیدگاه غلات، اخباریه و حشویه است. وی می نویسد: در اثنای آن، مؤلف، حوالاتی و اشاراتی به متقدمان امامیه اصولیه کرده که پُری از آن مذهب غلاه و اخباریه و حشویه است علی اختلاف آرائهم و نفی و تبراً از آن و از ایشان در کتب اصولیان اثنی عشریه، ظاهر است. (۱) بخش دیگری از این اتهام ها چیزهایی است که نویسنده یاد شده از خود ساخته و به شیعه نسبت داده است. عبد الجلیل در این مورد می نویسد: و بعضی خود وضع و تمویه که مذهب کسی نبوده است. (۲) به نظر می رسد بخش دیگری از ایرادهای وی بر شیعه، زائیده ناآگاهی و جهلش است. مرحوم قزوینی گرچه در تقسیم بندی نخستین خود از اتهام های وی همان دو نوع را مورد اشاره قرار داده و به این نوع

۱- نقض، ص ۳.

۲- همان جا.

اشاره نکرده است، با این حال، امّا خواننده کتاب به خوبی در مطاوی کتاب این بخش را هم مشاهده می کند. در هر صورت، نگارش چنین کتابی از سوی فردی که بنا به اشاره های صاحب نقض در آن روز، از افراد مطرح جامعه بود و ارسال نسخه ای از آن به قزوین - که غالب آنان مذهب سنی داشتند - و قرائت این نوشته در مجالس سری برای توده های ناآگاه، موجب تشویه چهره شیعه می شد و در روزگاری که کشتن افراد به اتهام های دینی و مذهبی، امری فراگیر بود، چنین نوشته هایی بسیار زیانمند بود و به راحتی می توانست شمار قابل توجهی از شیعیان را به کام مرگ بفرستد و شیعیان زیادی را به تردید و دودلی بیندازد. چنین پیامدهایی، بار سنگین دفاع از موضع شیعه و تبیین دیدگاه رسمی و پاسخ به این اتهام ها را بر دوش بزرگان شیعه می گذاشت. چند نکته به عنوان قرائت نشان می دهد که در این زمینه، عبد الجلیل قزوینی، بهترین و مناسب ترین فردی تلقی می شد که به این مهم دست یازد. از این که رئیس شیعیان وقت، به عبد الجلیل قزوینی تکلیف می کند که دیدگاه شیعه را در باره عایشه، زن پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین کند، و این که وی چندین کتاب با عنوان پرسش و پاسخ نوشته است و متن همین کتاب - که از محتوایی قوی و قلمی شیوا و نزاکت قلمی بالا برخوردار است -، و نیز تصریح عبد الجلیل در آغاز کتاب، مبنی بر اتفاق بزرگان وقت شیعه بر این که وی مناسب ترین فرد در این زمینه است، همه دلایل روشنی بر این نکته است که عبد الجلیل قزوینی، شایسته ترین فرد برای چنین پاسخگویی است و بر همین اساس، وی به چنین کار

نویسنده «بعض فضائح الروافض»

عظیمی دست می‌یازد. نوشته‌ای از خود به یادگار می‌گذارد که به جرئت می‌توان گفت این کتاب، دیدگاه رسمی شیعه در آن روزگار است. این افزون بر بسیاری از نکته‌ها و فوایدی است که در لابه لای این کتاب وجود دارد و شمار قابل توجهی از این نکته‌ها و فواید، تنها در این کتاب وجود دارد و اگر این نوشته نمی‌بود، هیچ منبعی برای تبیین آنها وجود نداشت و این اطلاعات به کلی از بین می‌رفت.

نویسنده «بعض فضائح الروافض» کتاب نقض، نقد و بررسی کتاب بعض فضائح الروافض است. مرحوم عبد الجلیل قزوینی، نویسنده کتاب یاد شده را معرفی نمی‌کند. البته این بدان معنا نیست که وی را نمی‌شناخت؛ بلکه به طور کامل وی را می‌شناخت و از نوع تفکر و نگرش و اعتقادات وی آگاهی داشت. وی در آغاز بحث چنین می‌نویسد: و چون بر پشت این مجموعه نام مصنف نبود و اصل معتمد از نام و لقب و فعل و نسب او اعلام گوید که کیست و غرضش از جمع این کتاب چیست، معلوم شد که این شروع، از سر بُغض و عداوت امیر المؤمنین علی است. (۱) از این عبارت روشن است که علی رغم آن که نویسنده بعض فضائح الروافض، نام خود را روی کتاب ذکر نکرده است، با این حال، فرد مورد اعتمادی به عبد الجلیل قزوینی گفته است که نویسنده چه کسی است و نام و لقب و کارش چیست و هدفش از نوشتن این کتاب چیست. حتی

فرد مورد اعتماد قزوینی، به وی گفته است که نویسنده، با علی بن ابی طالب علیه السلام عناد و لجاج داشت. از سوی دیگر، وی در پاره‌ای از موارد گفته است که «من این بحث را در کتاب تاریخ الأیام و الأنام آورده‌ام» (۱) و آن کتاب بر خلاف این کتاب، نام نویسنده داشت و بدیهی است که در محیط ری در آن روزگار - که تألیف کتاب به وفور نبود - معمولاً کسانی که سری در کتاب داشتند، از آثار نویسندگان و بخصوص نویسندگان مخالف خود آگاهی می‌یافتند و بعید است فردی چون عبد الجلیل قزوینی - که هم اهل منبر بود و هم اهل قلم بود و هم فردی مشهور به مناظره و بحث با مخالفان بود - از نوشته مخالفان مذهبی خودش خبر نداشته باشد؛ بلکه وی در جایی تصریح می‌کند که کتاب یاد شده را مطالعه کرده است. (۲) به جرئت می‌توان گفت که عبد الجلیل، وی را به خوبی می‌شناخت و حتی از نوع نگرش وی در مباحث کلامی خبر داشت و می‌دانست که جبری‌گرا و معتقد به تشبیه است. از این رو، چنان که خواهد آمد، بنا بر باور عبد الجلیل، وی بر اساس اعتقادش نمی‌تواند نسبت به اعمال و کردار و باور دیگران، انتقادی داشته باشد؛ زیرا بر اساس دیدگاه فرد جبری، انسان‌ها در اعتقاد و در عمل از خود اختیاری ندارند و همه افعال و باورهای آنها مستند به خداوند است و اگر ایرادی وجود داشته باشد، این ایراد به خدا برمی‌گردد، نه به انسان. (۳) لذا بارهای بار وی در

۱- همان، ص ۹۸.

۲- همان، ص ۱۴۱.

۳- همان، ص ۹.

ص: ۹۷

مورد نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض، عبارت جبری و مشبّهی را به کار می برد. از این کاربرد، فهمیده می شود که عبد الجلیل، وی را کاملاً می شناخت و حتی در جایی از تملّق ها و چاپلوسی هایی که وی برای تحصیل مال نسبت به افراد خاصی داشت، پرده برمی دارد و می نویسد: و اما آنچه خواجهگان معتقد دیندار محسن مکرم مقبل را به بدی یاد کرده است [مگر فراموش کرده] که همه روزه او و امثال او ریش پهن پالان کرده، پیاده به در سرای های ایشان می گردد و به مخاطبت و مکاتبت کمترینه ایشان را مخدوم خواند و خداوند نویسد و به در ده سرای که برود اگر جایی به طفیل یا به غفلت دربان درافتد، در پیش نشیند و خداوند و مولانا می زند تا لقمه ای بخورد یا کهنه ای بستاند اکنون چون خبث عقیده و کینه، سینه او معلوم خواجهگان دیندار شده است و بدو التفاتی نمی کنند، زبان و قلم به مساوی و مثالب ایشان تباه و سیاه کرده و بر این گونه تصنیف می سازد. (۱) حتی عبد الجلیل بر این باور بود که نویسنده نو سنی، سه هفته و نیم است که مذهب خود را تغییر داده و از مذهب پیشین خود به مذهب جبری روی آورده است. (۲) با این حال عبد الجلیل در هیچ جای این کتاب از نویسنده بعض فضائح الروافض نام نمی برد. به همین جهت، نام وی برای دیگران مجهول مانده است. بعضی از پژوهشگران،

۱- همان، ص ۷۵.

۲- ر.ک: همان، ص ۴۲۲.

گمانه زنی‌هایی در مورد نام وی کرده اند و از جمله گفته اند که نام وی شهاب الدین شافعی رازی از قبیله بنی مشاط بود. (۱) محدث ارموی در ذیل نام بو الفضائل مشاط، گمانه زنی‌هایی که در باره نام نویسنده بعض فضائل الروافض انجام گرفته، نقل کرده و دیدگاه خودش را نیز بیان نموده است. (۲) از این نکته که بگذریم، با مراجعه به منقولات عبد الجلیل قزوینی از کتاب بعض فضائل الروافض، می‌توانیم شخصیت وی را چنین ترسیم کنیم: نخست این که وی فردی جبری مذهب بود و این از تصریح‌های مکرر عبد الجلیل پیداست. از طرف دیگر، بر خلاف شیعیان که به عصمت پیامبران معتقد هستند، وی و همفکرانش به عدم عصمت معتقد بودند و در ردّ سید مرتضی - که کتابی در باره عصمت انبیا به نام تنزیه الأنبیا نوشته بود -، ابو الفضل مشاط - که به تصریح قزوینی از خواجگان مؤلف است - کتابی به نام زله الأنبیا می‌نویسد. (۳) نویسنده به شدت گرایش اُموی داشته و در فرصت‌هایی که به دست می‌آورده، به بزرگ‌نمایی اُمویان می‌پرداخته است. (۴) وی بارها مذهب خود را عوض کرده است و چنان که گذشت، سه هفته و نیم قبل، به مذهبی جدید روی آورده است و به تعبیر عبد الجلیل، نویسنده

۱- خلاصه عیقات الأنوار، ج ۱، ص ۲۰.

۲- نقض، ص ۱۳۴.

۳- همان، ص ۱۱.

۴- ر.ک: همان، ص ۱۴۷ و ۱۵۰.

انگیزه نویسنده «بعض فضائح الروافض» از نگاه عبد الجلیل

است. (۱) عبد الجلیل قزوینی از محتوای کتاب بعض فضائح الروافض به این نتیجه می‌رسد که نویسنده آن، در حدود ۴۵ سالگی، این کتاب را نوشته است. (۲)

انگیزه نویسنده «بعض فضائح الروافض» از نگاه عبد الجلیل مرحوم عبد الجلیل قزوینی در لابه لای کتابش بارها از انگیزه نویسنده بعض فضائح الروافض سخن می‌گوید و آن را انگیزه ای نه برای دفاع از سنت، بلکه برای ایجاد اغتشاش و تحریک عوام می‌داند. عبد الجلیل معتقد است که نویسنده نوسنی، از کتاب خودش سه نسخه آماده کرده است: یکی به خزانه امیرک معروف فرستاده و دیگری مصنف می‌دارد و در خفیه بر عوام الناس می‌خواند و نسختی از آن نقل کرده به قزوین - که هرگز علمای منصف بدان مقام نکنند - مگر سبب تهییج عوام الناس و آلت پای خوانان و دست آویز فتانان شود و از آن جا تولد فسادهای گران ممکن گردد که بیشتر وزر وبال آن و نکال آن به دنیا و آخرت در گردن مؤلف ماند. (۳) این عبارت تصریح دارد که انگیزه نویسنده از نگاه عبد الجلیل، ایجاد آشوب و تحریک توده های ناآگاه بود. وی در جای دیگری، بعد

۱- همان، ص ۱۹۳.

۲- همان، ص ۶۱۷.

۳- همان، ص ۳-۴.

ص: ۱۰۰

از بیان اصولی که شیعه به آن معتقد است می نویسد: این مجملی است از اصول مذهب شیعت امامیه اصولیه اثنی عشریه، نه دشنام و بغض بوبکر و عمر و عثمان که خواجه انتقالی به فتوای خواجهگان سنّی، لقب مجبّر مذهب به تعصّب و خصومت و تهییج عوام و اوباش و ردائل الناس در این کتاب بیان کرده است که شتم و عداوت بوبکر و عمر پندارم نجات آخرت بنشاید، و گر این بیچاره به بعث و نشور و قیامت و حساب و قواب و عقاب ایمان داشتی، حقّا که اگر با مال های عالم و جاه دنیا اختیار چنین تصنیفی نکردی که هر کس که مؤمنی یا مسلمانی را ملحد یا کافر خواند به قول رسول او باری باشد اگر این نباشد. (۱) از این عبارت، چند نکته به دست می آید: نخست، این که به اعتقاد عبد الجلیل، نویسنده بعض فضائح الروافض، سنّی واقعی نبود؛ بلکه فردی بود که تغییر مذهب داده و از مذهب دیگری منتقل شده است. دوم، این کتاب را به دستور افرادی نوشته است که آنان هم در پی دفاع از سنّت نبوی نبودند؛ بلکه افرادی معتقد به جبر بودند. از همه مهم تر این که انگیزه آنان نه دفاع از مذهب خاص، بلکه ایجاد بلوا و اغتشاش در جامعه آن روز بود و می خواستند توده های نادان و متعصّب را تحریک کنند. عبد الجلیل بارها از کینه ورزی نویسنده علیه شیعه و بخصوص اهل بیت علیهم السلام یاد می کند و نگارش این کتاب را زاییده چنین عنادی

ص: ۱۰۱

۳. محتوای «نقض»**الف. مباحث کلامی**

می‌داند. وی در جایی می‌نویسد: هر مسلمان که این کتاب که این مدعی ساخته است به استقصاء بخواند، بداند که بر آل مصطفی خلفا عن سلف، چگونه کین و عداوت ظاهر گردانیده است و بر شریعت آل رسول (۱) از این قبیل گزارش‌ها در باره دشمنی نویسنده بعض فضائح الروافض با شیعه و اهل بیت علیهم السلام در کتاب نقض، قابل توجه است و گویای آن است که انگیزه نویسنده در حقیقت، ابراز دشمنی علیه شیعه است و به نوعی، دفاع از اُمویان در برابر علویان در لباس دفاع از سنت و صحابه.

۳. محتوای «نقض» الف. مباحث کلامی کتاب نقض، به عنوان کتابی کلامی نوشته شده است. گرچه در آن آگاهی‌های بسیاری از دانش‌های دیگر دیده می‌شود، با این حال، اما چون در پاسخ کتابی در مباحث اعتقادی نوشته شده است، صبغه اصلی کتاب، کلامی است. در این جا در پی نقل همه مباحث کلامی این کتاب نیستیم؛ اما در مباحث کلامی این کتاب، گاه نکات بسیار نغز و دلکشی یافت می‌شوند که اشاره به این قبیل از مباحث کلامی کتاب، خالی از لطف نیست. در آغاز، این نکته را باید یادآور شد که در نگرش نویسنده بعض فضائح الروافض، شیعیان، افرادی هستند که بر مسلمانان کینه

ص: ۱۰۲

می‌ورزند، اعتقاد به قائم دارند، ادعای دوستی علی و آل علی را دارند، امام علی و آل علی از آنان بیزار است، ذم صحابه می‌کنند، اعتمادی به شریعت ندارند، در نماز، حی علی خیر العمل می‌گویند، مثل ملحدان انگشتر در دست راست می‌کنند، بر مرده پنج تکبیر می‌گویند، در نماز، دست خود را بر سینه نمی‌گذارند، به روش خاص وضو می‌گیرند و بر علی و ائمه صلوات می‌فرستند. (۱) در دیدگاه عبد الجلیل قزوینی، نویسنده بعض فضائح الروافض - که گرچه وی نام او را نمی‌برد؛ اما کاملاً وی را می‌شناسد - فردی است که بر افعال بشر، سایه جبر و اجبار می‌افکند، در مورد خداوند به تشبیه باور دارد، و راه شناخت خداوند را نقل می‌داند و عقل را تهی از مسئولیت می‌شمارد. البته نتیجه این باورها به گونه‌ای است که حق انتقاد از وی را در مورد کار دیگران سلب می‌کند؛ زیرا بازده باور به جبر، عدم اختیار و در نتیجه، عدم مسئولیت افراد در برابر باورها، اعمال و رفتار و اخلاق و کردارشان است. کسی که باوری خاص دارد، در واقع، در ایجاد این باور نقشی ندارد و این خداست که این باور را در او به وجود آورده است و او هیچ کاره است و نمی‌توان وی را بازخواست کرد. عبد الجلیل قزوینی، این نتیجه قهری اعتقاد نویسنده بعض فضائح الروافض را محوری‌ترین سخن در نقد ایرادهای وی بر شیعه قرار می‌دهد و از آغاز تا به انجام آن را فراموش نمی‌کند. وی در آغاز بحث

ص: ۱۰۳

خود می نویسد: در اوّل کتاب، این مجبّر ابتدا کرده است به «بسم الله الرحمن الرحيم» و چون به مذهب مجبّر، اسم و مسّمی یکی باشد، فایده «بسم الله» معلوم نشود و فرقی ظاهر نباشد میان خدا و نام خدا، پس نمی توان دانستن که ابتدا به خدای کرده است یا به نام هدای، چنان که در اثبات صفات نه قدیم لازم است، بلکه به عدد اسامی هزار و یک خدایش لازم باشد. (۱) این استدلال در سرتاسر کتاب پیش می رود و در هر مسئله ای که اعتقاد به جبر می تواند تأثیر بگذارد و لازمه ای غیر از سخن نویسنده بعض فضائح الروافض داشته باشد، مرحوم قزوینی آن را مطرح می کند و بر نویسنده یاد شده ایراد می گیرد. یکی دیگر از مباحث کلامی ای که در این کتاب مورد توجّه قرار گرفته، به شناخت خداوند برمی گردد. موضوع این است که آیا شناخت خداوند در توان عقل بشری است؟ و یا آن که خرد انسان از چنین توانایی برخوردار نیست و شناخت خداوند، منحصر در نقل است و باید از پیامبر، آن را یاد گرفت؟ به تعبیر آن روز، آیا شناخت خدا امری تعلیمی است یا غیر تعلیمی. بر اساس گزارش قزوینی، نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض و کسانی که هم عقیده وی بودند، راه شناخت خدا را آموزش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانستند و برای عقل، جایگاهی در این مورد قائل نبودند. عبد الجلیل قزوینی، بسیاری از اشتباهات نویسنده مزبور را ناشی

ص: ۱۰۴

از همین باور می‌داند و حتی اعمال و رفتار ناشایست افرادی را که به اعتقاد هر دو نفر، جزء ملاحظه بودند، یعنی اسماعیلیان مصر، زابیده همین باور می‌داند و می‌نویسد: اما آنچه از ایشان یاد کرده است از افعال بد و بدعت‌ها، همه بد است و ناپسندیده و کفر و ضلالت است، و همه قول و فعل و عمل ایشان مبتنی است بر آن مسئله اول که به خصوصت توحید گفتند: «در خداشناختن به پیغمبر و معلّم صادق حاجت است» (۱). در نگاه شیعه، راه شناخت خداوند، عقل است و آموزه‌هایی که در این باره در سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و یا دیگر معصومان علیهم السلام وجود دارد، در واقع، ارشاد به امری است که حوزه فعالیت عقل است. عبد الجلیل قزوینی، دیدگاه شیعه را در این مورد چنین تقریر می‌کند: همه فقها و اصحاب تواریخ و آثار [را] معلوم است که خلفا عن سلف، شیعه اصولیه را استناد مذهب و طریقت در معقولات با عقل و نظر باشد و بر اثبات توحید خدا و عدل و پاکی و یگانگی [او] و عصمت و صدق انبیا و ائمه، و این طریقت خدا تقریر کرده است، و عقل عقیده بی تقلید و تعلیم، فریشتگان آسمان‌ها همه این مذهب دارند و بر این عقیده اند، و انبیا را علیهم السلام در معقولات این مذهب و طریقت بوده است. (۲)

۱- همان، ص ۹۵.

۲- همان، ص ۲۷.

ص: ۱۰۵

وی در پاسخ اتهامات پُر دامنه‌ای که نویسنده بعضی فضائح الروافض برای اثبات همانندگی شیعه با ملحدان آورده، مباحث فراوان کلامی را مطرح می‌کند و ضمن تفاوت گذاری بین اعتقادات درست شیعه و آنچه که وی به عنوان اتهام علیه شیعه مطرح می‌کند و نیز پاره‌ای از باورهای عوام شیعه، بحث قابل توجهی در مباحث مختلف کلام شیعی ارائه می‌کند. قزوینی در این مباحث به صراحت، فاطمیان را از جمله ملحدان می‌داند و آنان را خارج از اسلام می‌شمارد. (۱) وظیفه امام غایب را به باور شیعه، هدایت مجتهدان در امر استنباط احکام می‌داند و بر این باور است که «اگر در مسئله‌ای فقهای شیعت را خلافتی پدید آید و مشتبه شود بر ایشان، بر امام واجب باشد که ایشان را بیان آن معلوم فرماید و علم به وجود و تصرف امام لطف مکلفان است و غیر این نیست». (۲) وی در این قسمت به مسائلی پاسخ می‌دهد که گرچه جزء مسائل کلامی به حساب نمی‌آید، با این حال، در بین توده‌ها به عنوان باورهای شیعی قلمداد می‌شده است. بسیاری از اینها فروع فقهی و برداشت‌های فقهاست که حتی شماری از آنها مورد اتفاق همه علمای شیعه هم نیست و حتی بعضی از آنها آیین و رسوم نامرتبط به مذهب است. طرح این مسائل به عنوان باورهای کلامی شیعه از سوی نویسنده بعضی فضائح الروافض، گویای روش غوغاسالاری و عوام فریبی وی است. از جمله مباحثی که وی تلاش می‌کند به عنوان

۱- همان، ص ۴۱۳.

۲- همان، ص ۴۱۴.

ص: ۱۰۶

مباحث کلامی مطرح کند، عبارت اند از: بر مرده پنج تکبیر گفتن، دست بسته نماز نخواندن، سه نوبت نماز خواندن، سربرهنه نماز خواندن، تحت الحنک انداختن، بیرق سفید برپا کردن، نماز به جامع و مصلای مسلمانان نکنند، باور به حلیت متعه داشتن، بعد از تکبیره الاحرام سه گام پیش نهادن، بعد از نماز، سه بار دست بر زانو زدن، نماز تراویح نخواندن، وضو به طریق خواص انجام دادن و بسیاری از این مسائل که ربطی به مباحث کلامی ندارند، به عنوان باور شیعیان مطرح و آنها را «فضیحت» نام نهاده است. قزوینی به همه این ایرادها با دقت و حوصله پاسخ می دهد. از این که عبد الجلیل قزوینی به دستور رئیس شیعیان وقت در ری، کتابی در باره تنزیه عایشه می نویسد، معلوم می شود که یکی از مباحث بسیار مهم آن روز در بین فرق و مذاهب، موضوع عایشه زن پیامبر اسلام بود. این بحث، همواره یکی از مباحث جدی در بین فرق و مذاهب بود. رفتار عایشه در برابر علی بن ابی طالب علیه السلام معضلی در بین متکلمان مسلمان به وجود آورد که به دشواری می شود آن را حل کرد. وی از سویی زن پیامبر اسلام بود و جزء صحابه های پیامبر به شمار می آید و به باور بسیاری از اهل سنت، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از عدالت برخوردار هستند. از طرف دیگر، علی علیه السلام قرار دارد که وی نیز صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نیز یکی از خلفای راشدین بود و خلافت وی برحق بود. جنگ عایشه علیه علی علیه السلام توجیه پذیر نیست و نتیجه قهری آن، خدشه در موضوع عدالت صحابه است. از سوی دیگر در بین بعضی از

ص: ۱۰۷

جریان های افراطی منتسب به شیعه به مفهوم مطلق، دیدگاه های منفی زیادی در باره عایشه است به گونه ای که پاره ای از این جریان های افراطی، معتقد به لعن وی نیز بودند. این جریان های افراطی، بهانه ای به دست افراطیونِ اهل سنت داده بود تا شیعه را به چنین اعتقادی متهم سازند، در حالی که شیعه چنین باوری ندارد. در آن روزگار که جنگ های مذهبی رونق فراوان داشت و هر کدام از طرفین، در پی بهانه ای برای یورش به طرف مقابل بود، این قبیل موضوعات، دست مایه مناسبی برای آنان تلقی می شد و چنان که نوشته بعض فضائح الروافض دلالت می کند، چنین اتهامی علیه شیعه مطرح بود. از این رو، عبد الجلیل قزوینی به تبیین دیدگاه شیعه در باره عایشه می پردازد و آن را چنین تقریر می کند: شیعت بحمد الله... خدای را عادل دانند، و رسولان را معصوم، و زنان انبیا را پاکیزه، و لعنت عایشه و شوهرش دانند که کجا منزل باید کردن که شوهرش مستحق صلوات خدا و فریشتگان و مؤمنان است و زنش مستحق رحمت خدا، و در عایشه شیعه بیشتر از این اعتقاد نکنند که با علی علیه السلام که امام مفترض الطاعه است، اختیار حرب کرد اگر از آن توبه نکرده باشد، او را به قیامت از آن حرکت که بغی است به اجماع مؤاخذه کنند تا معلوم باشد و غیر این نیست مذهب در وی. (۱)

ص: ۱۰۸

انتقاد دیگر بر شیعه، موضوعشهادتثالثه است. این بند که امروزه بین شیعیان امری متداول شده، به گونه ای که اگر کسی آن را نفی کند، مورد ملامت توده های عوام قرار می گیرد، جزء بندهای اذان و اقامه نیست و بعدها از سوی مفاوضه به اذان و اقامه افزوده شده است و شخصیت های مهمی چون شیخ صدوق به طور صریح آن را نفی می کنند و چنین بدعت گذارانی را غیر شیعه می شمارد و بر آنان لعن و نفرین می کند. (۱) در روزگار عبد الجلیل قزوینی نیز شیعیان بر این باور بودند که این بند، جزء اذان و اقامه نیست و دیگران آن را به اذان و اقامه افزوده و به شیعه نسبت داده اند. وی در بارهشهادتثالثه دیدگاه شیعه را چنین تقریر می کند: به مذهب شیعته اگر چه علی را نص و معصوم و بهتر از هر یک از ائمت گویند، مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول بانگ نماز، بعد از شهادتین کسی گوید: أشهد أن علیاً ولی الله، بانگ نمازش باطل باشد و با سر باید گرفت، و نام علی در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این، در لعنت و غضب خدای باشد. (۲) عبد الجلیل این پاسخ را در رد سخن نویسنده بعض فضایح الروافض می گوید که نوشته: «و معلوم است که چه کردند در عهد نزار و معد و عزیز و حاکم و مستنصر و غیرهم از الحاد به ظاهر کردن، و در

۱- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- نقض، ص ۹۷.

ص: ۱۰۹

بانگ نماز گفتن: أشهد أن معداً رسول الله و أشهد أن علياً ولي الله» (۱) عبد الجليل قزوینی معتقدان به این باور را جزء ملاحظه می شمارد و می نویسد: این ائمه ملاحظه را که با القاب و اسامی یاد کرده است - عليهم لعائن الله تترى - که همیشه به لعنت شیعت ملعون بودند (۲) از این سخنان چنین فهمیده می شود که موضوع افزودنشهادتتالته بر اذان و اقامه و نیز لعن عایشه، دیدگاه رایج در بین اسماعیلیان مصر بوده است. این که واقعاً آنان چنین باورهایی داشته اند و یا آن که به خاطر فعالیت گسترده اسماعیلیان در ایران و جوّ وحشت و تروری که پیروان حسن صباح در آن زمان در ایران به وجود آورده بودند و هر گروهی، دشمن خود را منتسب به این جریان می کرد و هر نوع بدی و منکری را به اینان نسبت می دادند، زمینه ساز چنین شایعه ای بود، امری است که نیاز به تحقیق دارد؛ ولی از سخن نویسنده بعض فضائح الروافض و نیز نقض، چنین فهمیده می شود که این قبیل بدعت ها منسوب به اسماعیلیان است. در موردشهادتبه پیامبر بودن معد بعید نیست که سخن نویسنده بعض فضائح الروافض، نوعی رندی باشد؛ زیرا بسیار بعید است که آنان در جامعه اسلامی مصر چنین چیزی در اذان و اقامه گفته باشند. این احتمال وجود دارد که اشتباه شنیداری برای

۱- همان، ص ۹۵.

۲- همان، ص ۹۴ - ۹۵.

ص: ۱۱۰

ناقلان چنین انتسابی، زمینه لازم را ایجاد کرده باشد و تشابه شنیداری بین محمّد و معد و تقارب آوایی این اتهام را برای توده‌ها قابل قبول ساخته بود. نکته کلامی بسیار مهم دیگری که از سوی نویسنده بعضی فضائح الروافض به عنوان ایراد به شیعه گرفته شده و مرحوم قزوینی به آن پاسخ داده، مقوله علم غیب امام است. نویسنده یاد شده می‌نویسد: «محمّد بن نعمان الاحول در کتابی آورده است که امامان، همه غیبدانان باشند و در گور همه غیبدان اند تا بدان حد که اگر کسی به زیارت ایشان شود، بدانند که موافق کیست و منافق کیست». مرحوم قزوینی در پاسخ به این ایراد، آن را اتهامی بیش نمی‌داند و باوری بی معنا و خلاف عقل و شرع و از ساخته‌های حشویان می‌شمرد و می‌نویسد: اما جواب این کلمات که خالی است از معنی، و دور است از عقل، و برخلاف نقل و شرع، آن است که از نصّ قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است که غیب‌الما خدای تعالی نداند و هو یعلم السر و أخفی، و لایعلم الغیب إلاّ الله؛ و قال الله تعالی: ولا یظهر علی غیبه أحد؛ و قال و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها إلاّ هو؛ و مصطفی صلی الله علیه و آله با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه زنده ندانستی که بر بازار چه می‌کنند و احوال‌های دگر تا جبرئیل نیامدی، معلوم وی نشدی. پس ائمه که درجه انبیاء ندارند در خاک خوراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته و از قید حیات برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حد است؟! این معنی هم از عقل دور

ص: ۱۱۱

ب. تبیین دیدگاه شیعه

و هم از شرع بیگانه و جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طایفه بستند، این معنی گفته اند و بحمد الله از ایشان بسی نمانده اند و اصولیان شیعت از ایشان و از چنین دعاوی تبری کرده اند و برخلاف و بطلان این دعاوی تصنیف کرده و حجت انگیزه تا هیچ مشبّهی مجبر خارجی را طعنی بنماند. (۱) مرحوم قزوینی، فردی بود که نسبت به دیدگاه بزرگان شیعه و تاریخ باورهای فرق و مذاهب مختلف، آگاهی کامل داشت. او به خوبی می دانست که پاره ای از باورهای موجود در بین توده های مذهبی از کجا آمده و از چه ریشه ای برخوردارند. از این رو، این قبیل سخنان مرحوم قزوینی برای فهم تاریخ مسائل کلامی، بسیار اهمیت دارد. این که قزوینی، موضوع علم امام را به حشویه نسبت می دهد و دامن شیعیان اصولی را از آن مبرا می داند، نکته ای حائز اهمیت است. بحث هایی از قبیل: خلق شرور، رؤیت و عدم رؤیت خداوند متعال در روز قیامت، توفیق و خذلان، تقدّم و تأخّر قدرت از فعل در مورد خداوند و مباحثی از این دست، نمونه هایی از مباحث کلامی نقض است.

ب. تبیین دیدگاه شیعه یکی از مباحث مهم و اصلی این کتاب، تبیین دیدگاه شیعه در موارد مختلف است. مقصود عبد الجلیل قزوینی از شیعه، شیعه دوازده امامی

ص: ۱۱۲

اصول گراست. وی حتی اخباریون شیعه را هم در این دایره قرار نمی دهد. گرچه در روزگار وی، اخباری گری به مفهومی که بعداً پیدا شد و مکتبی در برابر مکتب اصولی قرار گرفت، وجود خارجی نداشت، با این حال، نوعی اخباری گری در بین پاره ای از شیعیان وجود داشت که در مباحث کلامی نمود پیدا می کرد و با اشعری گری قرابت داشت. وی این قبیل گرایش ها را در مقصود خود از شیعه قرار نمی دهد. بنا بر باور وی، شیعه باید فردی عقل گرا باشد و تنها در شرعیات است که می تواند به اخبار خاص تکیه کند. در هر صورت، وی در این نوشته در بسیاری از موارد، کوشش می کند که دیدگاه شیعه را تبیین نماید. از جمله باورهایی که عبد الجلیل آنها را باورهای شیعی می داند، لزوم شناخت خداوند به وسیله عقل است. این مبحث، یکی از مباحث جدی وی در برخورد با نویسندگان بعضی فضائح الروافض است و بارهای بار، آن را مطرح می کند. موضوع اختیار انسانی، یکی دیگر از مباحث مهم عبد الجلیل در موضوعات کلامی است. وی نویسنده کتاب مورد نقد را معتقد به جبر می داند و آن را یکی از بنیان های بحث های خود قرار می دهد و بر این باور است که چنین شخصی نمی تواند چیزی و یا کسی را نقد کند؛ چون در آن صورت، نقد خداوندی خواهد بود؛ زیرا بنا بر مذهب جبر، انجام دهنده واقعی امور، خداوند است. از این رو، همه آفریده ها مجبورند و رفتارشان خارج از اختیارشان است و نقد افعال آنان در حقیقت، نقد خداوند است؛ آری بنا بر دیدگاه شیعه، چون خداوند، انسان

ص: ۱۱۳

را مختار آفریده، مسئولیت کارهایش نیز با خودش است. وی در تبیین دیدگاه شیعه، به مبحث امامت بسیار اهمیت می دهد و در مواضع متعدّد تلاش می کند که نگرش شیعه به مقوله امامت را تبیین کند. وی شرایط امامت در نگاه شیعه را چنین تقریر می کند: به مذهب امامیه، سبقت از شرایط امامت نیست و اگر چه تأکید در امامت است و شرایط موجب آن سه گانه است که از پیش بیان کرده شد تا هر کس را که یک صفت از این سه نباشد، در امامت نصیبی نباشد. (۱) مقصود از این سه شرط، عبارت اند از: نص، عصمت و اعلیّت که وی بارها در این کتاب به آنها اشاره کرده است. (۲) این تأکید وی در حقیقت، نوعی خلع سلاح کردن تبلیغاتی بود که علیه شیعه به کار می رفت. مخالفان شیعه در آن روز تلاش می کردند تا پاره ای از باورهای عامه را که زائیده جنگ ها و درگیری های مذهبی بودند و معمولاً توده های متعصب آنها را می سازند، به عنوان باورهای اصیل شیعه قلمداد کنند. این سیاست، هنوز هم پا برجاست. مرحوم قزوینی، این نکته را در برابر زیدیه نیز مطرح می کند؛ قیام با شمشیر را که در بین آنان یکی از شرایط امامت است، نفی می کند و به همان سه شرط تأکید می ورزد. (۳)

۱- همان، ص ۵۶.

۲- همان، ص ۲۶ و ۵۳.

۳- همان، ص ۵۳.

ص: ۱۱۴

ج. گزارش های سیاسی

در مورد زنان پیامبران، دیدگاه شیعه را چنین تقریر می‌کند: مذهب امامیه اصولیه خلفا عن سلف چنان است که زنان رسولان خدای، طاهرات و مطهرات اند که اگر خلاف این باشد، آن نقصان عاید باشد با انبیاء معصوم علیهم السلام. (۱) این تأکید به خاطر اتهامی است که افراطیونی چون نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض در خصوص بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به شیعه نسبت می‌دهند. در موارد بسیاری تلاش می‌کند دیدگاه اعتدالی شیعه در مورد خلفا را پُررنگ نشان دهد و دیدگاه تندی را که در بین توده های مردم مطرح است، به عنوان دیدگاه غالبان معرفی کند. خواننده کتاب در لابه لای آن، این تلاش قروینی را به روشنی مشاهده می‌کند.

ج. گزارش های سیاسی در روزگار عبد الجلیل، مباحث دینی با مباحث سیاسی، درهم آمیختگی بسیار زیادی داشته است. چنان که پیش تر گفتیم، حاکمان، امیران، پادشاهان، خلفا، وزرا و خاندان های پُرنفوذ، همواره تلاش می‌کردند که از دین و مذهب برای مقاصد سیاسی استفاده کنند و از طرف دیگر، سران مذاهب و گرایش ها نیز از قدرت آنان برای مقاصد خود بهره می‌گرفتند. همین امر، موجب آمیختگی بسیار مباحث سیاسی و دینی شده بود. از این رو، در بیشتر کتاب هایی که از آن دوران باقی مانده اند، نوعی تنیدگی در بین مباحث دینی و سیاسی دیده

ص: ۱۱۵

می شود. چنان که اگر کتاب هایی چون سیاست نامه را که خواجه نظام الملک در امر کشورداری نگاشته، مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که در جای جای آن، مباحث مرتبط با دین مطرح است. برای نمونه، خواجه به پادشاه در مورد پیش داشت و یا پس داشت هر کدام از جریان های مذهبی، سفارش های اکیدی می کند و حتی در موارد کوتاهی این امور را موجب زیان های جبران ناپذیری می داند. از جمله این موارد، توصیه هایی است که وی در مورد دور نگه داشتن شیعیان از مراکز قدرت و حتی از بین بردن این گرایش دارد که نمونه روشنی از درهم آمیختگی دین و سیاست در آن روزگاران بود. همین امر، موجب آن است که کتاب نقض را هم مشحون از گزارش های سیاسی بیابیم، مانند: روند تغییر حکومت، موقعیت خلافت، روند تغییر وزیران و بزرگان دربار، مقدار قدرت و نفوذ افراد در امور کشور، جنگ ها و جدال هایی که در قلمرو سلجوقیان اتفاق افتاده بود، آزارها و شکنجه های سیاسی ای که افراد و بزرگان دینی و غیر دینی در این روزگار با آن روبه رو شده بودند، توبه نامه نویسی های اجباری که افراد تحت ستم و زور می نوشتند و اعلان عمومی می شد. بازگشت از این توبه نامه نویسی ها که پس از کنار رفتن شرایط زور و اجبار تحقق می یافت و... بسیاری از مباحث ریز سیاسی را می توان در این کتاب دید که در دیگر آثار تاریخی مربوط به آن دوره یافت نمی شوند. ازدواج های سیاسی، مقدار نفوذ و سیاست بازی زنان، شیوه قدرتیابی قبایل و مباحثی از این دست را می توان در این کتاب خواند.

ص: ۱۱۶

د. آگاهی های جغرافیایی**ه. اطلاعات مردم شناسی****یک. منقبت خوانی**

د. آگاهی های جغرافیایی یکی از منابعی که امروزه در دست محققان برای شناخت ری در قرن پنجم و ششم هجری وجود دارد، کتاب ارزشمند نقض است. بسیاری از نویسندگان به کمک داده های جغرافیایی کتاب نقض، نکات مبهم جغرافیایی ری را روشن کرده اند. عبد الجلیل قزوینی، بسیاری از محلات و مناطق شیعه و سنی نشین شهر را معرفی می کند و حتی گاه از نوع مشاغل ساکنان هر منطقه سخن می گوید. داده های جغرافیایی عبد الجلیل در این کتاب در حقیقت، نوعی گزارش های میدانی است که از اعتبار قابل توجهی برخوردار است.

ه. اطلاعات مردم شناسی در کتاب نقض، اطلاعات مردم شناسی قابل توجهی وجود دارند. آداب و فرهنگ مردم، مقدار توجه آنان به گرایش های مذهبی، نوع برخورد با مخالفان فکری، رفتارهای اجتماعی مردم و... را می توان در این کتاب مشاهده کرد.

یک. منقبت خوانی قزوینی یکی از رفتارهای متداول مردم آن روز را - که بازتابی از گسترش و گونه گونی فرق و مذاهب بود - چنین گزارش می دهد: آن گاه گفته است: «و در بازارها مناقب خوانان گنده دهن فرا داشته اند که ما منقبت امیر المؤمنین می خوانیم و همه قصیده های پسر بنان رافضی و امثال او می خوانند و جمهور

ص: ۱۱۷

روافض جمع می شوند، همه وقیعت صحابه پاک و خلفای اسلام و غازیان دین است که می خوانند و صفات تنزیه که خدای راست - جلّ جلاله -، و صفت عصمت که رسولان خدای راست علیهم السلام، و قصه معجزات که الّا پیغامبران خدای را نباشد به شعر کرده، می خوانند و به علی بوطالب می بندند. امّا جواب این فصل، آن است که عجب است که این خواجه بر بازارها مناقب خوانان را می بیند که مناقب می خوانند و فضایل خوانان را نمی بیند که بیکار و خاموش نباشند و هر کجا قماری و خماری باشد که در جهانش بهره ای نباشد و به حقیقت نه فضل بوبکر داند نه درجه علی شناسد برای دام نان بیٹی چند در دشنام رافضیان از برکرده و در سرمایه گرفته و مسلمانان را دشنام می دهد و لعنت ناوجه می کند و آنچه می ستاند، به خرابات می برد و به غنا و زنا می دهد و بر سبقت قدریان و مجبران می خندد و این قاعده، نو نیست که فضایی و مناقبی در بازارها فضایل و مناقب خوانند. (۱) در این گزارش چندین نکته قابل توجه وجود دارد: نخست آن که فضایل خوانان و مناقب خوانان معمولاً افراد منزّهی نبودند؛ بلکه افراد عیاش و بی بند و باری بودند که فضیلت خوانی و منقبت خوانی را وسیله کسب درآمد قرار داده بودند و از اختلاف شیعه و سنی، بیشترین بهره را می بردند. این افراد، مشتریان روسپی خانه ها و مراکز عیاشی و قمارخانه ها بودند. آیا این نسبت، بیانگر واقع بود و یا خود زاییده عناد

ص: ۱۱۸

و درگیری بین دو نویسنده که هر کدام، طرفداران طرف مقابل را برای تخریب وجه شان، به بی مبالاتی متهم می کردند؟! دو دیگر آن که در آن روزگار، مراکز خوش گذرانی از قبیل: قمارخانه ها، روسپی خانه ها و عیاش خانه ها در دسترس افراد بود و این نوع مراکز در شهرها دایر بود. این نکته از نظر مطالعات جامعه شناسی و رفتارشناسی، قابل توجه است و می تواند برای پژوهشگران حوزه های یادشده، منبع خوبی تلقی شود. سه دیگر آن که شدت تعصبات مذهبی، موجب می شد که کمک کنندگان به این قبیل افراد، به خاطر مذهب خودشان حاضر بودند این قبیل رفتارها را تحمل کنند و از آنها دفاع نمایند. در حقیقت، شدت اختلاف و تعصب موجب می شد تا گناهان بزرگی به خاطر طرفداری از مذهب، قابل اغماض گردد. این امر نیز برای پژوهشگران حوزه مذهب، قابل مطالعه و تحقیق است. عبد الجلیل در ادامه به نکته ای اشاره می کند که در تاریخ منقبت خوانی و فضیلت خوانی دارای اهمیت است. وی می نویسد: متعصبان بنی امیه و مروانیان بعد از قتل حسین، با فضیلت و منقبت علی طاعت نمی داشتند جماعتی خارجی از بقیت سیف علی و گروهی بددینان را به هم جمع کردند تا مغازی های به دروغ و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال، و غیر ایشان، و خوانندگان را بر مربعات اسواق بلاد ممکن کردند تا می خوانند تا رد باشد بر شجاعت و فضل امیر المؤمنین، و

دو. شیوه عزاداری

هنوز این بدعت باقی است که به اتفاق ائمت مصطفی مدح گبرکان خواندن، بدعت و ضلالت است. (۱) از این گزارش معلوم می شود که در آن روزگار، شیعیان به داستان سرایی در باره پهلوانان ایرانی نمی پرداختند و کار بزرگ و باارزش حکیم فردوسی - که به بازسرایی این داستان ها همت گماشت - در آن روز چندان بین شیعیان معمول و شاید هم مقبول نبود و دست کم از دید علمای شیعه، نوعی مدح گبرکان به شمار می آمد. از سوی دیگر، این کار بیشتر از سوی فضیلت خوانان اهل سنت بود که هم مدح شیخین را داشتند و هم مدح پهلوانان ایرانی را می کردند. فقر قهرمان در بین سنّیان، لاجرم آنان را به جایگزینی قهرمانان ایرانی به جای قهرمانی های علی بن ابی طالب علیه السلام سوق می داد و موضعگیری علمای شیعی در برابر داستان سرایی در باره پهلوانان ایرانی در حقیقت، به مقوله مدح گبر و امثال آن باز نمی گشت؛ بلکه دلیل اصلی آن، قرار گرفتن این مدح ها در برابر مدح علی علیه السلام بود.

دو. شیوه عزاداری یکی دیگر از آداب و سننی که آن روزه در بین شیعیان ری و دیگر بلاد شیعی متداول بود و نویسنده بعض فضائح الروافض، آن را به عنوان فضیحت برای شیعه نقل کرده است و عبد الجلیل قزوینی، آن را به طور کامل رد نکرده، بلکه از سخنان وی چنین به دست می آید که چنین رفتاری وجود داشت، شیوه عزاداری بود. در این شیوه، عزاداران بر سر

ص: ۱۲۰

سه. لوح یا شانه چوبی به عنوان مُهر نماز

خود خاک می پاشیدند، علما مقتل خوانی می کردند، زنان مویه می کردند و نوحه سرایی می نمودند، علما نوحه خوانی می کردند و سرهای خود را برهنه می نمودند و در بین توده مردم عزادار، بین زنان و مردان، اختلاط وجود داشت. قزوینی وجود این اختلاط را نفی نمی کند؛ بلکه می گوید در همه مجالس بر این نوع باشد. گرچه نیت علما باشد اگر مفسدی در آن میانه معصیتی کند، مستحق لعنت و عقوبت باشد و عاید نباشد به علما و صلحا. (۱) آداب و سنن عزاداری برای امام حسین علیه السلام و اشکال و تغییراتی که در این آیین مذهبی به وجود آمده، نیازمند تحقیق و پژوهش است و با توجه به آن که در زمان آل بویه، این آیین، رنگ و بوی غلیظتری به خود گرفت و کم از یک سنت صرف مذهبی به شعار و نشان مذهب تبدیل شد و چنان که از این گزارش به دست می آید، مورد نقد و ایراد مخالفان شیعه قرار گرفت باید مورد توجه محققان قرار گیرد و کتاب نقض در این خصوص می تواند کمک کار خوبی باشد.

سه. لوح یا شانه چوبی به عنوان مُهر نمازیکی دیگر از رسومی که آن روز در بین شیعیان وجود داشت، بهره گیری از لوحی چوبی و یا شانه ای چوبی به عنوان مُهر برای نماز بود. در آن روزگار، شیعیان از مُهرهای گلین - که امروزه متداول است - بهره نمی گرفتند؛ بلکه به جای آن، قطعه چوبی درست می کردند و یا از شانه هایی که از چوب ساخته می شد برای سجده استفاده

چهار. گستردگی فساد

می کردند. (۱) تحقیق برای یافتن منشأ و زمان به کارگیری مهر و تغییر و تحوّل که در این مورد به وجود آمده و نیز توجیه ها و دفاع هایی که شیعیان در به کارگیری مهر در سجده ارائه کرده اند، جای تحقیق دارد و این قبیل گزارش ها می تواند برای چنین تحقیقی سودمند باشد.

چهار. گستردگی فسادیکی از نکته هایی که در باره زندگی مردم آن روز در این کتاب گزارش شده، موضوع گستردگی فساد در بین توده های مردم و حتی در بین عالمان دینی بود. عبد الجلیل قزوینی در این خصوص می نویسد: و اما آنچه گفته: «فُقَاع حرام است» هست و در مسجدها خوردن خطاست و معصیت؛ اما نیک می ماند بدان که به مذهب خواجه و همه مسلمانان مال مسلمانان به ظلم ستدن هم حرام است و الا در مسجد نستانند، بت در کعبه باشد منزلتش بنیفزاید، فُقَاع که در مسجد خورند حلال نشود، و نه به مذهب ناصبیان چنگ و چغانه زدن حرام است و همه عالمان زنند؟ خمر حرام است و همه فقها خورند؟ و به شاهدبازی حرام است و همه پیران و زاهدان کنند؟ حرام، حلال نشود اگر چه ظاهر کنند و حلال، حرام نشود اگر چه پنهان کنند، تا بدانی که کار نواصب به خلاف کار همه مؤمنان باشد، خمر حرام دانند و خورند، ظلم حرام دانند و کنند، زنا و لواطه حرام گویند و کنند و به مذهب همه طوایف اسلام، نماز واجب دانند و بسیار عوام باشند که نماز

ص: ۱۲۲

و. داده های کتاب شناسی

نکنند و خمر خورند تا خواجه مصنف بداند که دانستن دگر باشد و کردن دگر، و اعتبار در این احوال به علماء باشد نه به عامه مردم، و بحمد الله و منّه علما و متدینین شیعه، هرگز فُقّاع نخورند و روا ندارند. (۱) قزوینی نسبت فسادى را که نویسنده بعض فضائح الروافض به توده های شیعه نسبت می دهد، نفی نمی کند؛ بلکه فقط وجود آن در بین علمای شیعه و متدینان را نفی می کند و در عوض، شیوع آن را در بین علمای نواصب، گزارش می کند. مقوله فساد و نوع آن و نیز دایره گستره آن از نظر جغرافیای انسانی و اقشار مختلف در یک شهر و یا یک دوره برای شناخت مردم آن شهر و یا آن دوره، بسیار کارساز است. مرحوم قزوینی در این کتاب گزارش های خوبی ارائه می کند که برای محققان، بسیار سودمند است. این قبیل گزارش ها هم در کتاب بعض فضائح الروافض وجود داشت و هم در پاسخ های قزوینی در نقض. این احتمال وجود دارد که شماری از این گزارش ها تحت تأثیر دشمنی مذهبی دو نویسنده یاد شده تشدید شده باشد؛ اما در مجموع، بیانگر وجود بخشی از این فسادها در جامعه آن روز است. در کتاب قزوینی می توان نکته های بسیاری در مورد روش زندگی مردم آن عصر یافت که برای محققان تاریخ زندگی مردم، بسیار مفید است.

و. داده های کتاب شناسی حمله مغول و نابود کردن بسیاری از شهرها و به آتش کشیدن

ص: ۱۲۳

ز. مطالب تاریخی

کتاب خانه های جهان اسلام، موجب شد بسیاری از آثار دانشوران مسلمان از بین بروند. نام پاره از این آثار را می توان از اندک آثاری که از آن دوره باقی مانده اند، شناسایی کرد. از این رو، این قبیل کتاب ها از این نظر، حائز اهمیت اند. یکی از این آثار که اتفاقاً اندکی قبل از یورش مغولان نوشته شده و امروزه متن آن در دست است، همین کتاب نقض است. این کتاب، از این زاویه، بسیار پُراهمیت است. در این کتاب، نام شمار قابل توجهی از آثار دانشوران شیعه و غیر شیعه آمده است؛^(۱) آثاری که تعدادی از آنها از بین رفته اند و یا دست کم هنوز پیدا نشده اند که از جمله آنها نوشته های دیگر خود عبد الجلیل قزوینی است. کتاب هایی که نام آنها در این کتاب آمده اند، قابل توجه اند و اگر استخراج شوند، می توانند راه نمای خوبی برای افرادی باشند که در پی دستیابی به نام تألیفات علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی هستند. قزوینی در پاره ای موارد، به محتوای بعضی از کتاب ها نیز اشاره می کند که برای شناخت کتاب های یاد شده مغتنم است.

ز. مطالب تاریخی در کتاب قزوینی، مطالب تاریخی ای وجود دارد که شاید در آثار دیگر نتوان یافت. این مطالب، گاه می تواند در روشن شدن پاره ای از قضایای دیگر، کمک خوبی باشد. برای نمونه، وی بر این باور است که اُمویان و مروانیان برای از بین بردن و کم کردن آثار دلاوری های

۱- ر.ک: همان، ص ۳۸-۳۹.

ص: ۱۲۴

علی بن ابی طالب علیه السلام گروهی را در شهرها بخصوص سر چهارراه‌ها می‌گماشتند تا از دلاوری‌های پهلوانان ایرانی سخن بگویند. در این خصوص می‌نویسد: متعصیبان بنی‌امیه و مروانیان، بعد از قتل حسین با فضیلت و منقبت علی طاقت نمی‌داشتند جماعتی خارجی از بقیه سیف علی و گروهی بددینان را به هم جمع کردند تا مغازی‌های به دروغ و حکایات بی‌اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان را بر مربعات اسواق بلاد ممکن کردند تا می‌خوانند تا رد باشد بر شجاعت و فضل امیر المؤمنین، و هنوز این بدعت باقی است. (۱) نکته‌های تاریخی از این دست که در جای دیگر، کمتر می‌توان سراغ آنها را گرفت، در این کتاب وجود دارد. استفاده ابزاری امویان و مروانیان از خوارج، زندیقان و حتی حوادث تاریخی ایران و قهرمانان ملی ایرانی برای مبارزه با جریان علوی، با توجه به شناختی که از آنان وجود دارد، امری دور از ذهن نیست. امویان به همه چیز به عنوان ابزار می‌نگریستند و بهره‌گیری از آن را برای تثبیت قدرت خود روا می‌داشتند. یکی از مهم‌ترین اطلاعات تاریخی‌ای که در کتاب‌های دیگر به این گستردگی و دقت نمی‌توان یافت، نام افرادی است که به عنوان ملحد و

ص: ۱۲۵

یا باطنی و یا اَلْموتی شناخته می شدند. از آن جایی که قزوینی به پیگیری جریان الموت توجه ویژه داشت، آگاهی های قابل توجهی از افراد وابسته به این جریان، جمع آوری کرده است و در نوشته خود شمار زیادی از این افراد را نام برده است. از جمله می توان نام این افراد را در این لیست مشاهده کرد: بوالغنائم درودگر اصفهانی؛ ابو ابراهیم؛ سالارگری؛ بورضا و بلفتوح اسدآبادی؛ عطاش اقرع اصفهانی؛ ابو الفتوح حسن بن عبد الملک حمدانی گورخر، امام جماعت قزوین؛ بزرجمید از منطقه اندجه رود؛ مسعود زورآبادی از علمای خراسان؛ احمد جمشاده از شهر ری؛ عباده پارسی و روزبه اهوازی از سفیران مصر و مغرب به دربار الموت؛ ناصر باوردی؛ نصرویه کرمانی؛ اردشیر رواس دامغانی؛ محسن خالدران قزوینی؛ محمّد پیلور ساوی؛ سنان سهان؛ بنیمان ناطقی؛ اسماعیل احمدان؛ اسحاق خراج دار الموتیان و احمد علی بسطامی. (۱) مباحث مربوط به جریان زندقه، از جمله نکته های تاریخی ای که در این کتاب، مطالب فراوانی در باره آن می توان یافت. نام بسیاری از افرادی که در زمان های نزدیک به زمان مرحوم قزوینی به زندقه و الحاد اشتهاار یافته بودند، در این کتاب دیده می شود. در گزارش های قزوینی در مورد اسماعیلیان، زندیقان و شعوبیه، نوعی اختلاط دیده می شود و خواننده احساس می کند که عبد الجلیل قزوینی، همه اینها را یک کاسه

ص: ۱۲۶

می دید و فرقی بین آنان نمی گذاشت. این نکته، نیاز به بحثی جدی دارد که در ادامه، اشاره کوتاهی به آن خواهیم داشت. مرحوم قزوینی در مورد هر کدام از این افراد، اطلاعات خوبی ارائه می دهد که برای محققان تاریخ، بسیار مفید است. در این کتاب، نام امیران و وزیرانی که به دست پادشاهان به شیوه های گوناگون و با اتهام های مختلف کشته شده اند، آمده است. عبد الجلیل به عنوان یک قاعده کلی در مورد قتل این قبیل افراد می نویسد: کشتن وزرا و اصحاب قلم به مذهب و اعتقاد تعلق ندارد که سلاطین امرا و وزرا را بسی کشتند برای استقامت ملک خویش. (۱) آگاهی تاریخی دیگری که می توان در این کتاب یافت، مربوط به گروه ها و فرق مختلف مذهبی است. مرحوم قزوینی در مواردی، به شناساندن این گروه ها می پردازد و یا دست کم بخش هایی از باور اینان را یادآور می گردد و در بسیاری از موارد، فقط به نام بردن آنها بسنده می کند. به خاطر اهمیت این قبیل گزارش ها آن را به طور مستقل مورد بحث قرار خواهیم داد. در بخش های واپسین کتاب که مقوله خلافت شیخین و نیز گزارش هایی در باره زندگی و دارایی های اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می شود، عبد الجلیل، نکات تاریخی قابل توجهی از آن روزگار را بیان می کند. سخنرانی های شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز سقیفه و

ص: ۱۲۷

ح. بهره های تفسیری

روزهای پس از آن نقل می کند که از نظر تاریخی، بسیار قابل توجه است. اطلاعات تاریخی کم یاب و مفید دیگری نیز در کتاب وجود دارند که ذکر همه آنها در این مجال اندک، امکان پذیر نیست.

ح. بهره های تفسیری از آن جایی که کتاب نقض در پاسخ نوشته ای تقریر یافته است که در ردّ شیعه نوشته شده، به طور قهری به پاره ای از آیات قرآنی به عنوان استشهاد و استدلال اشاره شده است و در باره مفاد آنها بحث شده است. از این رو، مباحث تفسیری به صورت قابل توجهی در این کتاب وارد شده است. از جمله بحث های تفسیری ای که در این کتاب آمده، مباحثی است در باره سوره حمد. نویسندگان بعضی فضائل الروافض تلاش می کند با تفسیرهای خاص از سوره حمد، بخشی از مباحث کلامی در خصوص بی اختیار بودن انسان در ایجاد افعال خود و انتساب همه رفتارها و کردارهای انسانی به خدا را استنتاج کند. وی همه آیات این سوره را به دیدگاه یادشده تفسیر می کند و عبد الجلیل در برابر وی از همین آیات برای نفی دیدگاه نویسندگان مزبور و اثبات اختیار انسان بهره می گیرد.^(۱) در مبحث عدم امکان رؤیت خداوند به تفسیر آیه ۱۵۳ سوره مبارک نساء می پردازد.^(۲) همچنین از آیات ۶۲ سوره زمر،^(۳) ۲۶۰ بقره،^(۴)

۱- همان، ص ۴۹۱ - ۴۹۴.

۲- همان، ص ۴۸۵.

۳- همان، ص ۴۶۲.

۴- همان، ص ۴۸۸.

ط. مباحث اصول فقهی

۲۳ سوره نمل (۱) و بسیاری آیات دیگر - که به گونه ای با این مقوله مرتبطاند، سود جسته است. به نظر می رسد استخراج مباحث تفسیری این کتاب و ارائه آن در شکل چندین مقاله، کمک خوبی برای جویندگان مباحث تفسیری خواهد بود.

ط. مباحث اصول فقهی عبد الجلیل قزوینی در این کتاب در موارد قابل توجهی به مناسبت، به پاره ای از مباحث اصولی می پردازد. وی از آن جایی که در مباحث فقهی، دیدگاه اصولیان را معیار درست برای شیعه می داند، به مناسبت های گوناگون به این مباحث اشاره می کند که مجموعه آنها می تواند دیدگاه اصولی وی را نشان دهد. برای نمونه، وی خبر واحد را حجت و موجب علم و عمل نمی داند. از این رو، در چندین مورد به این نکته اشاره می کند (۲) و بر همین اساس، بعضی از انتقادات نویسنده بعض فضائح الروافض را که بر اساس خبر واحد اند، با این استدلال که خبر واحد حجت نیست، رد می کند. وی در جایی می گوید: به مذهب محققان شیعه، اخبار آحاد ایجاب علم و عمل نکند و بی دلیل و حجت، هیچ خبری مقبول نباشد. (۳) در جای دیگر می نویسد: مذهب چنان است که اخبار چون متواتر باشد، ایجاب علم

۱- همان، ص ۴۸۹.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۲۶.

ص: ۱۲۹

و عمل کند و بلکه بعضی فقهای شیعت بر اخبار آحاد رخصت داده اند عمل کردن و گرچه معصوم و امام زمانه غایب باشد چون مستند باشد با ائمه معصوم و با رسول (۱) از این تعبیر، این نکته فهمیده می شود که عمل به خبر واحد در آن روز، روش عموم فقها نبود؛ بلکه بعضی فقها چنین دیدگاهی داشته اند و دیدگاه غالب فقیهان شیعه، لزوم عمل به خبر متواتر بود. البته در مواردی کلامی دارد که در وهله نخست، احساس می شود که با این نظریه هماهنگی ندارد، مثلاً در جایی می گویند: این مؤلف مجبر را پنداری معلوم نیست که به مذهب جمله اصحاب وی اخبار آحاد ایجاب عمل کند و بر اخبار مرسل عمل کنند و مناووله و اجازه دادن در روایت اخبار معتبر گویند و حدّثی و آخرین گویند ناشنوده از مخبر و نادیده وی را، و شیعه در سماع اخبار این وجوه روا ندارند الا که از مخبر معتمد بشنوند تا روایت و اجازت درست باشد و به همه مذهبی خبر صحیح مقبول و معول علیه باشد. (۲) اما نویسنده در این جا در پی بیان اعتبار و یا عدم اعتبار خبر واحد نیست؛ بلکه در صدد بیان تفاوت شیوه تحمّل حدیث بین شیعه و هم مذهبی های نویسنده بعض فضائح الروافض است. وی در این کتاب، با همه وجود تلاش می کند که جریان اخباری گری را گرایش بی اعتبار جلوه دهد و روش اصولی را به

۱- همان، ص ۵۷۵.

۲- همان، ص ۳۰.

ص: ۱۳۰

ی. توجیه و تفسیر گزارش های تاریخی

عنوان روش درست ارائه کند. از جمله در جایی می نویسد: جماعتی از اخباریه که خویشان را شیعت خوانند، این معنی مذهب ایشان بوده است و از ایشان بسی نمانده است و گر جایی مانند این معنی پنهان اصولیان کنند که علم الهدی و شیخ بوجعفر طوسی و علمای ما از متأخران بر ایشان انکار کرده اند در مسائلی که این یکی از آن است و ایشان را قمع و قهر کرده اند و تظاهر نیارند کردن و نیارند گفتن. (۱) همچنین وی حجیت اجماع را از باب کشف می داند؛ دیدگاهی که مبتکر آن، مرحوم شیخ طوسی بود. از آن رو، در جایی که سخن از اجماع به میان می آید، تصریح می کند که: اجماع امامیه است و اجماع ایشان حجیت است به دلالت قول مقطوع علی عصمته که داخل است در اقوال ایشان، و اجماع غیر امامیه را نیست این معنی. (۲) این سخن، اشاره به دیدگاهی در بین اصولیان شیعه است که می گوید از اجماع علما کشف می کنیم که در بین آنان معصوم نیز وجود دارد و قول وی حجیت است. بنا بر این، اجماع، حجیت است.

ی. توجیه و تفسیر گزارش های تاریخی عبد الجلیل در بخش های زیادی از کتاب در نقد گزارش های تاریخی ای که علیه شیعه و یا شیعیان از سوی نویسندگان بعضی فضاخ الروافض آورده شده، تلاش می کند در صورتی که اصل گزارش درست

۱- همان، ص ۵۶۸.

۲- همان، ص ۵۸۵.

ص: ۱۳۱

است، به تفسیر و تحلیل آن پردازد و راهی برای فهم درست آن ارائه کند. برای نمونه، در باره گزارشی که در آن، مختار به عمومی خود پیشنهاد می کند که امام حسن علیه السلام را به معاویه تسلیم کند، وی می نویسد: اما آنچه بر مختار بوعبید ثقفی - رحمه الله علیه - تشنیع زده است که «عمّ خود را گفت: بیا تا سرش ببریم و به معاویه فرستیم» عجب نباشد از قائل و ناقلی که دعوی علم تواریخ کند و این مایه نداند که مختار را امیرالمؤمنین در روزگار طفولیت دعا کرده باشد و ثنا گفته و به نصرت وعده داده و به صحت قول آن معصوم، او صد هزار خارجی و باغی را از اعدای آل و اولاد مصطفی بکشته، و رخت سعادت به جنت باقی برده. بدو چنین حوالت کند و تزویر و تمویه، و سبب نزول آن قصه هر کس بداند مختار را متهم نخواند و مجرم نداند، و آن چنان بود که چون آن امام معصوم و سید مظلوم حسن علیه السلام به نزدیک سعد ثقفی آمد که عمّ مختار بود و سعد بر موصل والی بود از قبل معاویه و با معاویه دمی و قدمی دنیاوی داشتی، مختار - رحمه الله علیه - از صفای عقیدت و نور مودت بر حسن بن علی بترسید که نباید که عمّ رنجی به سید برساند، گریان و غمناک پیش شریک اعور حارثی شیعی آمد و می گوید: ای عم! می ترسم که عمّ رنجی بدین سید رساند که قبله متقیان و امام مؤمنان است و وارث علم انبیا و امامان است! رای تو در این اندیشه چیست؟ شریک اعور - رحمه الله علیه - از دهاه عالم و زیرکان دنیا و کارشناسان جهان بود، گفت: ای پسر برادر! رای من در این

ص: ۱۳۲

ک. نکته های ادبی و زبان شناختی

کار آن است که تو تنها پنهان پیش عمت شوی و گویی: اگر ما حسن را هلاک کنیم، ما را پیش معاویه قدری و جاهی باشد و از ملک او نصیبی باشد، که عمت اگر با او غدیری در دل دارد، از بیم تو نمی یارد که او صلابت و رجولیت تو داند و اعتقاد تو در حق آل علی معلوم اوست تا خود عمت چه سر دارد تا اگر خیانتی به دل دارد، ما را معلوم شود. (۱) عبد الجلیل با توجه به اطلاعات ارزشمندی که در مباحث تاریخی دارد، و از چون و چند حوادث تاریخی صدر اسلام اطلاع دارد در بررسی گزارش های تاریخی به خوبی واقعیت های تاریخی را از دل گزارش های ساختگی بیرون می کشد و برای آنها تحلیلی ارائه می دهد که قابل پذیرش باشد. وی در موارد بسیاری این قبیل تحلیل ها را ارائه می دهد که نیازی به نقل آنها نیست. خوانندگان می توانند نمونه هایی از آن را در صفحات گوناگونی کتاب ببینند.

ک. نکته های ادبی و زبان شناختی شمار قابل توجهی از پژوهشگران، کتاب نقض را نه از جنبه های دینی، بلکه از زاویه ادبی، مورد توجه قرار می دهند. برای اینان کتاب نقض، یکی از یادگارهای ادبی قرن ششم هجری است که ما را در شناخت زبان و ادبیات آن روز کمک می کند. این اثر - که بسیار ادیبانه نوشته شده است -، زوایای پنهان بسیاری از زبان و ادبیات قرن ششم را به ما نشان می دهد. آقای ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران در باره

ص: ۱۳۳

جنبه های ادبی این کتاب می نویسد: شیوه نگارش عبد الجلیل در این کتاب هم از جمله وجوه امتیاز آن شده است؛ زیرا کتاب نقض با انشایی بسیار روان و پخته و در عین حال عالمانه و استوار و مستدل نوشته شده است. در پاره ای از موارد این کتاب، شیوه بیان و عیاط - که نثری شبیه به نثر مسجع، و یا بهتر بگوییم، از قبیل نثر موزون است -، به کار رفته؛ ولی این گونه موارد، کم یاب است. اگر چه لحن نویسنده کتاب بر اثر استدلال و استشهاد به احادیث و اخبار و روایات در برخی موارد خشک است، اما در پاره ای موارد هم که در راه دفاع از همکیشان خود گرم رو می شود، نفسی مؤثر و کلامی جالب و دل انگیز می یابد. بر روی هم کتاب نقض، از جمله متون خوب نثر پارسی در قرن ششم و در زمره کتب درجه اول آن قرن است؛ امّا به حکم عادت اهل زمان، نفوذ زبان عربی و حتی قواعد دستوری عرب از قبیل استعمال صفات مؤنث برای موصوف جمع مانند «کتب اصولیه اثنی عشریه» در این کتاب بسیار مشهود است. (۱) همان گونه که کتاب نقض در تاریخ ادبیات فارسی برای خود جایگاهی دارد، کتاب بعض فضائح الروافض که کتاب نقض در رد آن نوشته شده است نیز از این نظر، قابل توجه است. البته این کتاب به طور مستقل باقی نمانده است؛ امّا شیخ عبد الجلیل بخش عمده آن را نقل

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۸۶ - ۹۸۷.

ص: ۱۳۴

کرده است و در واقع، هر دو کتاب توسط شیخ عبد الجلیل به دست ما رسیده اند. ذبیح الله صفا در باره کتاب بعض فضائح الروافض می نویسد: شیوه انشای نویسنده، خوب و نثر متوسط او پخته و خالی از عیب است. (۱) این کتاب، افزون بر آن که اثر ادبی باقی مانده از قرن ششم است و نوع نگارش آن را می نمایاند، چون نویسنده آن اهل ری بود و شهر ری از گویشی خاص نیز برخوردار بود - که امروزه از بین رفته است -، این اثر به گونه ای نیز گویای آن گویش است. آقای دکتر علی اشرف صادقی در نوشته ای کوتاه به این جنبه ادبی این اثر پرداخته و نمونه هایی از آن را نشان داده است. (۲) سرکار خانم طاهره احمدی نیز در مقاله ای خواندنی، سطح زبانی و ادبی کتاب نقض را تحلیل کرده است. وی در این مقاله، ویژگی های ساختاری، واژگانی و آوایی نقض را مورد بررسی قرار داده و برای هر کدام از این بخش ها نمونه هایی ارائه کرده است. وجود جمله های مستقیم و غیر مستقیم، تغییر جایگاه فاعل یا نهاد، تغییر مکان متمم و مفعول، حذف افعال و ارکان جمله، ساخت های مصدری با افعال تام و بیشتر از آن با افعال ناقص، کاربرد افعال منفی با پیشوند «ب»، کاربرد ضمیر فاعلی «ش»، جابه جایی کاربرد حروف نشانه، از جمله ویژگی ساختاری کتاب نقض بنا بر کنکاش سرکار طاهره

۱- همان، ص ۹۸۵.

۲- ر.ک: «تحقیق در زبان کتاب النقض شیخ عبد الجلیل رازی»، علی اشرف صادقی، کتاب ماه کلیات، شماره یازدهم، آبان سال ۱۳۸۶، ص ۱۶-۱۷.

ل. آگاهی‌هایی در باره مساجد، مدارس، کتاب‌خانه‌ها

احمدی است. در بخش عناصر واژگانی، تکرار واژگان فعلی، اسمی و حروف نشانه‌ها، کاربردن واژگان و مصادر خاص و به کارگیری لغات و اصطلاحات و ترکیبات فعلی و اسمی خاص و کهنه، از جمله ویژگی واژگانی کتاب نقض اند. ابدال صامت به مصوّت، ابدال مصوّت‌ها و افزایش واج در پاره‌ای از واژه‌ها بنا بر دیدگاه خانم احمدی از ویژگی‌های آوایی این متن است. وی در باره تبیین سطح نگارشی این متن، همان دیدگاه آقای صفا را تکرار می‌کند؛ اما در باره آرای‌های ادبی این متن، از کاربرد ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی، کنایه‌ها، تمثیل و استشهاد، سجع و موازنه، تشبیه و استعاره، نمونه‌های قابل توجهی را نقل می‌کند. وی در باره ارزش ادبی این متن، اظهار نظری می‌کند که جای تأمّل دارد. وی می‌نویسد: از نظر ادبی، این متن به لحاظ اشتغال بر امثال و کنایات و تأثیر قرآن و حدیث و روایات، شایان توجه است؛ امّا از نظر کاربرد آرایه‌های ادبی، ارزش ادبی چندانی ندارد. (۱)

ل. آگاهی‌هایی در باره مساجد، مدارس، کتاب‌خانه‌ها از آن جایی که نویسنده بعض فضائح الروافض تلاش کرده است که شیعیان را تحقیر کند و آنان را ناچیز جلوه دهد، در بسیاری از قسمت‌های کتاب، به مناسبت و یا بدون مناسبت، شهرهایی را که غالب

۱- مجموعه مقالات همایش دکتر محدّث ارموی، ص ۴۵۹ (مقاله «بررسی سطح زبانی و ادبی کتاب نقض»، طاهره احمدی).

ص: ۱۳۶

ساکنان آن شیعه بودند، شهرهایی فاقد مراکز مهم دینی نشان می‌دهد. از این رو، عبد الجلیل قزوینی در پاسخ آن، شماری از این مراکز را نام برده و در مواردی، توضیحاتی درباره آنها داده است. این امر موجب شده است که ما امروزه از این طریق، اطلاعات ارزشمندی از این مراکز داشته باشیم. یورش مغولان به شهرهای ایران در بسیاری موارد، این نوع آگاهی‌ها را از بین برده است. آثاری چون نقض در این شرایط، بسیار مغتنم و ارزشمند اند. مرحوم عبد الجلیل قزوینی در لابه لای کتاب خود، آگاهی‌هایی از این دست بسیار دارد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم. وی در مورد مراکز دینی قم می‌نویسد: و مدرسه‌های معروف چون مدرسه سعد صلب و مدرسه اثیر الملک، و مدرسه شهید سعید عز الدین مرتضی - قدس الله روحه - و مدرسه سید امام زین العابدین امیره شرف شاه که قاضی و حاکم است و آن سرای سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام به اوقاف و مدرّس و فقها و ائمه و زینت تمام و قبول اعظم، و مدرسه ظهیر عبد العزیز، و مدرسه استاد بو الحسن کمیج، و مدرسه شمس الدین مرتضی با عدت و آلت و درس، و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین با زینت و آلت و حرمت و غیر آن که به ذکر همه کتاب مطول می‌شود. (۱) باید گفت ای کاش عبد الجلیل از تطویل کتاب بیم نمی‌کرد و همه این مدارس و مراکز دینی را می‌شمارد تا امروزه اطلاعات کافی ای در

ص: ۱۳۷

اختیار می‌داشتیم! همچنین در مورد کاشان می‌نویسد: کاشان بحمد الله و منه منور و مشهور بوده است همیشه و بحمد الله هست به زینت اسلام و نور شریعت و قواعد آن از مساجد جامع و مساجد دیگر با آلت و عدت و مدارس بزرگ چون صفویه و مجدیّه و شرفیه و عزیزیه با زینت و آلت و عدت و اوقاف و مدرّس چون سید امام ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علی الحسنی. (۱) نیز در باره آبه می‌نویسد: اگر چه شهری است به صورت کوچک بحمد الله و منه، بقعه بزرگوار است از شعار مسلمانی و آثار شریعت مصطفوی و سنت علوی در جامع معمور کبیر و صغیر با جمعه و جماعات و ترتیب عیدین و غدیر و قدر و عاشورا و برات و ختمات قرآن متواتر و مدرسه عز الملکی و عرب شاهی معمور به آلت و عدت، مدرسان چون سید ابو عبد الله و سید ابو الفتح الحسینی. (۲) در باره سبزوار چنین گزارش می‌دهد: سبزوار... آراسته به مدارس نیکو و مساجد نورانی [است]. (۳) در باره آثار دینی ساری آورده است: اما ساری و ارم معلوم است که همیشه دار الملک و سریر گاه ملوک مازندران بوده است و غربا و بازرگانان در او ایمن و

۱- همان، ص ۱۹۸.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۳- همان، ص ۲۰۲.

م. آگاهی های ارزشمند در باره علما، دانشوران،...

شعار مسلمانی از مجامع و مدارس و مساجد و مجالس، ظاهر!^(۱) در باره ورامین می نویسد: اما ورامین اگر چه دهی است به منزلت از شهرها باز نماند از آثار شریعت... از برکات رضی الدین ابو سعید - اسعده الله فی الدارین - و پسران او از بنیاد مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسه رضویه و فتحیه با اوقاف معتمد و مدرسان متدین و فقهای طالب مجد.^(۲) کتاب نقض از این نظر، یکی از بهترین منابع برای دستیابی به اوضاع فرهنگی و علمی و بناهای مهم علمی و فرهنگی سده پنجم و ششم است و می تواند یاریگر شایانی برای پژوهشگران و محققان کنونی باشد.

م. آگاهی های ارزشمند در باره علما، دانشوران، شخصیت های سیاسی و... عبد الجلیل قزوینی در کتاب ارزشمند خود، از دانشوران بسیاری اعم از شیعه و سنی یاد می کند.^(۳) در این کتاب می توان نام افراد فراوانی را که در تاریخ، به درستی و یا نادرستی، به زندقه و الحاد متهم شده اند، دید. بسیاری از پادشاهان، امیران، سرداران، نقیبان، سران اقوام و طوایف را می توان در کتاب نقض یافت. کارها و تلاش هایشان، دیدگاه مردم در باره آنان، آثاری به جا مانده از آنها و ده ها مطلب مرتبط با آنان را مورد

۱- همان، ص ۲۰۰.

۲- همان جا.

۳- ر.ک: همان، ص ۴۰.

ص: ۱۳۹

مطالعه قرار داد. وی در جایی در پاسخ به ادعای نادرست نویسنده بعضی فضائح الروافض در این که از شیعیان، فرد بزرگ و قابل توجهی در تاریخ وجود ندارد، نام بسیاری از دانشمندان، نویسندگان، امیران، بزرگان، خیران، پادشاهان، وزیران، و نقیبان شیعی را می آورد و در باره پاره ای از آنان، اندک توضیحی می دهد و از بسیاری فقط نام می برد. این بحث ها - که از صفحه ۲۰۵ تا ۲۳۳ کتاب را تشکیل می دهند - گاه نکاتی را در بردارند که در منابع دیگر کمتر می توان سراغ آنها را گرفت. ذیل توجه خواهی نظام الملک به علمای شیعه، نام شماری از آنان را ذکر می کند. (۱) وی در این کتاب به شدت از محمد بن ادریس شافعی و ابوحنیفه دفاع می کند و بر تشیع آن دو اصرار می ورزد. در باره جلالت و عظمت ابوحنیفه می نویسد: امام ابوحنیفه کوفی - رضی الله عنه - در عهد او [منصور دوانقی] بود و بوحنیفه را بارها الحاح کرد که به امامت من اعتراف ده، بوحنیفه امتناع می کرد و می گفت: امامت زید علی راست و یا جعفر صادق را؛ یا آن کس را که ایشان اختیار کنند که یا ایشانند یا بدیشان است. از این سبب، بوجعفر منصور، بوحنیفه را محبوس فرمود کردن و در آن حبس زهرش دادند، و فضلالی اصحاب او را معلوم است که او را منصور کشت به سبب دوستی و پیروی آل رسول، و الا جهال این معنی را انکار نکنند و بوحنیفه از بزرگان تابعین

ص: ۱۴۰

است و چند صحابی بزرگ را دیده است چون جابر عبد الله، و انس بن مالک. و بعد از قتل علی مرتضی، چهل سال برآمد ولادت بوحنیفه بوده است و همه روایت از محمد باقر و جعفر صادق کند و موحد و عدلی مذهب بوده است و به آل مصطفی تولد کرده است و چون بو جعفر منصور بر او الحاح کرد که چه گویی در اصحاب صفین و جمل که تیغ در روی امیر المؤمنین علی کشیدند؟ و در بنی امیه و مروانین چه فتوا می دهی؟ از جزالت فضل گفت: همان گویم که موسی علیه السلام گفت. چون فرعون او را پرسید که: فمابال القرون الاولی؟ گفت: علمها عند ربی فی کتاب لایضل ربی و لاینسی. این فتوا بکرد و از آن همه خلاص بیافت و با رحمت و جوار خدای شد. (۱) این نکته های تاریخی در شرایط کنونی برای جامعه اسلامی بسیار ارزشمند است و به دو جریان اسلامی سنی و شیعه کمک می کند تا آموزه های انحرافی را که جریان های غالی طرفین به راه انداخته و موجب کدورت بین مسلمانان شده اند، کنار بنهند و به بازشناسی شخصیت های مهم دینی بپردازند و در سایه این بازشناسی، تقریب بین مذاهب را تقویت ببخشند. الزامات زندگی در یک شهر برخوردار از گرایش های مذهبی، این فهم و شعور بالا را به مرحوم قزوینی داده بود تا از درون تاریخ، وقایع اصیل را بدون پیرایه های تعصب آلود، بیرون

ص: ۱۴۱

بکشد و در اختیار جامعه اسلامی بگذارد و با آگاهی دهی هایی از این دست، به وحدت جامعه اسلامی یاری رساند. این که یک عالم شیعی آگاه به تاریخ و مورد اعتماد جامعه شیعی، به طور صریح از ابوحنیفه دفاع می کند و وی را کشته شده در راه دفاع از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کند، برای فهم نگرش درست شیعی، به رهبران مذاهب دیگر کمک شایانی می کند. وی نزدیک به همین معنی را از زندگی محمد بن ادریس شافعی نقل می کند و می نویسد: وحیث شافعی محمد بن ادریس المطلبي [چنان است که] او خویش و دوستدار و پیرو آل مصطفی بود علیه السلام، و در کتاب اسامی الرجال شیعت چنین است که او شیعی بوده و اشعار و آیات او در مرثی و مناقب آل رسول همه دلالت است بر اعتقاد وی به حب ایشان. (۱) مرحوم قزوینی بعد از یادآوری واقعیت های تاریخی ای از این دست، به اختلافات موجود در جامعه آن روز هم توجه کرده و به ریشه یابی آن می پردازد. وی بر این باور است که اختلافات مذهبی، ریشه در مباحث فقهی ندارد؛ بلکه جریان های کلامی بود که این اختلافات را در جامعه اسلامی به وجود آورد. پیدایش انواع گرایش های کلامی، جامعه اسلامی را به گروه بندی های مختلف سوق داد و از این شرایط، چیزی به نام سنی و شیعه به وجود آمد

ص: ۱۴۲

ن. نقد و بازیابی اصل احادیث

و گرنه رؤسای مذاهب فقهی، همگی در حقیقت شیعه بودند؛ زیرا به شدت گرایش علوی داشتند و از جریان های علوی و مبارزات آنان دفاع می کردند. وی در باره علت پیدایش اختلاف بین جامعه اسلامی می نویسد: این همه خصومت از روزگاران پدید آمده است که مردم در مذهب بوحنیفه و شافعی خلاف کردند چون بلحسن اشعر و حسین نجار و ابو عبدالله کرام و عمرو عبید معتزلی و جهم صفوان و غیر ایشان. (۱) این افراد، همگی از بنیان گزاران گرایش های کلامی در جامعه اسلامی هستند. جالب این است که وی در مورد این قبیل از بنیان گذاران مکاتب کلامی، دیدگاه منفی شیعه را یادآور می شود و برخورد بسیار تندی دارد.

ن. نقد و بازیابی اصل احادیث یکی از دشواری های مهم در مباحث مورد اختلاف شیعه و سنی، وجود احادیث و گزارش هایی است که در بین طرفین به عنوان حدیث معرفی شده اند. پاره ای از اینها ساختگی اند، شماری از آنها تقطیع شده اند و تعدادی نیز با توجه به مباحث پیرامونی، قابل فهم اند که در نقل ها مباحث پیرامونی گزارش نمی شوند و در نتیجه، حدیث، مفهومی پیدا می کند که با هدف و مقصود گوینده، اختلاف فاحشی دارد و حتی گاه مفهوم متضاد پیدا می کند. نویسندگان بعضی فضائح الروافض از این قبیل گزارش ها و روایت ها برای اثبات مدعی خود بهره گرفته است.

ص: ۱۴۳

مرحوم عبد الجلیل قزوینی در پاسخ وی کوشیده است که گزارش‌ها و احادیث مطرح شده را مورد نقد و بررسی قرار دهد و در مواردی، اصل حدیث را گزارش کند و در آن جایی که حدیث با مباحث پیرامونی مفهوم پیدا می‌کند، آنها را بیاورد. برای تبیین این بحث به مواردی اشاره می‌شود: یک. در بین اهل سنت، روایتی است به این مضمون که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «شیطان از سایه عمر می‌گریزد». شیعیان، این روایت را قبول نمی‌کنند و می‌گویند: «این خبر، نه خبر رسول است که شیطان خود از رسول نمی‌گریزد، از عمر چگونه بگریزد؟!». (۱) مرحوم قزوینی در باره این گزارش می‌نویسد: این خبر را که رسول در حق عمر گفته است، سبب نزولی است چون مفهوم شود شیعه و سنی را در آن شبهتی نباشد. و آن چنان بود که در عهد اول اسلام، عمر پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله! شیطان، مرا در نماز وسوسه می‌کند. و من پناه دادم با سایه تو بدین که: التَّجَاتُ إِلَى ظِلِّكَ مِنْ وَسْوَستِهِ. رسول علیه السلام گفت: چون چنین است إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ. تا خبر راست باشد و شیطان در سایه مصطفی گریخته باشد و عمر در پناه شهنشاه باشد و خواجه سنی از خبر و تأویلش نه آگاه. (۲)

۱- همان، ص ۲۵۲.

۲- همان، ۲۵۲ - ۲۵۳.

ص: ۱۴۴

این از جمله مواردی است که خبر مباحث پیرامونی داشت و با توجه به آن می توان فهمید که در واقع، آنچه موجب گریز شیطان بود، سایه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که عمر به آن پناه آورده بود. دو. در مورد گزارش ضربت خلیفه دوم و سقط فرزند فاطمه، با آن که در بین شیعه مشهور است، اما عبد الجلیل قزوینی تلاش می کند همین گزارش را هم به گونه ای تفسیر کند که موجب اختلاف نگردد. وی می نویسد: آنگه گفته است: «و گویند که: عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم او کشت که رسول خدا محسن نام نهاده بود» اما جواب آن است که این خبری است درست، و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتب شیعی و سنی، مذکور و مسطور است؛ اما خبر مصطفی است که: *أما الأعمال بالنیات*، اگر غرض عمر آن باشد که علی را به در برد تا بیعت کند بر خلافت بوبکر، نه آن بوده باشد که جنین سقط شود؛ و ممکن که خود نداند که فاطمه در پس در ایستاده است، اگر چنین باشد آن را قتل خطأ گویند، و اگر عمد کرده باشد هم نه معصوم است. حاکم خداست در آن نه ما، و در این فصل، بیش از این نتوان گفت و الله اعلم بأعمال عباده و بضمائهم و بسرائهم! (۱) اگر این نکته را در نظر بگیریم که این قبیل گزارش های تاریخی - که اثبات وقوع و عدم وقوع آن نیازمند تحقیق گسترده است -، در طول

س. شناخت فرّق و مذاهب

تاریخ مسلمانان چه درگیری‌هایی به وجود آورده است و امروزه نیز موجب تعمیق اختلاف بین مسلمانان است، ارزش توجیه‌ها و تفسیرهای عبد الجلیل قزوینی به خوبی فهمیده می‌شود. بحث‌هایی از این دست، چه واقعیت تاریخی داشته باشد و چه نداشته باشد، تبدیل به موضوعی تاریخی شده است و مسلمانان هم مکلف به رسیدگی به اعمال پیشینیان نیستند و داور در همه مسائل بخصوص اعمال و کردار افراد، خداوند متعال است. بنا بر این، مطرح کردن این مباحث، چیزی جز زیان در آن نیست. این نکته را به یاد داشته باشیم که تفسیر یاد شده از فرد عادی و بی‌حمیتی نیست؛ بلکه از عبد الجلیل قزوینی است که در دفاع از تشیع و اهل بیت علیهم السلام بسیار پُرشور بود. چنین فردی تلاش می‌کند گزاره‌های تاریخی را به گونه‌ای تفسیر کند که نتیجه آن، تعمیق اختلاف بین مسلمانان نباشد.

س. شناخت فرّق و مذاهب از جمله بحث‌هایی که در کتاب نقض می‌توان سراغ گرفت، مباحث مربوط به فرّق و مذاهب است. در تاریخ مسلمانان، گرایش‌ها و فرّق و مذاهب بسیاری به وجود آمده‌اند. این گونه‌گونی گرایش‌ها در حوزه‌های کلام، فقه، و... بود. شماری از این فرّق و مذاهب از بین رفته‌اند و شماری از آنها هنوز در گوشه و کنار جهان اسلام باقی هستند. از بعضی از این فرّق، تنها نامی باقی مانده و از چون و چرای آنها اطلاعی در دست نیست. حتی گرایش‌هایی وجود داشته که نامی هم از آنها باقی نمانده است و گاه در نوشته‌ای از این دست - که از دوران

ص: ۱۴۶

پیشین به جا مانده - ، نام آنها به عنوان فرقه آمده است و از طریق همین کتاب ها می توانیم به وجود چنین فرقه هایی پی ببریم. کتاب نقض در این خصوص، یکی از منابع مهم و قابل توجه است. گرچه قصد وی تدوین کتابی در مورد فرق و مذاهب نبود، با این حال، از آن جایی که نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض، گاه چیزهایی به شیعه نسبت داده که مربوط به جریان و فرقه خاصی بوده، قزوینی مجبور شده تا در پاسخ به چنین سخنانی در باره آن فرقه ها توضیحی بدهد و همین اجبار، موجب شده اطلاعاتی در باره فرق و مذاهب در این کتاب بیاید که برای پژوهش های مربوط به فرقه ها و مذاهب، بسیار سودمند و کارساز باشد. برای نمونه، در پاسخ نویسنده یادشده که شیعه را ساخته و پرداخته افراد و یا جریان های خاصی می شمارد، به مناسبت می نویسد: مذهب محدث چون مذهب اعتزال باشد که حوالتش به عمرو بن عبید کنند، و چون مذهب کرامیه که حوالتش به ابو عبد الله کرام کنند، و چون مذهب اشعریه که واضعش بلحسن اشعری است و او در عهد بوعلی و بوهاشم بود و سال ها معتزلی بود و این مذهب اختیار کرده و موضوع اوست، و چون مذهب نجاریه که حوالتش به حسین نجار است، و چون مذهب کلاییه که واضعش ابن الکلاب است و چون مذهب باذنجانیه که واضعش با اسحاق باذنجان فروش است، و مذهب زیدیه که از زید علی در گیرند، و مذهب ناووسیه و فطحیه و کیسانیه و غیر ایشان از اصحاب

ص: ۱۴۷

ع. همگرایی و تفاهم مذهبی

مذاهب و مقالات، و در فقه و شریعت و اجتهاد خود معلوم است که گویند: مذهب مالک و زفر و بویوسف و اوزاعی، و مذهب احمد حنبل و غیر آن. (۱) این قبیل گزارش‌ها در جای جای این کتاب وجود دارند و اگر فردی در صدد استخراج آنها باشد، می‌تواند موارد قابل توجهی را برای مطالعات فرقه‌شناسی در اختیار پژوهشگران بگذارد.

ع. همگرایی و تفاهم مذهبی یکی از نکاتی که در این کتاب بسیار نمود دارد، تلاش نویسنده نقض برای ایجاد تفاهم و آشتی بین شیعه و سنی است و در مقابل، تلاش نویسنده بعض فضاءح الروافض برای القای دشمنی و ضدیت بین پیروان مذاهب اسلامی است. همه تلاش نویسنده بعض فضاءح الروافض، بهره‌گیری از دیدگاه‌های پاره‌ای از افراطی‌های اسماعیلیان، غالیان شیعه، حشویه و بعضی از فرق افراطی و انتساب آنها به شیعیان است. در مقابل، عبد الجلیل از هر راه ممکن می‌کوشد بین باورهای افراطی فرق و گروه‌های غیر شیعی و منحرف و بین اعتقادات اصیل شیعه تفاوت بگذارد. وی در راه ایجاد تفاهم، افزون بر بهره‌گیری از بازگرداندن دیدگاه‌های افراطی به صاحبان اصلی آنها، سعی کرده است تا با داده‌های تاریخی و تفسیر درست آیات قرآنی و اخبار و گزارش‌های منتسب به شیعه، بدفهمی‌ای را که افرادی چون نویسنده بعض فضاءح الروافض تبلیغ می‌کنند، اصلاح کند و دید درستی از

ص: ۱۴۸

باورهای واقعی شیعه به خوانندگان کتابش بدهد. آقای جعفریان در نوشته‌ای، با گشت و گذار در کتاب نقض، نمونه‌های قابل توجهی از تلاش‌های قزوینی در راه ایجاد این تفاهم را نمایان ساخته است. (۱) نوع نگرش قزوینی به رهبران فقهی مذاهب سنیان - که در بالا - بدان اشاره شد - به خوبی می‌تواند دلیل توجه ویژه وی به مقوله همگرایی و تفاهم بین مسلمانان را نشان بدهد. عبد الجلیل قزوینی به خوبی می‌دانست که بسیاری از فتنه‌ها و اختلافات مذهبی، ریشه در داده‌های دینی ندارد؛ بلکه ناشی از برداشت‌های غلط فرق افراطی است (۲) و یا از سوء استفاده حاکمان و پادشاهانی است که می‌خواستند از اعتقادات مذهبی مردم برای استحکام و نفوذ قدرت خود بهره بگیرند. برای نمونه، وقتی معز الدوله دیلمی به فکر به خلافت رساندن فردی علوی به جای خلیفه عباسی در بغداد، برای مقابله با خلافت فاطمیان مصر که در پی نفوذ به شرق جهان اسلام بودند، افتاد، دستور داد مراسم عاشورا را با شکوه برگزار کنند و عید غدیر را مفضل جشن بگیرند که البته کاری قابل تقدیر بود؛ اما در کنار آن و برای تحریک توده‌ها فرمان داد بر دیوار مساجد بغداد، لعن پاره‌ای از صحابه را بنویسند. بدیهی است این کار از سوی وی نه بر اساس اعتقاد و باور بود؛ بلکه زمینه‌سازی برای تغییر قدرت خلافت به

۱- «عبد الجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی»، رسول جعفریان، مجله نورعلم، ش ۴۷، ص ۱۰۱ - ۱۳۳.

۲- نقض، ص ۲۸۲.

ص: ۱۴۹

نفع خود بود. این کار وی، به درگیری های طولانی مدّت بسیاری بین شیعیان و سنیان انجامید. از سوی سنیان، عید یوم الغار به راه افتاد و مراسم عزاداری مصعب بن زبیر برپا شد. کارناوال شتر عایشه به وجود آمد و فضیلت خوانی در برابر منقبت خوانی رایج شد. (۱) این قبیل حوادث - که زیان های بسیاری بر شیعیان و سنیان وارد کرد - موجب شد که آتش اختلاف بین شیعه و سنی همواره زمینه لازم را داشته باشد. فرق و گروه های افراطی برای تقویت دیدگاه خود، ساختن روایات و گزارش های دینی و نیز تفسیرهای موافق با مذاق خود را آغاز کردند و با مطرح کردن آنها بین مردم، زمینه اعتقادی اختلافات را نیز درست نمودند. در کتاب نقض، موارد قابل توجهی از این گزارش ها و یا تفسیرها وجود دارد که نویسنده بعضی فضائح الروافض به استناد آنها بر شیعه می تازد و مرحوم قزوینی، ساختگی بودن آنها را با استدلال های عقلی و تاریخی اثبات می کند. آقای جعفریان در مقاله یادشده، این قبیل موارد را از لابه لای کتاب نقض برکشیده و در اختیار خوانندگان خود گذاشته است. (۲)

۱- «عصر سلجوقی و سیاست های فرهنگی شیعه»، غلامرضا جلالی، مجله مشکات، ش ۷۹، تابستان ۱۳۸۲.

۲- ر.ک: «عبد الجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی»، رسول جعفریان، مجله نورعلم، ش ۴۷.

ص: ۱۵۰

..

ص: ۱۵۱

شیوه نقد عبد الجلیل رازی

اشاره

شیوه نقد عبد الجلیل رازی یکی از مباحث مهم در مورد کتاب نقض، روش نقد کتاب است. عبد الجلیل قزوینی در روزگاری به نقد و بررسی کتابی کلامی می پردازد که جو غالب بر جامعه، اختلافات مذهبی بود. بسیاری از نکته هایی که نویسنده بعض فضائح الروافض آورده و آنها را به عنوان دیدگاه شیعیان مطرح کرده و بر آنها خرده گرفته و آنها را فضحیت نامیده، مسائلی است که تحت تأثیر تبلیغات افراطیان اسماعیلی در بین شماری از توده های عوام شیعه، مطرح بوده است؛ مباحثی که خود به خود موجب غوغاسالاری و فتنه انگیزی است. این قبیل مباحث از دیدگاه اندیشوران و اهل فهم و درایت، مباحثی بی ارزش و غالباً نادرست اند. اما در دید عوام و سطوح پایین جامعه، از مباحث مهم و اصلی به شمار می آیند. از این رو، ورود در این مقوله ها بسیار دشوار است و به راه رفتن بر طنابی باریک می مانند. باید از سویی چنان سخن گفت که حق بیان گردد و واقعیت روشن شود و با دلیل و برهان اثبات گردد که این قبیل باورها ربطی به دیدگاه شیعه ندارد. از سوی دیگر باید به گونه ای بطلان این ادعاها تبیین گردد که عوام ناآگاه تحریک نگردند؛ زیرا این

ص: ۱۵۲

بخش از مردم به آسانی تحریک می‌گردند و مورد بهره برداری غوغاسالارانه افراد سودجو قرار می‌گیرند. از ایرادهایی که نویسندگان بعضی فضاوح الروافض بر شیعه گرفته، کاملاً پیداست که وی نویسنده ای غوغاخواه و آشوب سالار است و به راحتی می‌تواند احساسات عوام را برانگیزاند. در این راستا باید عبد الجلیل با ظرافت و ریزینی خاصی، کتاب وی را نقد کند که در ضمن تبریته شیعه از ایرادات بی پایه نویسنده، مانع از بهره گیری سودجویانه نویسنده بعضی فضاوح الروافض از جهل و نادانی مثنی شیعه و سنی عوام گردد. یکی از ارزش های والای کتاب نقض را باید هنر نقد وی دانست. وی بسیاری از باطیلی را که در بین توده های ناآگاه شیعه به عنوان باور شیعی جا افتاده اند و هیچ پایه و اساسی ندارند، رد کرده است و در این کار به گونه ای عمل کرده که مانع از تحریک احساسات آنان شده است. برای تبیین این امر، به چند مورد اشاره می‌کنیم: یکی از این موارد، موضوع ازدواج خلیفه دوم با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. قطع نظر از درستی و نادرستی اصل واقعه، این موضوع، یکی از اختلافات جدی بین توده های شیعی و سنی است. در بین توده های شیعی، بر انکار این امر تأکید بسیاری می‌شود و در برابر، در بین توده های سنی، بر تحقق این امر، تأکید فراوان می‌گردد. اگر محقق بگوید این ازدواج تحقق نیافته، توده های سنی بر می‌آشوبند و اگر کسی بگوید که این ازدواج واقع شده بود، توده های شیعه شروع به انکار می‌کنند. اما مرحوم عبد الجلیل قزوینی، از راه دیگری وارد بحث

ص: ۱۵۳

شده و از اهمیت موضوع چنان کاسته است که هیچ نیازی به اثبات و یا رد آن نیست؛ زیرا این امر را عادی نشان داده است و با ارائه نمونه از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله که دختر خودش را به افرادی چون پسر ابو لهب و یا ربیع بن عاص داد، (۱) با آن که این افراد حتی مسلمان هم نبودند، نشان می دهد که موضوع، بسیار معمولی و بی اهمیت است و نباید آن را فضیلت و یا رذیلت شمرد تا در باره وقوع و یا عدم وقوع آن سخن گفت. این موضوع را با ازدواج دو دختر پیامبر با خلیفه سوم نیز مقایسه می کند و نشان می دهد که جریان بسیار عادی ای است. وی می نویسد: علی، بهتر نیست از مصطفی، و نه برابر مصطفی هست، و دختر علی، بهتر نیست از دختر مصطفی، و عمر، به اتفاق سنّیان، بهتر است از عثمان بن عفّان، و شیعت انکار نکنند که سید علیه السلام دو دختر به عثمان داد. پس چون آن روا باشد و بوده است، این نیز روا باشد، و هر نقصان که این جا باشد آن جا باشد، و هر مصلحت که آن جا بوده باشد، این جا نیز در این مناقحت بوده باشد، و مصطفی به فرمان خدای تعالی داد و علی عالم تر نبود از مصطفی. (۲) این گونه پاسخگویی، بسیار ظریف است؛ هم فرد شیعی قانع می گردد که این ازدواج تنقیصی بر علی بن ابی طالب نیست و هم فرد سنّی می پذیرد که اگر چنین اتّفاقی افتاده باشد برای عمر فضیلت است

۱- نقض، ص ۲۶۰.

۲- همان، ص ۲۵۹.

ص: ۱۵۴

و نه برای علی بن ابی طالب علیه السلام، همان گونه که ازدواج عثمان با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی فضیلت بود و نه برای پیامبر صلی الله علیه و آله. عبد الجلیل در بسیاری موارد از داده های تاریخی برای ابطال ادعای طرف مقابل بهره می گیرد. در این بهره گیری ها از داده هایی سود می جوید که کاملاً بدیهی و روشن است و نمی توان آن را انکار کرد. برای نمونه، نویسنده بعض فضائح الروافض مدعی می شود که: «شیعیان بر این باورند که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از مرگ عثمان سخنرانی کرد و گفت: «ألا- قد اهلك الله فرعون و هامان و خسف بقارون، خدای فرعون و هامان را هلاک بر آورد، اکنون قارون را یعنی عثمان را فرو برد به زمین، و این سخن را اندر آن روز بوذر دانست و سلمان و مقداد و عمار».^(۱) عبد الجلیل قزوینی در پاسخ وی می گوید: این نامنصف دروغگو را تاریخ نباید فراموش کردن، اولاً سلمان در عهد خلافت عمر از دنیا برفت، و بوذر در عهد عثمان که او را از مدینه به در کرده بودند، و علی خطبه بعد از قتل عثمان می کرد. پس مردگان چگونه معنی کلام زندگان دانند؟!^(۲) پیداست که نویسنده بعض فضائح الروافض در اتهام هایی که بر شیعه بسته، بر شایعات در بین عوام تکیه کرده است و خود در پی تحقیق برای کشف باورهای اصیل شیعه بر نیامده است. وقتی فردی چنین

۱- همان، ص ۲۶۷.

۲- همان، ص ۲۶۸.

ص: ۱۵۵

بی باکانه و بر اساس شایعه‌ها سخنی می‌گوید، بدیهی است که چنان اشتباهات فاحش تاریخی ای هم بکند و عبد الجلیل قزوینی با تبیین چنین اشتباهات تاریخی ای، بی اعتباری نوشته او را برملا می‌کند. نکته دیگری که در نقد عبد الجلیل قزوینی وجود دارد، نقل کلام طرف مقابل به طور کامل است. وی در هر مورد، همه سخن نویسنده بعض فضائح الروافض را - که مربوط به بحث است - به طور کامل نقل می‌کند و بعد از آن، به نقد سخن می‌پردازد و هرگز سخن وی را تقطیع نمی‌کند، به گونه ای که از آن چیز دیگری فهمیده شود. در پاره ای از نقدها دیده می‌شود که منتقد، سخن طرف مقابل را به گونه ای تقطیع می‌کند که مفهوم آن متفاوت می‌گردد و بعد بر کلام تقطیع شده ایراد می‌گیرد. این شیوه، خلاف اصل امانتداری و تعهد است و از اعتبار علمی برخوردار نیست؛ اما عبد الجلیل، همه سخن نویسنده کتاب بعض الفضائح را نقل می‌کند و بعد از آن، به نقد قسمت های مختلف می‌پردازد. نتیجه چنین کاری آن شده است که امروزه کتاب بعض فضائح الروافض در دست نیست؛ امّا اگر فردی منقولات عبد الجلیل از آن کتاب را در یک جا گرد آورد، کتاب نسبتاً کاملی از آن به دست خواهد آمد و چیز قابل توجهی از آن کتاب، باقی نخواهد ماند. آقای ذبیح الله صفا در این خصوص می‌نویسد: از کتاب بعض فضائح الروافض، نسخه مستقل جداگانه در دست نیست؛ لیکن شیخ عبد الجلیل رازی، قسمت اعظم

ص: ۱۵۶

این کتاب را از اوّل تا آخر برای ردّ و نقض در کتاب بعض مثالب النواصب خود آورده است و اگر کسی این قسمت های منقول را که همه جا مصرّح و معلوم است جدا کند، یک کتاب مستقل پارسی با سقطهای جزئی به دست خواهد داد. (۱) این کار مرحوم قزوینی، از دو جهت ارزشمند است: نخست آن که متّهم به گزینش نشده است و سخن مخالف خودش را به طور کامل نقل کرده است و انصاف را کاملاً مراعات کرده است و دوم آن که امروزه ما می توانیم به جرئت بگوییم که کتاب بعض فضائح الروافض را در دست داریم و از نوع فکر و اندیشه و روش مخالفان شیعه در آن روز می توانیم آگاهی های دقیق داشته باشیم. افزون بر این، شاهدهی دیگر بر ادبیات و نثر رایج آن زمان در اختیارمان باشد. یکی دیگر از روش هایی که عبد الجلیل در این کتاب به کار گرفته است، بهره گیری از نوشته های طرف برای اثبات نادرستی کلامش و به تعبیر دیگر، نشان دادن تناقض گویی ها و تضادهای موجود در کلام وی است. این روش، طرف را به کلی خلع سلاح می کند و جای دفاع برای وی نمی گذارد. به عنوان نمونه، نویسنده بعض فضائح الروافض در جایی از کتابش می نویسد: «وی بیست و پنج سال به دین رافضی بود و بعد از آن که نادرستی های آن را درک کرده، از مذهب پیشین خود برگشته و توبه نموده و به مذهب اهل سنت روی آورده است». و در

ص: ۱۵۷

جای دیگر می نویسد: «از این جای بزرگان و ائمه ما گفته اند که: ایمان ملحد و توبه رافضی قبول نشاید کردن؛ زیرا ملحد و رافضی، باطن و تقیه روا دارند. پس صحت قول هیچ دو بنشاید دانستن، و قبول ایمان و توبه هیچ دو نشاید کردن» (۱). عبد الجلیل، تناقض این دو گفته را این چنین نشان می دهد: اکنون خالی نیست یا خواجه راست می گوید که: از رفض بیست و پنج ساله توبه کرده است و سنی شده است و یا دروغ می گوید و هنوز رافضی است، اگر خواجه راست می گوید، بزرگان و ائمه خواجه که گفته اند: «توبه رافضی قبول نباشد که او تقیه می کند» دروغ گفته باشند و بر قول این بزرگان و ائمه، اعتماد نباشد و خائن و نامعتمد باشند و چون در یک قول بدین صریحی خائن و نامعتمد باشند در هر کلمات که در این کتاب بدیشان حواله کرده باشد همان حکم باشد تا همه دعاوی و گفته ها و فصول این کتاب، باطل و مضمحل باشد، و یا بزرگان و ائمه صادق و راستگو باشند و توبه رافضی ممکن نباشد و به تقیه منسوب باشند. پس مصنف این کتاب، به قول و اعتراف او هم رافضی و مبتدع و ضال است و آنچه می گوید به تقیه و مداهنه می گوید و آن را اصلی نیست و هنوز رافضی است. و از این الزام بر قول وی دانم که مفری نباشد و هر کس این فصل به استقصا بخواند کذابی و نامعتمد او بداند. (۲)

۱- نقض، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۲۲.

ص: ۱۵۸

در حقیقت، عبد الجلیل از این بحث می‌خواهد این گونه نتیجه‌گیری کند که نویسنده مزبور در هر صورت، فردی دروغگوست و نمی‌توان بر سخن وی اعتماد کرد؛ زیرا خودش بنا به اعتراف خودش شیعه بود و بعد از مدتی سنی شده است. اگر سخنی را که از قول بزرگان‌شان مبنی بر عدم قبول توبه و بازگشت فردی شیعی درست باشد، ادعای وی در مورد شیعه بودن و یا تغییر مذهبش غیر قابل قبول است؛ زیرا وی شیعه بود. صورت دوم، آن است که گفته شود توبه شیعی قبول می‌شود و از همین رو، توبه نویسنده نیز قبول است و ایشان تغییر مذهب داده و سنی شده است. بنا بر این، در انتساب دیدگاه یادشده به بزرگان و ائمه، دروغ گفته است. اگر در یک مورد هم دروغ گفته باشد، فرد از اعتبار می‌افتد و سخنش در موارد دیگر هم غیر قابل باور می‌شود. پاسخ‌های نقضی عبد الجلیل گاه به این صورت است که شبیه باور و اعتقادی را که بعضی فضاوح الروافض در باره شیعه نقل می‌کنند و آن را به عنوان فضیحت برای شیعه مورد نقد قرار می‌دهد، در باورهای اهل سنت نشان می‌دهد و یادآور می‌گردد که اگر این فضیحت باشد باید نویسنده مزبور آن را در بین خودشان هم مورد نقد قرار دهد و ایراد بگیرد! این قبیل پاسخ‌های نقضی در کتاب نقض، بسیار دیده می‌شوند به گونه‌ای که به اعتبار همین پاسخ‌های نقضی هم می‌توان نام نقض را بر این کتاب، شایسته دانست. نمونه‌هایی از این پاسخ‌ها را می‌توان در صفحات مختلف کتاب دید.

نقد گزارش های قزوینی

توجه به واقعیت های تاریخی و بهره گیری از آنها برای نقد دیدگاه طرف مقابل، یکی از مهم ترین شیوه هایی است که مرحوم قزوینی به کار می گیرد. نویسنده بعضی فضائح الروافض، چون بنیان کتاب خود را بر شایعات گذاشته است و شایعات معمولاً از بنیان درستی برخوردار نیستند، به طور غالب با اشتباه و تناقضگویی مواجه می گردد و عبد الجلیل قزوینی در بسیاری موارد تلاش می کند این تناقضات را نشان دهد و انصافاً در این باره موفق عمل می کند. از این زاویه می توان قزوینی را به حق، محقق دانست که در یافتن ریشه یک باور و یا شایعه، به ژرفای تاریخ می رود و از دل آن، نقطه آغازین آن را پیدا می کند و روند مسئله را نشان می دهد.

نقد گزارش های قزوینی کتاب نقض، کتابی بسیار پُراهمیت و سودمند است. اطلاعات و داده های نغزی در اختیار خواننده می گذارد؛ داده هایی که در جاهای دیگر کمتر می توان سراغ گرفت. از این رو، خواندن آن بسیار مغتنم است؛ اما این بدان معنا نیست که همه داده های آن را می توان قبول کرد. بلکه این کتاب از زوایای گوناگون، نیازمند به نقد و بررسی است. در موارد قابل توجهی، سخنان قزوینی جنبه نقضی دارد و در پاسخ های نقضی، مهم قانع کردن طرف مقابل است و نه حل مسئله. از این رو در چنین مواردی، الزامی به تبیین واقعیت وجود ندارد و همین که طرف مقابل را بتوانی در همان معضلی که خود گرفتار آن هستی، بیندازی، کار خود را انجام داده ای و موفق شده ای، چه اعتقاد طرف مقابلت

ص: ۱۶۰

درست باشد و چه نادرست؛ بلکه می توان گفت در بسیاری از موارد، سخن هر دو طرف، قابل نقد و ایراد است. سخنان هر دو طرف در این مناظره قلمی، بر اصولی مبتنی است که ناخودآگاه به آن دو، فرصتی داده است که پاره ای از استنتاجات علمی و یا به تعبیر دقیق تر، الزامات اعتقادی را به عنوان واقعیت ارائه دهند. چنان که باور و اعتقاد طرفین به مذهب نیز گاه موجب شده است که به هر قیمتی، از موضعی دفاع کنند که اگر از زاویه اعتقادی وارد نمی شدند و بی طرفانه به آن می نگریستند، شاید نظر متفاوتی ارائه می کردند. چنان که پیش تر آورده شد، نویسنده بعض فضائح الروافض بر این باور است که تقیه در اعتقادات شیعه، به فرد شیعی این اجازه را می دهد که دروغ بگوید و نفاق و دورویی داشته باشد و تظاهر به دین کند. این مقدمه به نویسنده بعض فضائح الروافض اجازه می دهد که هر آنچه می تواند برآمده از نفاق و دورویی باشد، به عنوان اعتقاد شیعه مطرح کند و بر این اساس باطل، به شیعه بپردازد. بدیهی است که این باور در نگاه شیعه، این گونه نیست؛ بلکه تقیه در موارد بسیار خاص مطرح است و هرگز به مفهوم مجوز برای دروغگویی نیست. شاید خود نویسنده بعض فضائح الروافض این نکته را می دانست؛ امّا از آن جایی که هدفش چیز دیگری بود، وارونه تفسیر کردن باور شیعه در خصوص تقیه به عنوان ابزاری برای رسیده به هدف یادشده، برای وی قابل توجیه بود. از این رو، به راحتی این تفسیر نادرست از تقیه را به کار می گیرد تا طرف مقابل خودش را خلع سلاح کند و بر وی بتازد و

ص: ۱۶۱

هرگونه دفاع فرد شیعی را به بهانه مفهوم غلط تقیه، از اعتبار بیندازد. در برابر، مرحوم قزوینی نیز اعتقاد نویسنده نوسنی به جبر را دلیلی می بیند که هر آنچه را که می تواند زاییده جبر باشد به عنوان واقعیت باور نویسنده مطرح کند، در حالی که در عالم واقع می توان بین واقعیت و ملازمات یک اندیشه، فرق گذاشت. شاید در مقام تئوری، یک فرد معتقد به جبر را فاقد هرگونه قدرت برای تصمیم گیری دانست؛ اما در واقعیت و زندگی روزمره، همه آن افراد و شاید هم بدون توجه به ملازمات باوری هایشان، تصمیم می گیرند و در بسیاری از امور، دخالت و اظهار نظر می کنند. بنا بر این، نویسنده بعض فضائح الروافض می تواند با داشتن باور به جبر، رفتارهایی ناهماهنگ با آن از خود بروز دهد و دلیل روشن آن همین انتقاداتی است که در تحلیل نهایی هماهنگی با اعتقاد به جبر ندارد. به تعبیر دیگر، حتی افرادی که واقعاً به جبر اعتقاد داشتند، در عمل این گونه نبودند و رفتارهایی از خود بروز می دادند که مقتضی اعتقاد به اختیار است. دلیل آن این است که جبرگرایان مسلمان، عموماً اعتقادی برآمده از منقولات داشتند و دیدگاهشان کمتر به استدلال های عقلی مبتنی بود و تضادی که بین این دو وجود داشت، در مقام ذهن، راهی جز تقدیم یک سمت بر سمت دیگر نداشت؛ امّا در مقام عمل - که معمولاً ناخودآگاه از عقل و خرد بهره گرفته می شود -، در موارد ریز و روزمره، توجهی به الزامات مستندات جبر نمی شود. از این رو، در مقام عمل، بین ذهن و واقعیت فاصله می افتد.

مراعات شرایط زمانی

مراعات شرایط زمانی یکی از ایرادات مهم بر گزارش های مرحوم قزوینی، توجه ویژه به شرایط سیاسی وقت است، به گونه ای که خواننده احساس می کند قزوینی در موارد بسیاری، چشمی هم به قدرت سلجوقیان داشت و به تعبیری، رفتاری مبتنی بر تقیه داشت. نمود روشن آن در برخورد وی با خلفای فاطمی است. در این که خلفای فاطمی به تشیع دوازده امامی نزدیک تر از عباسیان بودند، تردیدی نیست. موارد اتفاق بین شیعه دوازده امامی با فاطمیان مصر، به مراتب بیشتر از موارد توافق بین آنان و عباسیان است و بعید است که فردی چون عبد الجلیل قزوینی، این نکته را نداند؛ اما وی در برخورد با جریان فاطمی، همان برخوردی را دارد که خلفای عباسی و امیران وابسته به وی داشتند. عباسیان از قدرت فاطمیان، بسیار هراس داشتند، از این رو، همواره تلاش می کردند که اعتبار شرعی فاطمیان را از بین ببرند و آنان را افرادی ملحد و بیرون از دایره مسلمانی قلمداد کنند و حتی در نسب آنان تردید ایجاد کنند. عباسیان برای اثبات علوی و فاطمی نبودن خلفای فاطمی مصر، از بسیاری از علما و فقهای روزگار خود دست گرفتند و به همه جا فرستادند تا به همه بگویند که آنان در ادعای فرزند فاطمه بودن، دروغ می گویند. تبلیغ ملحد و کافر بودن خلفای فاطمی، سیاست کلی و اصلی عباسیان بود و حکومت های طرفدار آنان (از قبیل سلجوقیان) هم این سیاست را تعقیب می کردند. عبد الجلیل قزوینی در پاسخ هایش به انتقادهای تند نویسنده بعض

ص: ۱۶۳

فضائح الروافض، وقتی به خلفای فاطمی مصر می‌رسد، چنان علیه آنان قلم فرسایی و تندی می‌کند که این احساس به خواننده منتقل می‌شود که کتاب را فردی از درباریان خلیفه عباسی نگاشته است. وقتی در باره بعضی از فاطمیان، این گونه توضیح می‌دهد: ... وی را پسری آمد نام وی عبدالله بن عبدالله، در مخرقه و شعبده، دستی داشت. از آن جا به دیار مغرب رفت و گفت: من فاطمی ام علوی. و بدین معروف گشت و بر آن دیار، مستولی گشت. او را پسری آمد نام وی بوالقاسم و آن ملاعین که اتباع او بودند، او را قائم خواندند... آن ملعون در ترتیب کار ملاحظه، کتابی ساخت نام آن بلاغ الأکبر و ناموس الأعظم. او را پسری آمد نام او محمّد... آنکه پسرش معد بن اسماعیل، کنیت او ابومیم، و بر مصر و افریقیه مستولی گشت، و فسادهای عظیم از وی تولّد کرد، و در تغییر دین و سنت کوشید. (۱) این را نمی‌توان چیزی جز بازتاب تبلیغات عباسیان و سلجوقیان علیه فاطمیان و وحشتی که الموتیان علاقه مند به فاطمیان در ایران ایجاد کرده بودند، دانست. قزوینی چاره‌ای جز مراعات قدرت سلجوقیان نداشت. شاید همین سیاست مدارایی و مماشاتی که شیعیان دوازده امامی آن روز در برابر قدرت خلیفه عباسی و امیران سلجوقی وابسته به آنان داشتند و نیز دوری آنان از جریان فاطمیان - که در آن روز چندان مقبولیتی در ایران نداشتند -، پشتوانه قابل اعتمادی برای

ص: ۱۶۴

حضور در صحنه سیاسی شیعیان بود و در روزگاری که سیاست مبتنی بر مذهب، سیاست غالب بود، راه را برای نفوذ شیعیان در دربار پادشاهان سنی مذهب، باز می کرد، به گونه ای که نویسندگان بعضی فضائح الروافض به شدت از این نفوذ، دلخور بود. قزوینی برای مراعات شرایط موجود، گاه خود را مجبور می بیند تا از سیاست سلجوقیان، جانبداری کند و تا جایی که امکان دارد، کارهای آنان را توجیه نماید. حتی در مواردی که پادشاهان سلجوقی به آزار و یا قتل وزرا و امیران و درباریان خود دست می یازیدند و مرتکب قتل می شدند، عبد الجلیل به نوعی کار آنان را تعبیر و تفسیر می کند که نقد روشن و صریحی انجام نگیرد. این رفتار، چیزی جز رفتار مبتنی بر تقیّه و مراعات شرایط زمانی نیست. وی به این هم بسنده نمی کند و هرجا سخن از پادشاهان سلجوقی به میان می آید، به تمجید و تعریف آنان می پردازد. گاه بر نویسندگان بعضی فضائح الروافض ایراد می گیرد که سخن وی تنقیض امیران سلجوقی است و از گفته هایش نقد سیاست امیران ترک استشمام می شود. بدیهی است که عبد الجلیل از عدم اعتبار شرعی پادشاهان سلجوقی و نیز خلفای عباسی آگاه بود و نمی توانست حکومت آنان را برحق بداند و شرعاً آن را معتبر بداند؛ اما طرفداری جدی وی از آنان نمی توانست چیزی جز بازتاب شرایط و الزامات سیاست روز باشد. امروز که قرن ها از آن زمان می گذرد، پژوهشگر و تحلیلگر حوادث تاریخی، به خوبی از درستی و یا دست کم ضرورت در پیش گرفتن

ص: ۱۶۵

چنین سیاستی می‌تواند دفاع کند. بدیهی است که اگر رهبران شیعی آن روز چنین سیاستی در پیش نمی‌گرفتند، چاره‌ای جز مخالفت علنی با قدرت حاکم نداشتند و باید همان شیوه الموتیان را در پیش می‌گرفتند و با توجه به همگونی‌هایی که در پاره‌ای موارد بین دیدگاه اسماعیلیان و شاخه‌های مختلف آن و بین دیدگاه شیعه وجود داشت، به گونه‌ای که نویسنده بعضی فضائح الروافض از آنها به عنوان دهلیز ورود به جرگه الموتیان یاد می‌کند، در صورت مخالفت و حتی عدم همراهی با پادشاهان سلجوقی، به سهولت می‌توانستند مورد اتهام قرار گیرند و سرانجام، به کلی از بین می‌رفتند.

ص: ۱۶۶

منابع و مأخذ

منابع و مأخذ. ابو الفتوح رازی (گوشه‌هایی از زندگی و برگ‌هایی از تفسیر ابو الفتوح رازی)، محمد قنبری، قم: دار الحدیث، اول، ۱۳۸۴ ش. ۲. اعیان الشیعه، سید محسن‌الأمین، تحقیق: سید حسن‌الأمین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، پنجم، ۱۴۰۳. ۳. «زنادقه در سده‌های نخستین اسلامی»، تورج تابان، مجله ایران‌نامه، ش ۱۹، بهار ۱۳۶۶ ش. ۴. ایضاح المکنون، اسماعیل باشا البغدادی، تحقیق: رفعت بیلگه‌الکلیسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۵. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلّامه المجلسی)، تصحیح: السید ابراهیم المیانجی و محمد الباقر البهودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق. ۶. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوسی، ششم، ۱۳۶۳ ش. ۷. تاریخ الخلفاء، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: محمود ریاض الحلّبی، بیروت: دار المعرفه، چهارم، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م. ۸.

ص: ۱۶۷

. تداوم و تحوّل در تاریخ میانه ایران، آن لمبتن، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر نی، سوم، ۱۳۸۶ش. ۹. جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)، تصحیح: محمّد روشن، تهران: میراث مکتوب، اوّل، ۱۳۷۶ش. ۱۰. خلاصه عقبات الأنوار، سید حامد النقوی، تهران: مؤسسه البعثه، ۱۴۰۵ ق. ۱۱. روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، عبد الحسین زرّین کوب، تهران: انتشارات علمی. ۱۲. «معرفی و بررسی کتاب نقض»، سید مرتضی حسینی شاه ترابی، مجله سخن تاریخ، ش ۳، تابستان ۱۳۸۷ش. ۱۳. شعر العجم، محمّد شبلی نعمانی، ترجمه: محمّد تقی داعی گیلانی، تهران: ابن سینا، ۱۳۶۶ش. ۱۴. فهرست منتجب الدین، منتجب الدین بن بابویه، تحقیق: میر جلال الدین محدّث أرموی، قم: مکتبه آیة الله العظمی المرعشی، ۱۳۶۶ش. ۱۵. الکامل فی التاریخ، محمّد بن محمّد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی (ابن اثیر)، بیروت: دار الصادر للطبعه و النشر، ۱۹۶۶م. ۱۶. «زیدیه و چالش حنابله و معتزله»، حسن انصاری قمی، مجله کتاب ماه دین، ش ۳۶، مهر ۱۳۷۹ش. ۱۷. «تحقیق در زبان کتاب «النقض» شیخ عبد الجلیل رازی»، علی اشرف صادقی، مجله کتاب ماه کلیات، سال دهم، شماره یازدهم، آبان ۱۳۸۶ش. ۱۸.

ص: ۱۶۸

. کتاب من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق)، تحقیق: علی اکبر الغضّاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۹. مجموعه مقالات همایش دکتر محدّث ارموی (مقاله «بررسی سطح زبانی و ادبی کتاب نقض»، طاهره احمدی)، زیر نظر: محمدباقر سپهری، ارومیه: پیک سبحان، اول، ۱۳۸۱ ش. ۲۰. «عصر سلجوقی و سیاست های فرهنگی شیعه»، غلامرضا جلالی، مجله مشکات، ش ۷۹، تابستان ۱۳۸۲ ش. ۲۱. «زندگی فخر رازی»، احمد طاهری عراقی، مجله معارف، دوره سوم، ش ۱، فروردین - تیر ۱۳۶۵ ش. ۲۲. معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، بیروت: مکتبه المثنی. ۲۳. میراث بهارستان (بخش تاریخ، کتاب «لب الخیر»، نوشته نجم الدین اسکندر آملی)، به کوشش مرکز پژوهش مجلس شورای اسلامی، تهران: کتاب خانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، اول، ۱۳۸۸ ش. ۲۴. نقض (بعض مثالب النواصب فی «نقض بعض فضائح الروافض»)، نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل قزوینی رازی، تصحیح: میر جلال الدین محدّث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش. ۲۵. «نگاهی به نقدنویسی در ایران قدیم»، جلال ستاری، مجله نمایش، دور قدیم، ش ۴۹، آبان ۱۳۷۰ ش. ۲۶. «عبد الجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی»، رسول جعفریان، مجله نورعلم، ش ۴۷.

ص: ۱۶۹

فهرست تفصیلی مطالب .

ص: ۱۷۰

..

ص: ۱۷۱

..

ص: ۱۷۲

..

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

